

ادبیات کودکان

نوشتہ

علی اکبر شکاری نژاد





انتشارات اطلاعات

ایستاد کوکان

نوشته علی اکبر شادری تبار



ادبیات کودکان

تألیف

دکتر علی اکبر شعاری نژاد



شعاری نژاد، علی اکبر


ادبیات کودکان

چاپ: ۱۳۶۴

تیراژ: ۵۲۵۰

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

همه حقوق محفوظ است



اثر ملی سکون ۲۵ ردیف فهرست مطالب

۵۸

۹-۲۶

۲۷-۴۳

۴۵-۵۷

۵۹-۷۳

۷۵-۱۰۴

۱۰۵-۱۱۸

۱۱۹-۱۲۸

۱۲۹-۱۳۲

۱۳۳-۱۴۹

۱۵۰-۱۵۱

پیشگفتار

فصل اول: لزوم شناخت کودک

فصل دوم: ادبیات کودکان

فصل سوم: خواندن کودک

فصل چهارم: انتخاب کتاب

فصل پنجم: داستان

فصل ششم: کتاب و کتابخانه کودکان

فصل هفتم: وسایل ارتباط جمعی

فصل هشتم: بازیهای دراماتیک

فصل نهم: چند داستان مفید

فهرست منابع

۱۵۰
۲۰۲۶
ب. ب. ب.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

«اگر همه دست اندرکاران مطالعه در رفتار انسان به جای مطالعه صرف کتابها، تفکر صرف، و تجربه‌های آزمایشی صرف، با مردم می‌زیستند و به مشاهده و مطالعه زنده پندار، گفتار و کردار ایشان می‌پرداختند در شناخت انسان زودتر به تفاهم می‌رسیدند و توفیق می‌یافتند زیرا شناخت تنها از راه مطالعه چند کتاب یا چند مورد خاص پیدا نمی‌شود بلکه به ممارست و عمل نیاز دارد.»

انسان امروز به این واقعیت حیاتی مهم پی برده که ناگزیر و حتی موظف است به «شدن» بیش از «بودن» و «داشتن» بیندیشد و در این راه بکوشد. او رسالتی دارد منحصر به خودش که اگر از آن غفلت کند و از مسئولیت و تعهد انسانی خود غافل بماند دیگر نه از انسان خبری خواهد بود و نه از انسانیت، و به دست خویش، عوامل فلاکت و هلاکت خود را فراهم خواهد ساخت و به اصطلاح قرآن کریم زیانکار دنیا و آخرت خواهد شد.

انسان «شدن» یا به خصایص «انسانیت» دست یافتن و آراسته شدن جز از راه «تربیت سالم» امکان ندارد. تربیتی که به «کلیت» رفتار انسان توجه دارد و بهره‌مندی از «زندگی سالم» را هدف عمده خود تلقی می‌کند. تربیتی که امروز انسان را فدای آینده نمی‌کند بدون اینکه از آینده او و ارزش حیاتی آن غافل باشد. متأسفانه در گذشته می‌گفتند و باز هم می‌گویند و شاید از این پس نیز خواهند گفت: فردای بهتر. ولی کسی نیست که از «امروز بهتر» بپرسد یا سخنی بگوید. آیا «فردائی» بدون «امروز» وجود دارد؟ و آیا این دو از همدیگر قابل تفکیک هستند؟

اساس تربیتی که از دوگانگی و چندگانگی به دور است و به این حقیقت عینی که انسان پیوسته در ابعاد سه‌گانه خویشتن زندگی می‌کند، توجه کامل دارد از این قرار است:

✱ ایمان، برای تحقق عبودیت و یگانه پرستی،

✱ اخلاق، برای تحقق برادری و روابط سالم و سازنده بین مردم،
✱ علم، برای تحقق سلطه انسان بر طبیعت و بهره برداری سالم از آن.

تربیتی که علم، قدرت، و محبت متقابل را باهم شرط ضروری زندگی سالم می‌داند و می‌کوشد این سه را به صورت هماهنگ در همه مردم ایجاد و تقویت کند تربیتی سالم و ایده آل است. تربیت یا آموزش و پرورش سالم این هدف مهم را دنبال می‌کند که مربی (شخص مورد تربیت) شناخت لازم (نسبت به خداوند و قانونهای او، به خویشتن، به دیگران، به اشیاء و به طبیعت) را پیدا کند و در طول حیاتش پیوسته براین شناخت پایه‌ای بیفزاید، قدرت لازم را برای کاربرد معقول و مشروع شناخت یا علم و معرفت خود بدست آورد و مهارت محبت متقابل (دوست داشتن و دوست داشته شدن) لازم برای استفاده مطلوب و سالم از شناخت و قدرت اکتسابی‌اش را بیاموزد.

سالم بودن یک نظام تربیتی و محتوای آن را می‌توان از میزان و چگونگی توجهش به نکات و موارد مذکور و موفقیت‌هایش در این موارد شناخت. به بیان دیگر، یک نظام تربیتی سالم معتقد است که انسان وقتی می‌تواند از سعادت واقعی هر دو جهان برخوردار شود که دست و دل و مغز او هماهنگ تربیت یابند و او از بدن سالم، عاطفه سالم، و فکر سالم باهم بهره‌مند گردد.

چنین تربیتی است که انسان هر روز بیشتر ارزش حیاتی‌آن را درمی‌یابد و خود را کاملاً بدان نیازمند احساس می‌کند. انسان می‌داند که هرگز نمی‌تواند قدرت یادگیری خود را کاملاً تحت کنترل خویش درآورد و مثلاً تصمیم بگیرد که دیگر یاد نگیرد. البته می‌تواند نوع و میزان آموختنی را انتخاب بکند ولی نمی‌تواند یاد نگیرد و تجربه‌هایش را ثابت و یکسان نگه دارد. حال اگر اوضاع یادگیری (۱) مناسبی در اختیارش قرار بگیرند و محیط مساعدی برای یادگیری بوجود آید اولاً شخص به یادگیری هرچه بیشتر و حتی ادامه آن در طول زندگی برانگیخته خواهد شد، ثانیاً تجارب سودمندی بدست خواهد آورد و این نیز او را از یک زندگی سالم و مشروع و لذت بخش بهره‌مند خواهد کرد. پس اولیای امور کشور مخصوصاً مسئولان تربیتی (آموزش و پرورش) ناگزیرند فراهم ساختن و تامین اوضاع یادگیری مناسب و مساعد را برای همه مردم بویژه کودکان و نوجوانان کشور نخستین و اساسی‌ترین وظایف خود بدانند و آن را کاملاً جدی بگیرند و پیوسته میزان موفقیت خود را در این امر حیاتی انسانی - دور از هرگونه تعصب - ارزشیابی کنند زیرا ارزشیابی از برنامه‌ها، وسایل آموزشی، و کم و کیف آموزش در صورتی مفید و ثمر بخش خواهد شد که (۱) به اندازه خود برنامه‌ها و فعالیت‌های تربیتی، جدی و مهم تلقی شود، (۲) مداوم باشد، (۳) به روشها و شیوه‌های علمی انسجام گیرد، (۴) از هرگونه تعصب و پیشداوری و اعمال نظرهای شخصی به دور باشد، (۵) نتایج بدست آمده دقیقاً مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند، و (۶) سرانجام براساس یافته‌ها، تغییرات لازم را در محتوا و اجرا به عمل آورند.

۱- اوضاع یادگیری به همه عوامل کمی و کیفی موثر در یادگیری اطلاق می‌شود. از قبیل: شخصیت معلم، روشهای آموزش، وضع عمومی مدرسه و کلاس، برنامه‌ها و کتابهای درسی، و.... برای مطالعه بیشتر در این مورد می‌توانید به کتاب «روان شناسی یادگیری» از همین مؤلف مراجعه کنید.

هم چنین، انسان معاصر دریافته است که مدرسه - مخصوصاً در شرایط موجود (تراکم محصل، کمبود معلم ورزیده، و وسایل آموزشی مناسب) - تنها محیط مساعد برای تربیت سالم نیست و افزایش و تنوع محیط‌های آموزشی گوناگون نیز به تدریج باعث ضعف و کاهش اثر تربیتی مدرسه می‌شود به طوری که شاید در چند سال بعد انسان ناچار شود فاتحه مدرسه را به این شکلی که هست بخواند و از خیرش بگذرد! و بی مدرسه بودن را برداشتن مدرسه به عنوان چهاردیواری محدود ترجیح دهد زیرا متوجه خواهد شد که مدرسه عملاً در مقابل محیط‌های متنوع و قوی، توان مقاومت ندارد و جز هزینه اضافی بازده مطلوب حاصل نمی‌شود مگر اینکه مسئولان آموزشی (تربیتی) کشور افکار بسته بندی شده و قالب‌های ذهنی خود را از تربیت (آموزش و پرورش) به دور بریزند و با چشم و گوش باز و فکر روشن و عمیق به ارزش انسان و ضرورت انسانیت او و قدرت‌های طبیعی او بیندیشند و نیازهای حال و آینده فردی و اجتماعی کشور و جهان بشریت را به درستی دریابند. آنگاه مدرسه و کلاس را از محدودیت موجودشان بیرون آورند و همه جای کشور را مدرسه یعنی محل آموزش و آمادگی برای برخورداری از زندگی سالم و در عین حال محل زندگی مطلوب و لذت بخش نمایند و هرگونه مملکت، کلاس درس - البته نه به معنای متداول و محدودش - باشد و تربیت همه جانبه و چند بعدی جانشین تربیت یک بعدی یا آموزش و پرورش مدرسه‌ای به صورت مکان و زمان محدود گردد.

نکته دیگر مورد توجه در وضع انسان معاصر، پیشرفت غیرقابل تصور تکنولوژی و ارزش پرداختن به جنبه‌های عملی زندگی است. انسان امروز دیگر نمی‌تواند و نباید فرزندانش را با روش‌ها و شیوه‌های کلاسیک تربیت کند. او ناگزیر است به تکنولوژی آموزشی متوسل شود تا از کمترین فرصت، با وجود تراکم روز افزون محصل، بیشترین بهره را ببرد و در اندک مدت، بیشترین مطالب را بیاموزد. او نمی‌تواند و نباید یادگیری را به کلاس درس و کتابهای درسی محدود - و غالباً با محتوای کهنه و حتی مردود - منحصر کند و در یک سال تحصیلی فقط به آموختن مثلاً شمارش اعداد تا صد اکتفا کند یا اینکه محصل تنها با چند دستگاه قدیمی مشخص آشنا شود زیرا، چنانکه در بالا گفته شد، کودک یا نوجوان معاصر با نیازهای متعدد و متنوع غالباً اکتسابی که دارد دیگر در اختیار کامل خانواده و مدرسه نیست و نمی‌تواند یادگیری خود را به این دو محیط، اغلب یکنواخت، محدود کند بلکه او خواه و ناخواه با محیط‌های تربیتی (آموزشی) متعدد و گوناگونی مواجه است و بی اختیار تحت تاثیر آنها قرار می‌گیرد.

موضوع دیگری که فکر انسان معاصر بویژه متفکران و دانشمندان را بیشتر به خود مشغول ساخته است روشن شدن این امر بسیار مهم و قابل توجه می‌باشد که قدرت ذهن بشر به شدت در حال رشد و تکامل و گسترش است و چنان آینده‌ای - البته به شرط بقا انسان - در پیش دارد که انسان امروز از لحاظ تواناییهای ذهنی نسبت به انسان آینده حکم بچه خردسال خواهد داشت. به بیان دیگر، انسان معاصر از حیث استعدادها و توانائی‌های ذهنی یا عقلی هنوز دوران طفولیت خویش را طی می‌کند و به مرحله رشد و کمال مطلوب نرسیده است و چنین کمالی در آینده قابل پیش بینی است.

با توجه به نکات مذکور درباره انسان و آینده او یقیناً اعتقاد به تربیت آزاد یا غیرمحدود به زمان و

مکان افزایش خواهد یافت و مسئولیت مربیان در فراهم آوردن امکانات مختلف تربیتی و محیطهای گوناگون یادگیری چندین برابر خواهد شد و ایشان ناگزیرند این حقیقت - احتمالات - را بپذیرند که اگر نچینند و در افکار و عقاید تربیتی خود تجدید نظر فوری نکنند بدون تردید وجهه و اعتبار لازم برای موثر بودن در مردم بخصوص محصلان را - که شرط لازم برای هرگونه تربیت است - از دست خواهند داد. برای پیشگیری از این پیشامد احتمالی نامطلوب، متخصصان علوم انسانی (روان شناسان، جامعه شناسان، انسان شناسان، دانشمندان تعلیم و تربیت) پیوسته در تلاش و کوشش هستند که بهترین، موثرترین، و سالم ترین وسایل و امکانات تربیتی را بوجود آورند تا محصلان را به صورت همه جانبه مخصوصاً با توجه به سه کیفیت لطیف خاص انسان یعنی احساسات دینی، احساسات اخلاقی، و احساسات زیبا دوستی تربیت کنند بدون اینکه رفتار انسان را به جسمی و روحی و تغییر رفتار را به آموزشی و پرورشی تقسیم کنند. از جمله این وسایل و امکانات تربیتی مطلوب که در دهه اخیر مورد عنایت خاص مربیان قرار گرفته است و آثار سودمند آن را در تربیت کودکان و نوجوانان تأکید می کنند موضوع «ادبیات کودکان و نوجوانان» است. آشنایی دقیق با این موضوع و کاربرد صحیح آن می تواند آموزش و محیط آموزشی را برای کودکان و نوجوانان بسیار جالب و جاذب نماید. خوشبختانه در کشور ما نیز ارزش و اهمیت تربیتی ادبیات کودکان و نوجوانان - مخصوصاً در سالهای اخیر - تا حدی شناخته شده است و آثار متعدد و متنوعی - البته در حد و کم و کیف مطلوب - در دسترس همگان قرار دارند.

کتاب حاضر شاید نخستین اثر چاپی زیر عنوان «اصول ادبیات کودکان» است که در سال ۱۳۴۰ چاپ و منتشر شد. در این مدت، سیزده بار با تغییرات کمی و کیفی تجدید چاپ شده است و اینک آخرین چاپ آن بازم با تغییرات کلی کمی و کیفی به همت واحد انتشارات مؤسسه اطلاعات چاپ و منتشر می شود که سپاسگزاری از این مؤسسه و همکاران محترم انتشاراتی آن بر مولف فریضه است. امیدوارم توفیق الهی نصیب همه انهایی باشد که احترام و تربیت سالم کودکان و نوجوانان کشور را وظیفه خود می دانند و در حفاظت این سرمایه جاویدان انسانی از هیچگونه تلاش و کوشش دریغ ندارند.

علی اکبر شعاری نژاد

اردی بهشت ۱۳۶۴

فصل اول

«معرفت، نیرو می بخشد»

لزوم شناخت کودک .

تربیت (آموزش و پرورش) یا کوشش برای تغییر شکل رفتار فرد، هنگامی و در صورتی موفقیت آمیز خواهد بود که مربی اعم از مادر و پدر و معلم، فرد موضوع تربیت را درست و دقیق بشناسد یعنی بداند فرد (کودک یا نوجوان):

- کیست و چگونه رشد و تکامل پیدا می کند؟
- در مراحل مختلف رشد و تکامل چه ویژگیها و نیازها و رغبتهای مشترک و خاص دارد؟
- چگونه شخصی می تواند باشد؟
- چگونه شخصی باید باشد؟
- و به این شناخت ضروری و معتبر در صورتی دست خواهیم یافت، پاسخهای مطلوب پرسشهای مذکور را هنگامی کشف خواهیم کرد، و سرانجام، تربیت وقتی سودمند و مطلوب خواهد شد که:

- با روشهای علمی شناخت رفتار آدمی آشنا باشیم،
- بدانیم فرد، چگونه یاد می گیرد که رفتارش را تغییر دهد،
- عوامل مؤثر در تربیت یعنی چگونه بار آمدن را بشناسیم و به میزان تاثیر هر کدام با روشها و شیوه های راهنمایی یادگیری فرد (کودک یا نوجوان) در مراحل مختلف زندگی آشنا باشیم،
- وسایل این راهنمایی و چگونگی کار برد آنها را بدانیم،
- هر کودک یا نوجوان را آن چنانکه هست بپذیریم.
- در بحث از تربیت (آموزش و پرورش)، چنانکه قبلا گفتیم، توجه داریم به اینکه رفتار موجود فرد را به چه شکلی در آوریم یا چه خاصیتهای اکسایمی (آموخته) را در او ایجاد کنیم که او بتواند:

- استعدادهای خود را آشکار سازد و مورد استفاده مطلوب قرار دهد، و برای رشد و پرورش آنها

بکوشد.

- محیط یا جهانی را که خود جزئی از آن است بخوبی بشناسد.

- روابط سالمی بین خود و خالق و مخلوق برقرار کند.

- نیازهای خود را از راههای معقول و مطلوب انسانی ارضا کند.

- رغبتهای سودمند را در خود ایجاد و گسترش دهد.

- بین خود و دیگران محبت متقابل برقرار کند.

- از زندگی لذت ببرد.

- شایستگی لازم برای قبول مسئولیتهای اجتماعی و ایفای نقشهای موثر و سودمند در جامعه

بدست آورد.

- مهارتهای لازم برای تأمین معاش در حد مطلوب را بیاموزد.

- به ارزش معرفت و علم و هنر در زندگی پی ببرد و برای کسب و گسترش آنها در خویشتن

بکوشد.

- خود را با همه ویژگیهایی که دارد بپذیرد یعنی از هرگونه احساس حقارت (خود کم بینی) یا

غرور و خود برتری بینی بدور باشد.

- مسئولیت کیفیت زندگی خویش را شخصا بپذیرد.

- از یادگیری و دست یافتن به تازه‌ها در موارد و امور گوناگون زندگی لذت ببرد و به این

حقیقت عملاً معتقد باشد که پیشرفت یک فرد یا یک اجتماع با کم و کیف یادگیری او همبستگی مستقیم

دارد.

- بتواند از اجتماع یا زیستن با مردم و هرگونه همکاری با ایشان در حل مسائل زندگی

اجتماعی لذت ببرد.

- از اندیشه تحلیل گر و انتقادگر برخوردار باشد و از تقلید کورکورانه گفتار و کردار دیگران

خودداری کند.

- یاد بگیرد که چه چیز را و چگونه باید یاد بگیرد.

- بداند و بپذیرد که هرگونه رفتار خودش و دیگران معلول است یعنی علتی دارد که باعث

پیدایش آن گونه رفتار شده است.

- روش درست استفاده از طبیعت را بداند.

- تولید کننده و مصرف کننده معقول باشد.

- بتواند خانواده سالم تشکیل بدهد و فرزندان سالمی بارآورد.

- و سرانجام، بتواند با محیط طبیعی و اجتماعی سازگاری کند که این سازگاری ممکن است به

صورت تغییر محیط یا تغییر خود انجام گیرد» (۱)

تربیت به این معنا و برای ایجاد تکمیل، و گسترش خاصیت‌های مذکور در کودکان و نوجوانان عملی است. پر مسئولیت که مستلزم آشنایی با عوامل و وسایل و روش‌های خاص است. یکی از مهمترین و ارزش‌ترین وسایل و عوامل سودمند در تربیت کودکان و نوجوانان، ادبیات کودکان و نوجوانان است که موضوع این کتاب می‌باشد. اما پیش از بحث در این موضوع، ضروری است رشد و تکامل کودک را به اختصار مورد مطالعه قرار دهیم تا بتوانیم از «ادبیات کودکان» به عنوان یک وسیله ارزشمند در جهت رشد و تکامل طبیعی و سالم کودکان و کمک به برخورداری ایشان از زندگی سالم و مطلوب بهره‌جویم.

مطالعه رشد و تکامل کودک با شناختن و پذیرفتن وحدت و فردیت کودک آغاز می‌شود بدین معنا که هر کودک، خود فردی است یگانه و مستقل و بی مانند. کودکان، مینیاتورها کوچک شده بزرگسالان نیستند بلکه افرادی هستند که نیازها، امیال، و استعداد‌های خاص خود را دارند و حتی دو کودک همسان (دوقلو) نیز عین و کلیشه یکدیگر نیستند اگر چه هر دو از یک پدر و مادر باشند.

هم چنین، از مطالعه رشد و تکامل پی می‌بریم به اینکه رشد عاطفی، اجتماعی، ذهنی، و بدنی از یک طرف کاملاً به یکدیگر بستگی دارند و وضع هر کدام در وضع دیگری موثر است و بنابراین، باید از تقسیم رشد و تکامل کودک به حالات گوناگون و جدا انگاشتن آنها در امر آموزش و پرورش جداً خودداری کنیم، و از طرف دیگر، رشد و تکامل دارای نمونه‌ها یا قالب‌های تقریباً مشخصی است که بدون شناخت آنها تربیت مطلوب، امکان نخواهد داشت.

تفاوت‌های فردی کودکان و نوجوانان در رشد و تکامل، مربیان و معلمان را رهبری می‌نماید به اینکه بدانند: در هر سنی از هر کودک یا نوجوان چه انتظاری باید داشته باشند و نیز دریابند ویژگی‌های رفتاری مشترک در کودکان و نوجوانان کدامند. مثلاً معلم کلاس‌های ابتدایی، آن گونه کتاب‌های آزاد (غیردرسی) را برای دانش‌آموزان خود انتخاب و پیشنهاد خواهد کرد که رغبت‌های خویشتن بینی یا «خودمحوری» کودک را ارضا کند و متوجه خواهد شد که داستان‌هایی درباره محیط مستقیم و زندگی روزانه نیز کودکان را در دوره دبستان خوشحال خواهند کرد. هم چنین، مربی یا معلم درخواهد یافت که کودک از خواندن آنچه می‌فهمد و با نیازهای فعلی او ارتباط دارد لذت می‌برد.

رغبت‌ها و عادات‌های خواندن در کودک و نوجوان نیز برحسب مراحل و قالب‌های رشد و تکامل تغییر می‌یابند مثلاً کودکی که از آزادی و استقلال در خواندن بهره‌مند است به احتمال زیاد یک کتاب خوان علاقه‌مند و آزمند خواهد شد.

هم چنین، مطالعه در رشد و تکامل انسان نشان می‌دهد که ارضای نیازهای اساسی، پایه و شرط

۱- اگر شخص دزسازگاری خود با محیط، اوضاع نامطلوب آن را دریابد و برای تغییر آنها تلاش کند سازگاری او را «ایجابی یا مثبت» خوانند و اگر کاملاً تابع وضع موجود محیط باشد و نسبت به اوضاع نامطلوب آن نیندیشد و برای تغییر آنها نکوشد سازگاری او را «سلبی یا منفی» نامند.

اصلی ادامه رشد و تکامل طبیعی و سالم است مثلاً فرد باید از تغذیه سالم، خواب سالم، هوای سالم، و سلامت عمومی بدنی و روانی برخوردار باشد و نیز باید بتواند از راه فعالیتهای آزاد و سودمند، وجود یا ذات خود را تحقق بخشد و ارزشمندی احساس کند. یا برای اینکه در محیط خویش، اطمینان و آرامش خاطر احساس کند نیازمند است متوجه شود و عملاً دریابد که (۱):

- اطرافیان او را دوست دارند و او را در می یابند و آن چنانکه هست او را می پذیرند.
- در فعالیتهایش، موفق می شود و به تاثیر و ارزش کار و نقش خود پی ببرد.
- عضو گروهی است که افرادش برای او ارزش و اهمیت قایل هستند.
- در کسب تجربه های تازه و افزایش اطلاعات خود آزاد است.
- معلوماتی که مؤسسات آموزشی از راه مدرسه (کودکستان، دبستان، دبیرستان، و دانشگاه) و وسایل ارتباط جمعی (رادیو، تلویزیون، روزنامه ها و مجله ها و...) به او می دهند درست و قابل استفاده در زندگی هستند و می توان به آنها اعتماد کرد.

علاوه برآنهایی که گفتیم هر کودک نیاز دارد که در موارد زیر به او کمک شود:

- رشد و تکامل «خودپنداری» یا «خودشناسی» رضایت بخش و کافی.
- آموختن همراهی و همکاری با همسالان.
- آموختن نقش جنسی (Sex) مناسب خویش.
- رشد و تکامل مهارت های خواندن، گفتن، نوشتن، گوش دادن، نگاه کردن، و حساب کردن.
- رشد و گسترش دامنه مفاهیم علمی و اجتماعی ضروری برای زندگی عملی و واقعی روزانه.
- رشد و گسترش دامنه ارزشها و گرایشهای اخلاقی.
- تکامل و توسعه «خودرهبری» (Self direction) یا راهنمایی خویشتن.

به بیان دیگر، هر فرد در طول زندگی خویش، بخصوص دوران کودکی و نوجوانی، نیاز دارد که خود را بشناسد، خود را دوست بدارد و از خودراضی باشد (۱)، یعنی هرگز خود را موجودی زاید و به درد نخور تصور نکند، و این پندار غلط را به ذهن خود راه نهد که دیگران از نعمتهای گوناگون زندگی بهره مندند و او بی بهره و بدبخت. هم چنین، کودک نیازمند است یاد بگیرد که با همسالان و همکلاسانش چگونه همراهی و همکاری کند و برای خودش مقام و منزلتی میان ایشان بدست آورد. کودک نیاز دارد که

۱- با توجه به اهمیت حیاتی نیازهای انسان، ضرورت دارد انواع و میزان تاثیر هر کدام از آنها را در سلامت زندگی هر شخص در کتابهای روان شناسی عمومی مطالعه کنیم. برای مطالعه بیشتر درباره نیازهای سنی کودکان به کتابهای «روانشناسی رشد و تکامل» از جمله «روان شناسی رشد» از همین مؤلف مراجعه فرمایید.

۱- خود را دوست داشتن یا از خودراضی بودن غیر از «خودپسندی یا غرور» است زیرا در حالت دوم، شخص (۱) بیش از آنچه هست خود را برتر می داند، (۲) دیگران را کم ارزش تر از خود می پندارد، (۳) بتدریج به بیماری «خودشیفتگی» (نارسیسم) مبتلا می شود، (۴) از برقراری روابط سالم با دیگران در می ماند.

به همین سبب، دین مقدس اسلام مسلمانان را به خودداری از هرگونه تکبر و خودشیفتگی توصیه می کند.

مهارت گوش دادن، نگاه کردن، گفتن، خواندن، نوشتن، و حساب کردن را بیاموزد که دومهارت نخستین، پایه آموختن مهارت‌های دیگر است. شاید یکی از علتهای پیشداوریها و داوریهای شتابزده نادرست بیشتر مانا توانی در مهارت گوش دادن و نگاه کردن است زیرا معلمان ما غالباً چنین می‌پندارند که چون انسان اعضای این دو مهارت را بطور طبیعی دارد پس می‌تواند به صورت طبیعی هم از آنها استفاده کند غافل از اینکه دستگاههای حسی انسان به تربیت و تمرین خاص نیاز دارند و مربیان باید روش و شیوه خوب گوش کردن و خوب نگاه کردن (۲) (حتی کاربرد مطلوب سایر حواس) را به دانش آموزان بیاموزند و رشد و گسترش دهند.

کودک احتیاج دارد مفهومی علمی و اجتماعی را که در زندگی روزانه مورد نیازش هستند یاد بگیرد و آنها را اصلاح و کامل کند، به ارزشهای گوناگون - که محصول زندگی اجتماعی هستند - پی ببرد، حقوق و وظایف خود را دقیقاً بشناسد و رعایت کند و بدین وسیله، بیش و گرایشهای اخلاقی خود را رشد و گسترش دهد و نیز خود را رهبری و راهنمایی کند یعنی شخصاً به حل مسائل و مشکلات خود بپردازد و در برخورد با یک مسأله یا مشکل کوچک به والدین و مربیان پناه نبرد.

ادبیات کودکان - به معنایی که خواهیم گفت - در واقعیت یافتن این هدفهای مهم و اساسی تربیتی، نقش موثری دارد.

یادگیری کودکان

انسان شاید تنها موجود زنده‌ای است که از لحظه تولد - به عقیده بعضیها حتی از پیش از تولد - یادگیری یا آموختن را آغاز می‌کند و تا پایان حیاتش ادامه دارد و همین استعداد وسیع یادگیری و کاربرد مداوم آن است که زندگی انسان را کاملاً مشخص و ممتاز نموده است و او دارای تمدن و فرهنگی پیوسته در افزایش و گسترش شده است بطوری که می‌توان از روی فرهنگ حاکم بر یک ملت به میزان و چگونگی یادگیری افراد آن، و بر عکس، پی برد. بدیهی است ملتی که یادگیری و افزایش و گسترش تجارب و معارف خود را محور زندگی خویش قرار داده است و موسسات آموزشی آن، محور فعالیتهايش را تحریک یادگیری دانش آموزان و دانشجویان خود می‌داند و برای آن تلاش می‌کند از فرهنگ غنی تری برخوردار خواهد بود. فرهنگ چنین ملتی - بدون هرگونه خودباختگی و فراموش کردن هویت خویش - پیوسته حالت پویا و زایا (زاینده) خواهد داشت و به سهولت، فرهنگهای دیگر را متأثر خواهد ساخت و بر آنها مسلط خواهد شد. از این رو، رفتار یادگیری - مخصوصاً در سالهای اخیر - مورد توجه

۲- می‌توان گفت که «دین و شنیدن» در همه جانداران دارای اعضای حسی، دو عمل طبیعی هستند که به یادگیری نیاز دارند اما «نگاه کردن و گوش دادن» رنگ یا جنبه انتخابی و دقت دارند و احتمالاً از ویژگیهای انسان بشمار می‌روند. قرآن کریم در چند مورد، مردم را به استفاده از دو حس مذکور در پی بردن به حقایق و افزایش ایمان بر می‌انگیزد.

خاص دانشمندان علوم انسانی (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و انسان‌شناسی) قرار گرفته است و مطالعات و تحقیقات آزمایشی ارزنده و فراوانی درباره یادگیری بعمل آورده‌اند.

برای مطالعه و شناخت شرایط و قانونهای یادگیری باید به کتابهای «روان‌شناسی یادگیری» یا «روان‌شناسی تربیتی و آموزش» مراجعه کرد و ما در اینجا به بیان اصولی می‌پردازیم که مربیان و معلمان را در طرح و تنظیم تجربه‌های آموزشی (در همه انواع) برای کودکان و دانش‌آموزان یاری می‌کنند:

✱ یادگیری، رفتاری است معلول.

یعنی تا محرک (عامل خارجی) یا انگیزه‌ای (عامل درونی) نباشد انسان به یادگیری نمی‌پردازد. به بیان دیگر، انسان وقتی استعداد یادگیری خود را بکار خواهد انداخت و چیزی را یاد خواهد گرفت که مورد نیازش باشد به همین سبب، یک مربی یا معلم وقتی در آموزش خود موفق خواهد شد که موضوع آن را به نیازهای کودکان مربوط کند و بدون تردید، کلید یا رمز توفیق معلمان در آموزش و تدریس بطور کلی تربیت - کشف - رابطه یا روابط بین نیازهای دانش‌آموزان و مواد و موضوعهای درسی است و مهارت و آموذگی هر معلم را در امر آموزش و پرورش باید در توانایی او به کشف روابط مذکور و تحریک یادگیری دانش‌آموزان جستجو کرد.

✱ یادگیری از جستجوی هدف، نتیجه می‌شود.

تجربه‌های روان‌شناسی یادگیری ثابت کرده و نشان داده‌اند که عمل و فعالیت یادگیری برای رسیدن به هدف معین انجام می‌گیرد که آن، حل یک مساله یا مشکل است که یادگیرنده با آن مواجه شده است مثلاً کودک تا گرسنه نباشد برای آموختن محل خوراکی فعالیت نمی‌کند.

✱ فرد به صورت واحد و کل، واکنش نشان می‌دهد.

ویژگی عمده و بسیار موثر روان‌شناسی جدید، مخصوصاً از نقطه نظر آموزش و پرورش، واحد و کل انگاشتن فرد است. بدین معنا که انسان، برخلاف تصور گذشتگان، از تن و روان مستقل از هم و گاهی مخالف هم ترکیب نیافته است تا به دوگونه تربیت بدنی و تربیت روانی نیاز باشد بلکه او کلی است واحد و هر عامل خارجی در کل وجود او اثر می‌گذارد و او نه با تن و نه با روان واکنش نشان می‌دهد بلکه هر رفتار یا واکنشی از تمام وجود او سر می‌زند و این تقسیم جز در نظر واحیاناً نوشته‌ها عملاً هرگز امکان ندارد. هیچ کدام از رفتارهای انسان را نمی‌توان روانی (روحی) یا بدنی (جسمی) نامید و تصور کرد که هر ماده یا موضوعی به تربیت جنبه خاصی (روحی جسمی) از کودک منجر می‌شود. مثلاً کودک وقتی داستان شیرینی را می‌شنود یا می‌خواند در تمام وجودش، آرامش و خوشی احساس می‌کند و

این احساس خود را با حرکات مختلف بدنی و عاطفی آشکار می‌سازد: می‌پرد، دست می‌زند، می‌خندد، و.... (۱)

* یادگیری عملا حل مساله است.

چنانکه قبلا گفته شد تا شخص با مساله یا مشکلی برخورد نکند که به حل آن نیاز دارد به یادگیری نخواهد پرداخت. به همین سبب، گفته اند: وظیفه معلم، حل مساله نیست بلکه ایجاد و طرح مساله است.

* یادگیری مستلزم فعالیت شخصی است.

انسان وقتی یاد خواهد گرفت یعنی مشکل را حل خواهد کرد و رفتارش تغییر خواهد یافت که شخصا فعالیت کند. هم چنین، دانش آموز یا کودک وقتی راه حل یک مساله را خواهد آموخت که شخصا فعالیت کند یعنی راه حل‌های مختلف را بیازماید، در هر یک از آنها بیندیشد و سرانجام، به راه حل اصلی دست یابد و مساله‌اش را حل کند. در غیر این صورت، یادگیری مطلوب انجام نخواهد گرفت مثلا در آموزش علوم، دانش آموز باید شخصا آزمایشهای لازم را انجام دهد و گرنه تنها تماشاگر آزمایشهای معلم در کلاس یا آزمایشگاه بودن چیزی به او نخواهد آموخت و اگر به اصرار معلم یا ترس از کیفر، مطالبی را در آن مورد حفظ کند بزودی - بعد از رفع نیاز ساختگی (گرفتن نمره قبولی یا پاداش وعده داده شده) - آنها را فراموش خواهد کرد.

* یادگیری بدون تاثیر متقابل بین یادگیرنده و مجموع محیط انجام نمی‌گیرد.

محیط یا مجموع ترکیبی عواملی که شخص را تحت تاثیر قرار می‌دهند در واقع، عامل اساسی انگیزش یادگیری است و بدون شک، اگر این محیط (طبیعی و اجتماعی) نبود یا انسان نبود یا اگر بود مساله و مشکلی نداشت مثلا اگر گرما یا سرما نبود او نیاز پیدا نمی‌کرد که وسایل دفاعی از گرما و سرما را ابداع کند و.... بنابراین، یادگیری سودمند به وجود محیط مساعد یعنی محیط واجد شرایط و عوامل محرک یادگیری نیاز دارد و فراهم آوردن این چنین محیط در مدرسه و کلاس از جمله وظایف مهم و دشوار معلم و مربی است.

۱- این مطلب در «روان شناسی عمومی» از همین مولف، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

✱ آمادگی عامل اساسی و پایه یادگیری است.

کودک همانند بزرگسالان برای آموختن هر رفتار باید از لحاظ بدنی، ذهنی، عاطفی، و اجتماعی آماده باشد مثلاً اگر دست و پا و ذهن طفل به اندازه لازم برای درک و دست یافتن به خوراکی رشد و تکامل نکرده باشند او از آموختن محل خوراکی و کشف آن محروم خواهد شد زیرا آمادگی لازم را ندارد. هم چنین، بدون رشد لازم انگشتان دست، آموختن نوشتن ممکن نخواهد بود. و نیز کودکی که آمادگی عاطفی نداشته باشد مثلاً مطرود یا محروم از محبت متقابل باشد از یادگیری مطلوب، محروم خواهد شد.

✱ یک تجربه ممکن است از یادگیری‌های متعدد بدست آید و شامل ارزشها و گرایشها و دیدگاههای مختلف باشد.

کودک، همان طوری که راه رفع گرسنگی را یاد می‌گیرد خوش بینی و بدبینی را نیز می‌آموزد که هر کدام از آنها نتیجه یادگیری‌های گوناگون در طول زندگی است.

✱ یادگیری وقتی به آسانی و سرعت انجام می‌گیرد که موضوع آن برای یادگیرنده معنا دار باشد.

یک موضوع وقتی برای شخص «معنادار» خواهد شد که با نیازها و زندگی او مربوط باشد بنابراین، چنانکه بارها تکرار شده است، آموختن مطالب و موضوعهایی که کودک بدانها احساس نیاز نمی‌کند بسیار دشوار خواهد بود و بالا بردن حدنصاب نمره قبولی یا سختگیری در امتحان و سایر محرک‌های خارجی اثر موقت دارند و دانش آموزان را به آن موضوع یا مطلب علاقه‌مند نخواهد کرد.

✱ تجارب نتیجه بخش و موفقیت آمیز، سطح یادگیری را بالا می‌برند.

موفقیت یا رسیدن به هدف، موجب سهولت و سرعت یادگیری می‌شود زیرا پاسخهای یادگیرنده را تقویت می‌کند.

✱ پذیرش محصل، او را در یادگیری پاسخهای مناسب یاری می‌کند.

شخص مطرود بویژه در دوران خردسالی همواره بیمناک است که مورد تحقیر قرار گیرد به همین سبب، از آموختن و بکار بردن پاسخهای مطلوب در می‌ماند.

دگرگونی رغبتها در مراحل مختلف رشد و تکامل

کلاپارد (۱) می گوید: «خواست تربیت جدید مخصوصا این است که کودکان آنچه می کنند، دلخواهشان باشد و شخصا عامل باشند نه اینکه عمل شخص دیگری را تحمل کنند. زیرا عاملی که هرواکنشی را به صورت فعل حقیقی در می آورد علاقه ای است که از نیازی سرچشمه می گیرد. بنابراین، علاقه یا رغبت، یگانه محوری است که کل نظام تربیتی باید حول آن در حرکت باشد.» (۲)

نه تنها یادگیری بلکه انجام دادن هر کاری در هر مرحله از زندگی مستلزم این است که شخص آن کار را دوست بدارد و یا بدان نیازمند باشد. بدون نیاز و رغبت، یادگیری مطلوب انجام نخواهد گرفت. به گفته دیوئی^۳: «وقتی کسی در جریان کاری دخالت دارد، اولاً برای اجرای آن تلاش می کند و ثانیاً نگران و دربند آن کار است. در روان شناسی و آموزش و پرورش حالت چنین کسی را با کلمه «رغبت» (Interest) بیان می کنند. رغبت سبب می شود که شخص به کار بگراید، امکانات و جریان و وجه نمایی آن را مطمح نظر سازد، و موافق نظر و پیش بینی خود، در آن مداخله ای کند. بنابراین مفهوم «رغبت» مفهوم «هدف» را در بر می گیرد. شخص بر اثر عنایت به جهت و سیر آینده و هدف کاری، تمایلی به آن کار پیدا می کند، این تمایل عواطف او را بر می انگیزد، عواطف انگیزه وضع موجود او را دگرگون می کند، این دگرگونی او را به سوی آن کار می راند و به فعالیت وامی دارد. می توان گفت که رغبت شامل دوجنبه است: جنبه عقلی یعنی پیش بینی و سنجش جریان و جهت و هدف کار، و جنبه عاطفی و ارادی یعنی گرایش به کار و آغاز کوشش. بنابراین رغبت پیوندی است که انسان را به واقعیت های خارجی می بندد.» (۱)

از دو نقل قول مذکور که تقریباً مورد تأکید همه مربیان و متخصصان تعلیم و تربیت است اهمیت و ارزش «رغبت» یا «میل» در هر گونه آموزش و پرورشی روشن می شود. در تعریف مفهوم «رغبت» از دیوئی چنین می خوانیم: «کلمه «رغبت» در معنای مختلفی بکار رفته است:

الف - مقصود از «رغبت» موضوعی است که شخص را به فعالیت وامی دارد، چنانکه روزنامه

۱- Edouard Claparide (۱۸۷۳-۱۹۴۰) روان شناس کش گرای (Functionalist) سوییسی است که انجمن جهانی روان شناسی کاربردی را تأسیس کرد. او پدیدارهای روان شناختی را برحسب سودمندی آنها در برخورد با نیازها و رغبتهای فرد مورد مطالعه قرار داد.

۲- پیازه، ژان «روان شناسی و دانش آموزش و پرورش» ترجمه دکتر علیمحمد کاردان، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ص ۱۲۳.

۳- John Dewey (۱۸۵۹-۱۹۵۲) فیلسوف و مربی آمریکایی است و پیشرو و بنیانگذار «روان شناسی کنشی» (Functional psychology) در قرن بیستم است. افکار و عقاید روان شناختی و تربیتی او تقریباً در کیفیت کار موسسات آموزش و پرورش کشورها اثر گذاشته اند.

۱- دیوئی، جان، «مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش» ترجمه دکتر ا. ح. آریانپور، ص ۹۷.

نویسی و سیاست به ترتیب «رغبت» یا «موضوع رغبت» روزنامه نگار و سیاست باز است.

ب - مقصود از «رغبت» تاثیری است که یک کار یا چیز در شخص می گذارد، بی آنکه به فعالیت های او مربوط باشد، چنانکه بسیاری امور که مستقیماً در حوزه فعالیت ما قرار نمی گیرند، مایه رغبت، می شوند.

ج - مقصود از «رغبت» حالتی است عاطفی که در شخص پدید می آید.

رغبتهی که معمولاً مورد توجه مربیان بوده است، رغبتهی است که در بند «ب» بیان شد. مربیان بخطا کوشیده اند تا به وسیله برخی عوامل خارجی، مواد درسی و جریان آموزش و پرورش را خوشایند سازند و کودکان را به آنها راغب سازند. به عبارت دیگر خواسته اند برای پیش بردن کار خود، کودکان را با زرق و برق بفریبند و رشوه ای به آنان بدهند.

از این کار مربیان در می یابیم که مواد درسی و جریان آموزش و پرورش متعارف برای کودکان خوشایند و رغبت انگیز نیستند. علت را هم می دانیم: وقتی که مواد درسی و تعلیم و تربیت از فعالیت خود به خودی کودکان نشأت نگیرند، برای کودکان جذاب نخواهند بود، و از این رو باید آنها را آرایش و رغبت انگیز کرد. در این معنا «رغبت» تاثیری است که یک کار یا چیز در شخص می گذارد، بی آنکه به فعالیت او بستگی داشته باشد.

بدیهی است که رغبت در این معنا، عاملی است کم اهمیت و نشانه نادرستی روش تعلیم و تربیت، در صورتی که رغبت حقیقی، به شرحی که خواهیم دید، عاملی بسیار مهم است و محور آموزش و پرورش بشمار می رود. (۱)

فعالیتی که برانگیخته، «رغبت» یا میل باشد ویژگیهای زیر را خواهد داشت:

هدفداری، خوشایندی و لذت بخشی، سرعت پیشرفت، احتمال موفقیت زیاد، فزونی تلاش، ارزشیابی مداوم پیشرفت، دیرپایی (فعالیت)، احساس خستگی.

رغبت، در واقع، پایه یا انگیزه اساسی فعالیت های انسان بخصوص در دوران کودکی و نوجوانی است بنابراین، تربیتی که بر محور رغبت دانش آموزان انجام نگیرد و به نیازهای سنی ایشان توجه ننماید موفقیت نخواهد داشت. به بیان دیگر، میل و رغبت، پایه و اساس یادگیری است.

درباره اهمیت رغبت در آموزش و پرورش، دیوینی می گوید: «درجریان فعالیت انسانی، هرگاه هدف و قصدی در میان باشد، رغبت به وجود می آید و با نیروی محرک خود، حصول هدف را تسهیل می کند. گروهی شاگرد که هر یک به اقتضای جریان فعالیت خاص خود، هدف خصوصی دارند، دارای رغبتهای مشابهی نیستند. از این رو، معلمی که بخواهد همه را به سوی هدف واحدی بکشانند و درس واحدی را به همه بیاموزد، در کار خود موفق نخواهد شد. چنین معلمی مسلماً معنای رغبت را نمی داند و مانند قدما باور دارد که ذهن چیزی است مستقل و خودکار، و دانش نتیجه تحمیل عوامل خارجی است بر ذهن.

اما واقعا ذهن چیز مستقل و خودکار نیست. ذهن یکی از قابلیت‌های انسانی است. انسان به مدد این قابلیت می‌تواند در جریان هر یک از فعالیت‌های خود به اتکای پیش‌بینی نتایج احتمالی آن فعالیت و به قصد مداخله در جریان آن فعالیت، در مقابل تحریک عوامل موجود واکنش کند. نامه‌ای برای شما رسیده است. این نامه شما را تحریک می‌کند که به نوشتن پاسخ آن بپردازید. مقابل ماشین تحریر می‌نشینید، و با علم به اینکه هر کلیدی بر اثر فشار انگشت، حرفی را روی کاغذ نقش خواهد کرد، تغییراتی در وضع کلیدها به وجود می‌آورید، یعنی با انگشت آنها را می‌فشارید. همه این کارها با جریانی عقلی یا ذهنی همراه است. پیش‌بینی نتایج آتی کار و دخالت در عوامل موجود اساس فعالیت ذهنی است. عملی که متضمن پیش‌بینی نتایج و سنجش وسایل و موانع نباشد، عملی عقلی نیست، عملی است عادی یا ماشینی. پیش‌بینی نتایج آینده کار به اتکای عوامل موجود، کار اساسی ذهن است. اگر این پیش‌بینی به اتکای عوامل موجود صورت نگیرد، بلکه بر تمایلات و تخیلات متکی شود، کار ذهن دقیق و درست نخواهد بود. بنابراین ذهن «چیز» نیست، جریانی است از فعالیت انسانی، جریانی است متوجه یک هدف و متکی به وسایل.

در این صورت آموزش و پرورش باید به صورتی در آید که جریان فعالیت ذهنی را تسهیل و تسریع کند. برای این منظور باید مواد درسی مانند تاریخ و جغرافیا و ریاضیات به فعالیت‌های خود به خودی و هدفهای واقعی کودکان ارتباط یابند، و گر نه تعلیم و تربیت مانند تکلیفی شاق مورد نفرت کودکان قرار خواهد گرفت و عقیم خواهد ماند. اهمیت مفهوم رغبت در تعلیم و تربیت از اینجاست. (۱)
با توجه به اهمیت «رغبت» در یادگیری و آموزش این نکته مهم را فراموش نکنیم که «رغبت» انگیزه مهم انسان برای فعالیت است ولی تنها انگیزه نیست بنابراین، باید وجود میل و رغبت را برای آموزش و یادگیری لازم بدانیم ولی کافی نه. به بیان دیگر، اگر دانش آموزی را بی علاقه به یادگیری یافتیم یا دیدیم فعالیت مطلوب ندارد نباید فوراً نبودن «رغبت» یا میل را نتیجه بگیریم بلکه ناگزیریم به عوامل موثر دیگر در رفتار وی توجه نماییم از قبیل: ساخت طبیعی، بی‌بهرگی از بهداشت عمومی، نبودن محیط مساعد فعالیت، و.....

تحقیق درباره امیال و رغبت‌های کودکان روشن ساخته است که «میل» به وسیله چند عامل، محدود می‌شود. ساخت فیزیولوژیک شخص بعضی از رغبت‌ها را در او ایجاد و برخی را محدود می‌کند مثلاً کودکی که از رشد و تکامل حرکتی سالم و طبیعی محروم است به شرکت در بازی فوتبال تمایل نشان نخواهد داد و در مقابل احتمالاً علاقه‌مند خواهد شد که جدول حل کند. رغبت کودک بر حسب جنس (Sex) نیز فرق می‌کند چنانکه دختران به عروسک بازی بیش از کارهای مکانیکی علاقه‌مندند. هم چنین، کودک رغبت‌هایی را نشان خواهد داد که مورد علاقه گروه خاص خودش است و موجب پذیرش او از سوی آن گروه خواهد بود. مثلاً دانش آموز کلاس اول راهنمایی به داستان‌هایی درباره

اسب مایل نمی‌شود لکن اگر همکلاسان یا اعضای گروه او این نوع داستان‌ها را دوست بدانند او نیز برای اینکه پذیرفته جامعه خود باشد به آن گونه داستانها رغبت نشان می‌دهد. یا کودک وقتی ببیند والدین و معلمانش، خواندن را دوست می‌دارند او نیز برای جلب توجه و نظر آنها به خواندن متعایل می‌شود. خلاصه، کم و کیف رغبت‌های کودک به «خوشتن شناسی» یا «خودپنداری» او بستگی دارد. هرگاه تجربه‌های اولیه‌اش او را وادار کنند به اینکه بگوید: «من از اینکه چیزهای تازه را بیازمایم می‌ترسم، و ناگزیرم منتظر باشم تا پدر و مادر یا معلم بگویند که من اقدام کنم و ادامه دهم» کنجکاو می‌شود و از رشد و تکامل باز می‌ماند. کودک به آنچه برایش وجود ندارد علاقه‌مند و راغب نخواهد شد از این رو، مدرسه و جامعه باید امکانات و فرصت‌هایی برای کودکان فراهم آورند که ایشان تجارب دست اول را کسب کنند. کودک یا نوجوان به وسیله همین تجربه‌ها می‌تواند رغبت‌هایی را در خود پی‌ریزی کند.

شناخت نیازها، رغبت‌ها، و تجربه‌هایی که کودک در محیط خارج از مدرسه و کلاس درس بدست آورده است معلم را در تشخیص و انتخاب وسایل و روش‌های تربیت وی بویژه «ادبیات» کودکان راهنمایی و کمک می‌کند زیرا یادگیری کودک، هدف نهایی هر معلم و مربی است و روش یا وسیله آموزش و پرورش را نمی‌توان بر او تحمیل کرد بلکه باید با ساخت و سیستم (نظام) کلی وجودی دانش آموز هماهنگ باشد.

امیال و رغبت‌های کودکان و نوجوانان برحسب مراحل گوناگون رشد و تکامل، تغییر می‌پذیرند مثلاً علاقه به بازی با عروسک به علاقه بازی با بچه خرد سال تبدیل می‌شود، یا رغبت به گرد آمدن با هم جنس به گرد آمدن با نا هم جنس تغییر می‌یابد و.... به همین سبب، لازم است والدین و معلمان و مربیان با این تغییرات آشنا باشند تا بتوانند نیازها و رغبت‌های آنها را در هر مرحله از رشد و تکامل برانگیزند و به ارضای آنها کمک کنند.

برای موفقیت در شناخت و ارضای نیازها و رغبت‌های دانش آموزان چند نکته زیر را هم باید در نظر داشته باشیم:

- تفاوت‌های فردی بین کودکان و نوجوانان.
- تأثیر و تأثر مراحل مختلف رشد و تکامل یعنی کیفیت هر مرحله از مراحل قبل متأثر می‌شود و در مراحل بعد اثر می‌گذارد.
- تفکیک ناپذیری مراحل مختلف رشد و تکامل، یعنی نمی‌توان و نباید مرحله‌ای را کاملاً مستقل از مراحل دیگر رشد تصور کرد.
- ارضای نیازها و رغبت‌های هر مرحله موجب آرامش کودک و مصون ماندن او از فشارهای روانی احتمالی در مراحل بعد می‌شود. مثلاً فردی که از دوران طفولیت خوبی برخوردار باشد در دوران نوجوانی از وضع مطلوبی بهره‌مند خواهد شد، و همینطور بهره‌مندی از دوران نوجوانی و جوانی مطلوب، سبب برخورداری از سالمندی خوب و مطلوب خواهد شد.

مطالعه و شناخت رغبت‌های کودکان

چنانکه گفته شد شناخت و مطالعه رغبت‌های دانش‌آموزان برای هر معلم و مربی ضرورت دارد که در غیر این صورت، موفقیت تربیتی و آموزشی ناممکن خواهد شد. برای تشخیص و تعیین میلها و رغبت‌های یک کودک راهها و روشهای گوناگون وجود دارند:

از انواع اسباب بازی‌هایی که بر می‌گزیند،
 فعالیتهای آزادی که انجام می‌دهد،
 طول زمانی که در فعالیت صرف می‌کند،
 میزان لذتی که از انجام دادن فعالیت می‌برد،
 پرسشهایی که مطرح می‌کند،
 کتابهایی که برای خواندن بر می‌گزیند،
 فصل یا فصلهایی که از یک کتاب برای مطالعه انتخاب می‌کند،
 نوع رسم و نقاشی،
 آرزوهایی که دارد،

واکنشهایی که نسبت به یک موضوع یا فعالیت نشان می‌دهد.

علاوه بر اینها معلم می‌تواند با مشاهده رفتار کودک در محیطها یا اوضاع مختلف به نوع و میزان رغبت‌های او پی ببرد مثلا مراقب باشد که آیا کودک وقتی وارد کتابخانه مدرسه می‌شود می‌داند که کتابهای علمی، شعر، بیوگرافی یا افسانه را از کجا باید بردارد؟ آیا پیش از انتخاب کتاب، به عنوان‌های آنها نگاه می‌کند؟ آیا در تعیین محل کتابها از دیگران کمک می‌خواهد؟ آیا او می‌خواهد یک یا دو کودک دیگر را به سلیقه خود در انتخاب کتاب، رهبری کند؟ آیا او واقعا می‌گردد و می‌خواهد کتابها را بشناسد یا سرگردان و بی هدف وارد کتابخانه می‌شود؟

مشاهده کودک در کلاس و کتابخانه سایر اطلاعات لازم و مساعد را نیز در اختیار معلم می‌گذارد. چنانکه معلم می‌تواند در یابد که: آیا کودک فعالیت مورد نظر را به سرعت آغاز می‌کند؟ آیا وضع و حالت بدنی او علاقه‌اش را به کتاب منعکس می‌نماید؟ زیرا وقتی کودک مجنوب‌مطلبی یا کتابی شود سروصدای کلاس به آسانی دقت و توجه او را منحرف نمی‌کند.

معلم می‌تواند با یادداشت کردن خلاصه این مشاهدات خود به مطالعه رفتار کودک ادامه دهد و چنانچه این نوع مشاهدات از چند کودک در کتابخانه یا کلاس انجام گیرد می‌توان یک مشاهده نظامدار (سیستماتیک) و معتبر بدست آورد. هم چنین، معلم می‌تواند فهرستی از کتابهای مخصوص کودکان در اختیار ایشان بگذارد و آنچه را که بر می‌گزینند یادداشت کند. از کودکان بخواهد از آنچه می‌خوانند خلاصه‌ای در آورند که این نیز مربیان را در شناخت رغبت‌های کودکان کمک می‌کند.

تشکیل انجمن اولیا و مربیان (انجمن همکاری خانه و مدرسه) می‌تواند معلمان و مربیان را در

تشخیص و تعیین رغبت‌های کودکان یاری و کمک کند زیرا در این فرصت، معلم می‌تواند درباره چگونگی محیط خانه، اطلاعات لازم را از والدین و سرپرستان دانش آموزان بدست آورد مثلاً ضمن گفتگو با والدین می‌تواند چگونگی رشد و تکامل گویایی دانش آموز را دریابد، با چگونگی صرف اوقات بیکاری او در خانه آشنا شود، امکانات موجود یا مشکلات مطالعه در خانه را بفهمد، بداند چه نوع و چه مقدار کتاب‌های آزاد (غیردرسی) برای کودک تهیه شده یا می‌شوند، کودک به کجاها مسافرت کرده است، چه نوع آثار هنری یا باستانی را دیده است.....

آنچه بیش از این عوامل محیطی اهمیت دارد گرایش یا نظر خود والدین نسبت به کتاب و کتابخانه و مطالعه است، یعنی بی‌بردن به اینکه والدین خود چقدر به کتاب و کتابخانه علاقه‌مندند. بدین ترتیب، معلم خواهد توانست اطلاعات ضروری برای شناخت نیازها و رغبت‌های اطفال را بدست آورد و در تربیت همگانی دانش آموزان مورد استفاده قرار دهد. معلم در هر سطح آموزشی باید «دانستن» را با «پنداشتن» اشتباه نکند زیرا به گفته آنا تول فرانس عالم کسی است که فرق بین «می‌دانم» را با «من می‌پندارم» بداند.

رغبت‌ها در مراحل رشد و تکامل

دوره پیش از دبستان

رغبت‌ها

ویژگی‌های رشد و تکامل

رشد و تکامل سریع گویایی	کلمات را دوست می‌دارد. از وزن و قافیه، و تکرار الفاظ بی معنا لذت می‌برد.
فعالیت مداوم، دقت کوتاه مدت	کودک کتابی را می‌خواند که در یک جلسه می‌توان آن را مطالعه کرد. از تکرار کلمات و عبارات لذت می‌برد.
خود محوری یا خودمداری رفتار کودک و مفاهیمی که بکار می‌برد	کودک داستانی را دوست می‌دارد که روشن و ساده باشد، علاقه‌مند است مورد توجه قرار بگیرد. بنابراین، معلم یا والدین می‌توانند در گفتن داستان، نام کودک را به قهرمان داستان که نقش خوب و مهمی دارد اطلاق کنند.
کنجکاوی درباره دنیای خود	کودک به داستان‌هایی مایل است که به تجربه‌های روزانه درباره حیوانات، اسباب بازیها، خانه، اشخاص موجود

در محیط خود مربوط باشند و از آنها لذت می برد.	
کودک به داستانهای رغبت دارد که در آنها به موجودات بیجان، شخصیت داده شود، حیوانات با یکدیگر گفتگو کنند.	لذت بردن از بازی های تخیلی
کودک به شنیدن داستانهای علاقه مند است که پایان لذت بخش و خوشایندی دارند و از اینکه منتظر رسیدن وقت داستان باشد لذت می برد.	علاقه به اطمینان خاطر و صمیمیت در روابط با بزرگسالان
کودک نیاز دارد تجربه های تازه ای بدست آورد و بعضی صحنه های هیجانی ترسناک را تجربه کند و یاد بگیرد که خود را اداره کند.	آغاز استقلال از بزرگسالان

سألهای آخر کودکستان

کودک از شنیدن داستانهای کوتاه و مسلسل که به قسمتها و حوادث مستقل و کامل تقسیم شده باشند لذت می برد.	افزایش دایره مجال دقت
کودک به تمجید و تحسین بیشتر نیاز دارد و علاقه مند است کتابهای لذت بخش و زیبا را صفحه بزند و عکسهای آنها را تماشا کند.	نیاز به پذیرفته شدن از طرف بزرگسالان
کودک به فرصتهایی نیازمند است که بتواند شخصا و به ذوق و سلیقه خود اسباب بازی و کتابهایی را انتخاب کند.	ادامه و گسترش رغبت به استقلال از بزرگسالان
کودک به خواندن کتابها و شنیدن داستانهای نیاز دارد که حاوی نمونه ها و مثالهایی از روابط نیک خانوادگی باشند.	ادامه نیاز به صمیمیت و اطمینان خاطر در ارتباط با بزرگسالان
به کتابها و داستانهای نیازمند است که مطالب	ادامه رغبت به جهان و محیط

اطراف خویش با اشتیاق و کنجکاو	علمی گوناگونی داشته باشند و میل کنجکاو کودک را ارضا کند و تجربه های تازه ای در اختیار او بگذارد.
ارزش یافتن زیبایی و مقررات برای کودک	کودک به فرصتهایی نیاز دارد که با زیبایی های طبیعی و هنری آشنا شود و از تماشای آنها لذت ببرد، و نیز علاقه مند است مقررات را رعایت کند. از مشاهده تصویرها در کتابها و شنیدن داستانهای در اینگونه موضوعها لذت می برد.
رشد و گسترش رفتار خوشمزگی، لذت بردن از اوضاع و احوال مناسب و موافق با این رفتار.	کودک علاقه مند است شوخ طبعی کند و از شرکت در گفتارهای شوخی لذت می برد و به شنیدن داستانها و خواندنیهای فکاهی مایل است.
روئیدن دندانهای دایمی	کودک نیاز دارد که با دگرگونیهای بدنی خود آشنا شود و از شنیدن موضوعها و داستانهای در این مورد لذت می برد.
رشد و پیدایش آمادگی لازم برای یادگیری خواندن	کودک به خواندن علاقه مند است و از آن بیشتر لذت می برد. باید کتابهای مصور و ساده در اختیارش بگذارند.

دوره اول دبستان

مدت و فاصله دقت طولانی است و چشمان بدون احساس ناراحتی و فشار آماده کارند	کودک از اینکه والدین - مخصوصا معلم - داستانهای برایش بخوانند یا خواندن داستانها را ادامه دهند لذت می برد و علاقه مند است همیشه و بیشتر بخواند.
استقلال یافتن در مهارتهای خواندن	کودک خواندن را یک فعالیت و سرگرمی لذت بخش می یابد به شرط اینکه بزرگتران یا اطرافیان او را تشویق نمایند و امکانات لازم برایش فراهم کنند.

توانایی و رغبت، گسترش و تنوع پیدا می کند و تفاوت رغبتها میان پسران و دختران آشکار می شود.	کودک به کتابهایی علاقه مند است که این رغبت و توانایی او را پاسخ دهد. اهمیت انتخاب شخصی موضوعهای خواندنی افزایش می یابد.
افزایش و دوام پذیرش از طرف گروه همسالان اهمیت پیدا می کند.	کودک در این مرحله به فرصتهای نیاز دارد که کتابهایی را به او توصیه کنند و درباره آنها بحث شود. انتخاب کتاب ممکن است تحت تاثیر رهبر یا گروه همسالان انجام گیرد.
پیدایش و افزایش رغبت گردآوری و مجموعه سازی (کلکسیون).	مقدار کتابهای خواندنی اهمیت دارد. کودک کتابهایی را جستجو می کند که با ذوقش سازگار باشند و او خود را با قهرمانها و موضوعهای آنها همانند سازد.
پیدایش علاقه و امکان مهارت و تخصص در بازی های ورزشی.	کودک به کتابها و نوشته های ورزشی علاقه مند می شود.
افزایش رغبت به دیگران و کاهش خود محوری یا خودمداری.	کودک به مطالعه سرگذشتها، زندگی گذشتگان و مردم سرزمین های دیگر راغب می شود.
به کسب اطلاعات عمومی خاصی تلاش می کند که پاسخ پرسشهای سنی خود را بگیرد.	کودک نیاز و علاقه دارد که در کسب اطلاعات مورد نیازش از طرف معلم و والدین راهنمایی شود.

دوره دوم دبستان و دوره راهنمایی

کودک از مرحله بچگی در می آید و به تغییرات بدنی خود که در واقع مقدمه ورود به مرحله بلوغ است متوجه می شود. دختران تقریباً دو سال بر پسران پیشی دارند.	کودک به خواندن و شنیدن موضوعهایی علاقه مند است که او را در آشنایی با این تغییرات و حل مسائل و مشکلات شخصی کمک کنند.
---	---

<p>کودک می‌خواهد کتابهایی را بخواند یا داستانهایی را بشنود که او را در این درک و پذیرش یاری کنند.</p>	<p>درک و پذیرش نقش جنسی (Sex) در رشد و تکامل در این مرحله آغاز می‌شود.</p>
<p>کودک در این دوره بیش از سایر مراحل علاقه‌مند است که کتابهای آزاد (غیر درسی) بخواند و کتابها یا نوشته‌هایی بر می‌گزیند که به نوع خاص مثلا اسبها یا سرگذشت مربوط باشند.</p>	<p>رغبت به تلاش و جنب و جوش مداوم و پرداختن به فعالیت‌های خاص.</p>
<p>کودک به ادبیات تخیلی علاقه‌مند است و نیاز دارد.</p>	<p>افزایش درک و شناخت واقعیت، تصور و نمایش دنیای خیالی را ممکن می‌سازد.</p>
<p>کودک به کتابها و محیطی نیاز و علاقه دارد که او را در این سازگاری کمک کنند.</p>	<p>میل پیوستگی به گروه و تعلق خاطر به آن افزایش پیدا می‌کند و تعصب به آن آشکار می‌شود.</p>
<p>کودک که در واقع وارد مرحله نوجوانی شده است خواندنیهایی را دوست دارد که از حوادث جاری در آنها گفتگو شود و نیز فرصتهایی را می‌خواهد که درباره کتابها و اهمیت و ارزش آنها به بحث و گفتگو بپردازد.</p>	<p>خودشناسی و تمایل به احساسات خود و دیگران، جستجو و بررسی ارزشها و رغبت به مسائل جهانی آغاز می‌شود و گسترش می‌یابد.</p>

آنچه گفته شد مختصری از ویژگیها یا مشخصات رفتاری کودک است که می‌تواند والدین و مربیان را در برخورد با کودکان و انتخاب موضوع مورد علاقه و رغبت ایشان کمک کند ولی کافی نیست و مربیان باید به منابع مفصل‌تری مراجعه کنند و اطلاعات خود را در مورد شناخت کودکان و نوجوانان افزایش دهند زیرا برای اینکه بفهمیم کودک چه می‌خواهد و چه چیز برای او سودمند است باید ساخت و سیستم رفتاری او را بفهمیم.

فصل دوم

«آزاد کردن نیروهای مردم و
قدرت خلاق آنان سرلوحه دورنمای
آینده‌ای است که در برابر تکامل تعلیم و
تربیت در جهان فردا گسترده است».

ادبیات کودکان

از جمله ویژگیهای ساخت و سیستم رفتار ذهنی این است که همواره و در هر مرحله از زندگی می‌کوشد مشاهدات و دریافت‌های خود را زیر یک مفهوم کلی به نام «اصل» یا «قاعده» در آورد و آن را با مختصرترین عبارات به نام «تعریف» بیان کند و به تمام موارد مشابه عمومیت دهد (تعمیم)، تا بدین وسیله، البته به زعم خویش، جلو پراکندگی فکر و تجربه را بگیرد و آن اصول یا قواعد و تعاریف را به عنوان «زیربنا» و پایه حفظ کند و در سایر موارد از آنها بهره گیرد. در این میان، آنچه قرن‌ها فکر انسان را به خود مشغول کرده است و هنوز هم مورد توجه و تأمل وی می‌باشد تعریف خود انسان است. چنانکه بیشتر کتابهای فلسفی، بویژه منطق، انواع گوناگون تعریف از انسان را دربردارند از قبیل: حیوان اجتماعی، حیوان ناطق، حیوان متفکر، حیوان فلسفی، حیوان ابزار ساز، و... لکن هیچ یک از این تعریفها به گفته و اعتراف خودمنطقیان، جامع و مانع نیست زیرا اولاً انسان تمام آن صفات را داراست، ثانیاً انسان، هنوز هم آن چنانکه باید و شاید، شناخته نشده است، ثالثاً علوم مختلف درباره انسان بحث می‌کنند و ممکن است هریک از دیدگاه خاص خودش به انسان بنگرد و تعریف ویژه‌ای از او بکند، رابعاً مفاهیمی که برای عرضه یک تعریف از انسان بکار می‌روند از روشنی و شمول کافی برخوردار نیستند، خامساً هر تعریفی که از انسان بعمل می‌آید به وسیله خود او استنتاج و منظم می‌شود و این نیز مشکل است که انسان بتواند خود را آن چنانکه هست تعریف کند و تعریفش جامع و مانع باشد. لکن نداشتن تعریف کامل، با توجه به اینکه همیشه و برای همه چیز ضرورت ندارد، هرگز مانع مطالعه و بحث درباره ویژگیهای انسان نمی‌شود و ما را از شناخت، حداقل نسبی، او باز نمی‌دارد. از طرف دیگر، هر علمی می‌تواند در حد یافته‌های خود، جنبه‌ای از انسان را بررسی کند و تعریفی از او بعمل آورد.

از جمله خصایص انسان، استعداد خاص تفکر و تعبیر از افکار و عواطف، و بدین وسیله،

ارتباط با دیگران است. انسان، موجودی است که نمی‌تواند تنها زندگی کند و ناگزیر است با هموعان خود گرد آید و بین خود و ایشان تبادل فکر و عاطفی برقرار کند. افزایش و گسترش تمدن و فرهنگ، این ارتباط را بیشتر و گسترده‌تر می‌کند. مطالعه انواع ارتباطها بین افراد بشر نشان می‌دهد که فکر و زبان دو وسیله و منشأ عمده این ارتباطهاست. به همین سبب، یکی از هدفهای آموزش و پرورش در عصر حاضر، تربیت تفکر و زبان است. یعنی ایجاد آمادگی در افراد که بتوانند درست و مفید بیندیشند، از اندیشه مولد و سازنده برخوردار باشند، و بتوانند براحتی و روشنی آنچه را که می‌اندیشند یا حالاتی که دارند به زبان و کلام بیان نمایند. مطالعه در اجتماعات گوناگون نشان می‌دهد که معمولا نفوذ و غلبه با آنهایی است که خلاقانه و درست می‌اندیشند و زبان قوی و رسادارند.

زبان، البته زبان گویایی یا کلامی (گفتاری و نوشتاری)، فعلا مهمترین وسیله‌ای است که افراد بشر را به همدیگر مربوط می‌کند و موجب پیدایش یک نوع فرهنگ بشری مشترک یا همگانی در جهان می‌شود. در اهمیت این وسیله ارتباطی بعضی از متفکران چنان مبالغه می‌کنند که یکسان بودن آن را در میان مردم تنها عامل ایجاد و بقای صلح می‌پندارند و همه جوامع را به داشتن یک زبان مشترک دعوت و ترغیب می‌کنند. صرف نظر از درستی یا نادرستی این عقیده نمی‌توان ارزش خاص زبان را به عنوان یک وسیله اساسی ارتباط افکار رد کرد.

زبان که افکار و عواطف مردم را به همدیگر انتقال می‌دهد به شکل‌های مختلف از قبیل: نثر، نظم، و انشا و خطابه بکار می‌رود که مجموع آنها را متخصصان، «ادبیات» یا «ادب» نامند. پس می‌توان گفت: ادب یا ادبیات، بطور کلی، عبارت است از چگونگی تعبیر و بیان احساسات و عواطف و افکار به وسیله کلمات در اشکال و صورتهای مختلف از قبیل: انشا و خطابه، نثر و نظم. گاهی نیز ادبیات را وسیله احتراز از خطا در خواندن و نوشتن تعریف می‌کنند. هدف ادبیات این است که شخص را در درست گفتن، درست خواندن، و درست نوشتن یاری کند و به وی مهارت بخشد.

ادبیات کودکان

اصطلاح «ادبیات» وقتی به صورت مطلق یعنی بدون اضافه کردن آن به چیزی بکار می‌رود به همان معنایی است که گفته شد. لکن اگر به چیزی اضافه شود معنای، تقریباً، خاصی پیدا می‌کند مثلاً «ادبیات روان‌شناسی» به زبان خاص این علم یا اصطلاحات ویژه‌ای که در آن بکار می‌روند اطلاق می‌شود، همینطور است ادبیات جامعه‌شناسی، ادبیات فلسفه، ادبیات آموزش و پرورش و...

اصطلاح «ادبیات کودکان» یا «ادبیات کودکان و نوجوانان»، با توجه به نکته‌ای که گفتیم، مترادف «ادبیات» یا ادبیات به معنای اعم کلمه نیست که فقط انواع زبان یا نثر و نظم کلامی را شامل باشد، مثلاً کتابهای درسی فارسی را «ادبیات» بنامیم و سایر کتابهای درسی را «غیر ادبیات». متأسفانه، هنوز هم اکثر معلمان این چنین می‌پندارند و در نتیجه، معتقدند که «ادبیات کودکان» حتماً باید به وسیله

معلمان ادبیات تدریس شود چون تنها ایشان صلاحیت توضیح، تفسیر، و احیاناً توجیه آثار متنور و منظوم نویسندگان و شاعران را دارند. در حالی که فرهنگ آموزش و پرورش می گوید: «ادبیات کودکان به مجموعه آثار نوشته‌هایی (کتابها و مقالات) گفته می‌شود که به وسیله نویسندگان متخصص برای مطالعه آزاد کودکان تهیه می‌شود و در همه آنها ذوق و سطح رشد و نضج کودکان مورد توجه است.» (۱)

این تعریف، چنانکه می‌بینیم، همه مطالبی را شامل می‌شود اعم از: متون ادبی، علمی، و هنری که برای کودکان یا نوجوانان و در حد استعداد و فهم آنها گردآوری و تدوین شده‌اند و جنبه درسی ندارند.

ادبیات کودکان، با تعریفی که گفته شد، تمام مسائل مربوط به زندگی را در بر می‌گیرد و کودکان و نوجوانان را در همه شئون زندگی کمک می‌کند، قدرت تخیل آنها را گسترش می‌دهد، تجربه‌های متعدد و متنوعی در اختیار ایشان می‌گذارد، و قدرت خلاق آنها را بر می‌انگیزد و پرورش می‌دهد. کتابها و مقالات غیر درسی که در مواد و موضوعهای مختلف برای کودکان و نوجوانان تالیف می‌شوند بهتر و بیشتر می‌توانند مسائل گوناگون زندگی را به زبان بچگانه مطرح کنند و کودکان و نوجوانان را بطور غیر مستقیم برای مواجهه با آن مسائل آماده سازند. از سوی دیگر، با بیان تجارب گوناگون، کمبود و محدودیت کتابهای درسی و زمان مدرسه و وقت معلم را جبران می‌کنند. بنابراین، هدفهای ادبیات کودکان را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- ذوق و علاقه مطالعه آزاد را در کودکان برانگیزد،
- ۲- کودکان را با مسائل گوناگون زندگی آشنا کند،
- ۳- محدودیت و کمبودهای کتابهای درسی را از لحاظ مطالب تامین کند،
- ۴- اوقات فراغت دانش آموزان را سود بخش کند،
- ۵- استعدادهای ذهنی مختلف دانش آموزان را آشکار کند و گسترش دهد،
- ۶- کودکان را با جهان وسیع معرفت و فرهنگهای مختلف انسان آشنا کند،
- ۷- دانش آموزان را در پیشرفت تحصیلی کمک کند،
- ۸- معلمان را در امر آموزش و پرورش یاری کند زیرا کمی فرصت و محدودیت اوقات رسمی مدرسه به معلم امکان نمی‌دهد که فعالیتهای تربیتی خود را در حد مطلوب انجام دهد آن چنانکه پاسخ‌گوی نیازها و رغبتهای همه دانش آموزان باشد. از طرف دیگر، متأسفانه، معلم از تنظیم برنامه‌های درسی و تهیه و تدوین کتابهای درسی بی‌اطلاع و دور است بنابراین، ناگزیر است از راههای دیگر، کمبودهایی را که در آنها احساس می‌کند، جبران کند. مطالعه کتابهای آزاد یا ادبیات کودکان بهترین وسیله معلم برای جبران همه آن نقصهاست. علاوه، از این راه، دانش آموزان در خارج از کلاس و مدرسه نیز تحت تربیت قرار می‌گیرند و این اصل مهم که «تربیت باید مداوم باشد» واقعیت پیدا می‌کند.

ضرورت توجه به ادبیات کودکان

ساخت و نظام طبیعی انسان طوری است که تربیت یا آموزش و پرورش او را در تمام دوران زندگی ضروری می‌نماید. به بیان دیگر، انسان موجودی است پیوسته در حال تغییر و تکامل در نتیجه تاثیر متقابل با محیط (۱)، و موفقیت او در این عمل (تاثیر متقابل = سازگاری با محیط) در صورتی و هنگامی ممکن است که او بتواند رفتار موجودش را - در صورت لزوم - تغییر بدهد و به وضع مطلوب در آورد. همین تغییر شکل رفتار است که معمولاً با اصطلاح «تربیت» یا آموزش و پرورش از آن تعبیر می‌شود. و چون عمل سازگاری انسان با محیط (از راه تغییر محیط یا تغییر رفتار خود) از قبل از تولد آغاز و تا آخرین دم زندگی ادامه دارد بنابراین، آموزش و پرورش یک امر پیوسته و دایمی است و انسان هرگز از آن بی‌نیاز نبوده و نخواهد بود.

آموزش و پرورش، به شکل غیر رسمی، در خانه و اجتماع آزاد و غالباً به وسیله والدین و اطرافیان شخص انجام می‌گیرد و به صورت رسمی به عهده کودکستان، دبستان، دبیرستان، و دانشگاه واگذار شده است و معلمان و مربیان مسئول آن می‌باشند. به عبارت دیگر، هرگاه شخص را در شرایط معین و خاصی قرار بدهند تا رفتارش را به وضع مطلوب در آورند گوئیم: شخص تحت تربیت مستقیم یا عمدی قرار گرفته است، در غیر این صورت که رفتار شخص از عوامل مختلف و غیر قابل پیش‌بینی و بدون برنامه ریزی مستقیم متأثر می‌شود و تغییر می‌یابد گوئیم شخص تحت تربیت غیر مستقیم یا غیر عمدی قرار گرفته است. مثلاً تربیت از راه کتابهای غیر درسی (آزاد)، روزنامه، مجله، میدان بازی، کوچه، بازار، دوستان، رادیو و تلویزیون، سینما، تئاتر و.... تربیت غیر مستقیم است.

هرگاه تاثیر این دونوع محیط یا دو راه و روش آموزش و پرورش را نه تنها در کودکان بلکه در بزرگسالان نیز با هم مقایسه کنیم می‌بینیم محیط یا روش مستقیم کمتر در تغییر مطلوب رفتار موثر است تا محیط یا روش غیر مستقیم. مثلاً اثری که یک فیلم سینمایی یا تلویزیونی در رفتار تماشاگران می‌گذارد غالباً بیش از تاثیر کتاب درسی است. به همین سبب، متخصصان تعلیم و تربیت درباره محیط یا روشها و وسایل تربیت غیر مستقیم بیشتر به مطالعه پرداخته‌اند و مربیان را عموماً به آماده ساختن محیط مساعد و مناسب غیر مستقیم ترغیب می‌کنند. مثلاً روان‌شناسان و دانشمندان تربیتی معتقدند در تهیه و تنظیم کتابهای آزاد (غیر درسی) برای کودکان و نوجوانان باید بیش از کتابهای درسی دقت کرد.

از جمله وسایل آموزش و پرورش غیر مستقیم «ادبیات کودکان» است که امروز بیش از هر زمان دیگر مورد توجه مربیان است و کشورهای معتقد به ارزش انسان و ضرورت تربیت مداوم در طول زندگی بویژه در دوران کودکی و نوجوانی فعالیتهای چشمگیری در گسترش ادبیات کودکان و نوجوانان دارند و علاوه بر انتشار روزنامه‌ها و مجلات خاص ایشان کنگره‌ها و کنفرانسهای با شرکت کارشناسان فنی برای بحث در کیفیت بهره برداری مطلوب از این عامل مهم آموزش و پرورش غیر مستقیم و گسترش

۱- محیط به مجموعه عواملی گفته می‌شود که از خارج در رفتار فرد اثر می‌گذارند.

و غنی تر ساختن آن تشکیل می دهند.

علل ضرورت توجه به ادبیات کودکان

- ۱- وجود میل و نیروی کنجکاوی در کودکان برای کسب تجارب و اطلاعات تازه درباره مسائل مختلف.
- ۲- کمک به آموزش و یادگیری زبان ملی.
- ۳- پرورش و گسترش توانایی تعبیر و بیان گفتاری و نوشتاری و ذوق هنری.
- ۴- رهبری، تقویت، و تربیت نیروی اندیشه به وسیله خواندن و گفتن داستانهای مختلف.
- ۵- آشنا ساختن غیر مستقیم کودک با دنیای خویش و محل زندگی.
- ۶- رشد و گسترش رغبت های کودکان.
- ۷- راهنمایی اخلاقی کودک بدون اینکه اجباری در میان باشد یا به تشویق و تنبیهی نیازمند شویم.
- ۸- رشد و گسترش میل اجتماعی و همکاری صادقانه و صمیمانه در کودکان از راه داستانهای که در آنها چند نفر یا چند حیوان در نتیجه همکاری موفق می شوند.
- ۹- تربیت شخصیت کودک در اثر ایجاد اعتماد به نفس و استقلال شخصی، هنگامی که شرح حالی را می خواند یا خود بازگویی داستانی را به عهده می گیرد.
- ۱۰- ارضای بعضی از نیازهای ذهنی و عاطفی.
- ۱۱- کمک به ایجاد و گسترش عادت به مطالعه در دوران طفولیت.
- در مطالب بعدی کتاب، به توضیح و تفسیر علت های مذکور خواهیم پرداخت.

سرگذشت ادبیات کودکان

منظور از بحث درباره تاریخچه یا سرگذشت یک امر، این است که معلوم شود: چگونه پیداشده است، سیر تکاملی آن چگونه بوده است، پیشروان آن چه کسانی بوده اند و چه تلاشها و فداکاریهایی کرده اند، و سرانجام وارثان آن چه وظایفی برای تکمیل، اصلاح، و گسترش آن به عهده دارند. شناختی که از این راه حاصل می شود شخص را با چند واقعیت آشنا می کند، یکی اینکه متوجه می شود مثلا پیدایش یک رشته دیگر در جهان معرفت چه تاثیری در زندگی انسان، بطور کلی، داشته است، دیگر اینکه هر کس یا هر اجتماع نباید به آنچه از دیگران - گذشته و معاصر - می گیرد اکتفا کند بلکه خود نیز موظف است تازه هایی بر آن بیفزاید و گر نه تکاملی در معرفت انسان پیدا نخواهد شد. و از تلاش و تحمل رنج در این راه نهراسد و خسته و ناتوان نشود.

در بحث از سرگذشت ادبیات کودکان می‌خواهیم بدانیم از چه زمانی متخصصان تربیتی و کارشناسان علوم رفتاری به ضرورت این رشته متوجه شده‌اند و چه کسانی یا ملت‌هایی در جهان برای پیشرفت و گسترش و تکامل این عامل مهم تربیتی فعالیت کرده‌اند و سرانجام، ما در حال حاضر برای تکامل و گسترش بیشتر ادبیات کودکان چه باید بکنیم.

پیش از بحث درباره سرگذشت ادبیات کودکان باید به این نکته مهم اشاره کنیم که معلم امروز کتابهای گوناگونی در ادبیات کودکان در اختیار دارد که در گذشته از آنها خبری نبود زیرا از یک طرف، متخصصان تربیتی دوران کودکی را یک دوره انتقالی می‌پنداشتند که کودک از آن می‌گذرد و به صورت مرد و زن در می‌آید بنابراین می‌کوشیدند کودکان را با مسائل و اموری آشنا کنند که در بزرگسالی بدانها نیاز خواهند داشت و در نتیجه، همه کتابها، مخصوصا کتابهای درسی، مطالبی در برداشتند که در بزرگسالی استفاده عملی از آنها ممکن بود (متأسفانه کتابهای درسی فعلی نیز غالباً همین اشکال را دارند). به عبارت دیگر، کودکان را «کوچک شده» یا «میناتور» بزرگسالان تصور می‌کردند. و هرگز به شرایط و ویژگیهای رشد و تکاملی و نیازها و رغبت‌های آنها توجهی نداشتند.

هنوز هم بزرگسالانی، مانند گذشته، هستند که کتابهای کودکان و نوجوانان را به درک و سلیقه خود می‌نویسند، چاپ و منتشر می‌کنند. هم چنین، معلمان و کتابداران بزرگسال هستند که کتابهای کودکان را انتخاب می‌کنند و برای مطالعه در اختیار ایشان می‌گذارند. لکن کودکان و نوجوانان همه این کتابها را نمی‌پسندند و برای مطالعه آنها رغبت نشان نمی‌دهند و حتی گاهی یک نوع مقاومت از خود نشان می‌دهند. همین بی‌میلی و مقاومت را از بزرگسالان اعم از والدین و مربیان با عبارت «بچه‌ها از کتاب خواندن بیزارند» می‌شنویم. لکن در چند سال اخیر در نتیجه تغییر گرایشها، ارزشها، فلسفه‌ها، و مفاهیم انسان تغییرات محسوس را در کتابهای کودکان می‌بینیم زیرا والدین و معلمان و نویسندگان این حقیقت را دریافته‌اند که هر نوع نوشته، وقتی ارزنده و مطلوب خواهد بود که بر اساس رشد و تکامل و نیازها و رغبت‌های سنی خواندگانش نوشته شده باشد. کتابهای کودکان و نوجوانان نیز باید این ویژگی را دارا باشند. معلم یا مربی امروز دیگر به خود اجازه نمی‌دهد کتابی را که خود می‌پسندد برای دانش‌آموزان برگزیند بلکه به خصایص رشدی او توجه دارد.

ادبیات کودکان در کشورهای خارج

تعیین تاریخ دقیق ادبیات کودکان به معنای اعم آن چندان کار ساده نیست زیرا توجه به آموزش و پرورش کودک و اهمیت دوران کودکی در زندگی بزرگسالی از زمانهای بس قدیم مورد توجه بوده است و مراجعه به کتابها و آثار فیلسوفان شرق و غرب در قرنهای اولیه این واقعیت را روشن می‌نماید ولی در همه آنها - چنانکه بالاتر نیز اشاره کردیم - کودک به عنوان مرد یا زن کوچک منظور شده است و اگر نوشته‌ای هم ویژه کودکان و نوجوانان تهیه شده است برای رسیدن به هدف تربیتی مذکور بوده است.

تقریباً می‌توان گفت که مطالعه علمی انسان و توجه به علل و انگیزه‌های رفتار او در قرنهای ۱۷ و ۱۸ آغاز شد و اوج گرفت و ظهور دانشمندانی از قبیل نیوتون (Newton)، بیکن (F. Bacon)، کپرنیک (Copernicus)، کپلر (Kepler)، گالیله (Galileo)، و داروین (Darwin)، تفسیرات زیادی در افکار و گرایشها و ارزشهای مردم بوجود آورد و روشهای علمی برای تحقیق در پدیدارهای گوناگون جهان معمول شدند و بدین ترتیب، استدلال منطقی جانشین عقاید یا معتقدات تحمیلی و تعصب آمیز گردید و مطالعه طبیعت و ماهیت انسان نیز به صورت علمی درآمد. چنانکه جان لاک (J. Locke) اظهار نمود که طبیعت انسان تا حدی نتیجه تاثیر محیط است. روسو (J. Rousseau) تاکید کرد که انسان فطرتاً خوب است و فساد و انحراف او نتیجه تاثیر عوامل محیطی است. بدین ترتیب مطالعه و تحقیق علمی (تجربی) در رفتار انسان و شناخت او آغاز شد و روان شناسان، اهمیت دوران طفولیت را در طول زندگی دریافتند و به شناخت ویژگیهای آن پرداختند. یافته‌های روان شناسان کودک دید مرییان را نسبت به کودکان و تربیت ایشان تغییر داد و ایشان به این نکته مهم متوجه شدند که هرگونه فعالیت تربیتی باید بر مبنای استعدادها، نیازها، رغبتها، و بطور کلی ویژگیهای سنی کودکان بنیانگذاری شود.

از سوی دیگر، متخصصان آموزش و پرورش به مطالعه تاثیر محیطهای غیر رسمی (غیر از مدرسه) مانند خانواده، دوستان، کتابهای آزاد (غیر درسی) در رفتار و تجربه کودک پرداختند و از تحقیقات خود نتیجه گرفتند که این نوع عوامل در بعضی موارد بیش از مدرسه در رفتار و تجربه کودک موثرند و این تاثیر گاهی چنان شدید و قوی است که امکان دارد اثر عوامل مدرسه‌ای مانند معلم و کتابهای درسی را تحت الشعاع قرار دهد. روشن شدن این حقیقت و پذیرش آن از طرف معلمان و نویسندگان، توجه به ادبیات کودکان را ضروری نمود و بتدریج در کشورهای مختلف به تهیه و تالیف کتابها و مجلات و کتابخانه‌های مخصوص کودکان اقدام شد که به عنوان مثال به برخی از کشورها اشاره می‌کنیم.

شاید بتوان گفت که نخستین کتاب مخصوص کودکان زیر عنوان «یادگاری برای کودکان» بین سال ۱۶۷۱ و ۱۶۷۲ به وسیله یک روحانی مسیحی به نام «جیمز جانی وی» (James Janeway) در انگلیس نوشته شد و انتشار یافت که بیشتر رنگ مذهبی داشت و می‌خواست افکار و عقاید ذهنی را به عنوان بهترین وسیله جلوگیری از ترس به کودکان تلقین کند. در ۱۶۷۸ کتاب دیگری زیر عنوان «پیشرفت زوار» به وسیله «جان بانیان» (John Bunyan) نوشته شد. این کتاب هم برای بزرگسالان و هم خردسالان قابل استفاده بود و به آموزش اخلاقی و مذهبی توجه داشت. در همین زمان کتابهای دیگری برای کودکان تالیف و منتشر شدند ولی همه آنها تربیت اخلاقی کودکان را هدف خود قرار داده بودند زیرا نویسندگان و مرییان آن زمان غالباً تصور می‌کردند که از راه الفاظ و عبارات می‌توان روشهای اخلاقی یا زندگی اخلاقی را به کودکان آموخت و آنان را به شکلهای مورد نظر نویسنده و مربی درآورد. این گونه نوشته‌ها بتدریج زمینه را برای گسترش ادبیات کودکان فراهم ساخت. در قرن ۱۸ گامهای مهم و موثری در این

مورد برداشته شد و نویسندگان، داستانهای برای کودکان تالیف و ترجمه کردند.

در فرانسه «پل هازارد» (Paul Hazard) کتابهای خوب و مطبوعی زیر عنوان «کودکان و مردان» منتشر کرد و از این راه کوشید توجه مردم را به سوی کودکان جلب کند و نوشت: «وقتی ما مدتها برای پیدا کردن لباس مناسب و مخصوص برای فرزندان خود فکر می کنیم چرا نباید به فکر تهیه کتابهای مناسب برای ایشان باشیم؟» در ۱۶۹۷ داستانهای ساده ای ویژه کودکان در فرانسه نوشته شدند که معروف ترین نویسندگان این داستانها «پرولت» (C. Perrault) است که داستانهایش جنبه اخلاقی داشتند. داستانهای این نویسنده در ۱۷۲۹ در انگلیس ترجمه و در اختیار کودکان گذاشته شدند.

انتشار کتاب «امیل» (Emile) ژان ژاک روسو در ۱۷۹۲ عصر تازه ای برای کودک بشمار می رود زیرا او گفت: زندگی سعادتمند برای یک کودک، این است که آزاد باشد و در محیط سالم طبیعی زندگی کند. افکار و عقاید «روسو» موجب پیدایش تغییرات انقلابی در گرایشها و نظرات مردم - بویژه مربیان - نسبت به کودکان و آموزش و پرورش گردید. این نیز سبب شد که نه تنها در فرانسه بلکه در انگلیس و آمریکا داستانهای برای کودکان بنویسند و حتی آموزش مذهبی از طریق این داستانها انجام بگیرد.

در سال ۱۸۵۳ نخستین قرائت خانه کودکان ۹ تا ۱۶ ساله در امریکادا ایرسد. در پایان قرن ۱۹ حدود ۷۷ درصد کودکان «کلیولند» (Cleveland) به کتابخانه های مخصوص خود مراجعه می کردند. «گودریچ» (G. Goodrich Samuel) برای نخستین بار کتابهایی زیر عنوان «پتربارلی» (Peter Parley) برای کودکان نوشت. سپس کتابهایی درباره سرگذشت مردان مشهور، اطلاعات علمی، تاریخ و جغرافیا برای کودکان نوشته شدند. نویسنده دیگری به نام «جاکوب آبت» (Jacob Abbott) یک رشته سفرنامه هایی برای خردسالان نوشت.

بتدریج برای تشویق نویسندگان کتاب برای کودکان، جوایز متعددی منظور شد که مشهورترین آنها جایزه «نیوبری» (Newbery) است که در سال ۱۹۲۲ توسط مدیر مجله مخصوص کتابخانه ها تعیین شده است.

در امریکا میزان انتشار کتاب برای کودکان، معمولا، در دو موقع سال بیش از سایر اوقات می شود یکی در حوالی پانزدهم ماه مه (اردی بهشت ماه) و دیگری در ماه نوامبر (آبان) که مراسم هفته کتاب کودک برگزار می شود. در این دو موقع، مخصوصا، تبلیغات برای کتاب به صورت های گوناگون: مقالاتی در روزنامه ها و مجله ها، تشکیل نمایشگاههای کتاب کودکان، تشکیل کنفرانس ها، و اجرای برنامه های تلویزیونی چنان زیاد می شود که حتی اشخاصی که فرزندی ندارند و کسانی که علاقه مند نیستند، نمی توانند از توجه به ادبیات کودکان خودداری کنند.

در قرن ۱۹ «فردگرایی» (Individualism) مورد توجه خاص قرار گرفت و آموزش و پرورش، حق مسلم طبیعی تمام کودکان اعلام شد. مطالعه علمی رفتار انسان به وسیله دانشمندانی از قبیل وونت (Wundt)، جیمز (W. James) و استانی هال (G. Stanley Hall) پایه گذاری شد. دانشمندان تعلیم

و تربیت، توجه خود را به زندگی آنی و کنونی کودک معطوف نمودند. نظریه «تکاملی» داروین در زیست شناسی و یافته‌های لاپلاس (Laplace) و سایر هیأت دانان سبب شد که مردم، جهان و زندگی آن را نتایج نیروهای طبیعی بدانند.

در دهه آخر این قرن، تدریس علوم طبیعی در مدارس مورد توجه قرار گرفت. مدارس تجربی برنامه درسی خود را بر پایه «کودک محوری» تهیه و تنظیم کردند. در پایان همین قرن بود که ابتدا در امریکا و سپس در سایر کشورها نظریه فلسفی «پراگماتیسم» یا اصالت عمل در آموزش و پرورش راه یافت و جیمز و دیویی به ترتیب، پیشروان این مکتب اظهار نمودند که هرگونه معرفت یا شناخت از «تجربه» (experience) حاصل می‌شود و درستی و نادرستی تئوریا باید در عمل یا کاربرد، مورد سنجش و بررسی قرار گیرند. فلسفه تربیتی جدید «دیوینی» این حقیقت را تاکید کرد که تربیت، یک عمل اجتماعی است، رغبت‌های کودک بسیار مهمند و باید محور هرگونه فعالیت تربیتی قرار گیرند، و تفکر به عنوان یک عمل برای حل مساله واقع شد. این افکار و عقاید در حال رشد و گسترش بودند بدون اینکه مدارس و کتابها عملاً با این تغییرات هماهنگ شوند ولی یک نوع احساسات خوش بینانه وجود داشت.

این تغییرات در قرن ۱۹ بتدریج و به آرامی در کتابهای کودکان منعکس شد، کتابخانه‌های تازه‌ای برای کودکان تاسیس کردند. داستانهای مربوط به رفتار خوب و مطلوب بیش از پیش اهمیت یافتند. برنامه درسی مدارس تغییر یافت و به علوم طبیعی، تاریخ، جغرافیا و آموزش و پرورش یک شهروند خوب بیشتر توجه کرد. بازی به صورت یک قسمت پذیرفته از زندگی کودک درآمد و این تغییرات اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی در هر نوع کتاب منعکس شدند. در پایان این قرن بود که ادبیات مخصوص کودکان بطور آشکار رشد و گسترش یافت.

در جهان متغیر قرن بیستم، کودک فرمهم خانواده، مدرسه، وجامه گردید بطوری که روان-شناسان و متخصصان تعلیم و تربیت، این قرن را «قرن کودک» نامگذاری کردند و «کودک سالاری» بشدت گسترش یافت. روان شناسی فروید، مردم شناسان اجتماعی و فرهنگی و پژوهشگران رشد و تکامل کودک، توجه بزرگسالان را به اهمیت دوران طفولیت در زندگی فردو اجتماع جلب کردند. روان-شناسان کودک دریافته‌اند و ثابت کردند که رشد و نمو کودک بتدریج و مداوم انجام می‌گیرد، هر کودک «فرد واحد و بی نظیری» است اگر چه همانندی‌هایی با سایر کودکان دارد، جنبه‌های مختلف رشد و تکامل (بدنی، ذهنی، عاطفی، اجتماعی) کاملاً به همدیگر بستگی دارند، عوامل گوناگون اجتماعی و طبیعی در کل وجود کودک اثرمی‌گذارند، و هر مرحله از رشد و تکامل، نیازها و رغبت‌های مخصوص دارد که باید ارضا شوند و گرنه مشکلاتی برای کودک در دوران زندگی ایجاد خواهند شد. هم چنین، کودکستان یک بخش پذیرفته‌ای در نظام آموزش ابتدایی شد. در کتابهایی که برای والدین و معلمان نوشته شدند ارضای نیازهای کودک را به محبت متقابل، پذیرفته شدن از طرف بزرگتران و اطرافیان، و تعلق خاطر تاکید کردند. رادیو و تلویزیون برنامه خاصی برای کودکان ضبط و پخش کردند. روزنامه‌ها و مجله‌های مخصوص کودکان انتشار یافتند. خلاصه، «دنیای کودکی» به عنوان یک دنیای مهم و یگانه شناخته شد.

در بیشتر کشورهای پیشرفته، کتابهای درباره «ادبیات کودکان» تالیف و منتشر ساختند که آثار این تحول و اقدامهای مهم تربیتی بلکه «حیاتی» را یقیناً در آثار مورخان قرن بیست و یکم بروشنی خواهیم دید. و در این قرن، ان شاء الله به شرط وجود مردم در خواهند یافت که برای دختران و پسران خردسال جهان چقدر کار در مساله «ادبیات کودکان» انجام گرفته است اگرچه، در مقایسه با اهمیت و نیاز از حد مقدمه تجاوز نمی کند. دو جنگ جهانی - هر چند برای انسان بسیار گران تمام شد و یقیناً مغزها و نیروهای ارزنده ای از دست انسان گرفته شدند و تمدن و فرهنگ بشر مورد هجوم رهبران بی مروت و بیمار سیاسی، اقتصادی (تجاری)، و نظامی قرار گرفت و فدا شد - لکن مردم جهان رایش از پیش به همدیگر نزدیک ساخت و این ارتباط اضطراری طبعاً باعث گسترش روزافزون ادبیات کودکان گردید. پیشرفتهای سریع علمی و فنی و ضرورت توجه به اهمیت خاص آموزش و پرورش همگانی مخصوصاً در دوران کودکی برنامه های درسی مدارس را بکلی دگرگون ساختند و به دنبال آن در محتویات کتابهای درسی تغییر زیادی داده شد. فلسفه جدید آموزش و پرورش بر این اصل استوار شد که دوران کودکی باید لذت بخش باشد و به کودک فرصت داده شود که کودکی کند و نیازها و رغبتهای خود را به صورت مطلوب و مشروع ارضا کند.

در قرن حاضر، فعالیتهای فراوانی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان، تقریباً در همه کشورها بویژه کشورهای پیشرفته، انجام می گیرند و مهمترین سازمان جهانی که به این فعالیتها - مخصوصاً در سطوح دولتی یا رسمی - نظارت دارد و در بعضی مواقع رهبری مستقیم آنها را هم به عهده دارد سازمان یونسکو است.

«در چند سال اخیر علاقه روزافزونی به ادبیات کودکان نشان داده شده است. این امر با توجه به سمینارها و جلساتی که بدین منظور تشکیل می شود بخوبی قابل ملاحظه است (ونیز، مه ۱۹۷۲). ساتوپولو، ژوئن ۱۹۷۲ - یونوس آیرس، آوریل ۱۹۷۴ و سومین سمپوزیوم انجمن همکاریهای جهانی در زمینه ادبیات کودکان در آوریل ۱۹۷۴ و کنگره حاضر که در اکتبر ۱۹۷۴ در ریودوژانیرو تشکیل شده است. علاوه بر اینها نمایشگاههایی نیز در بولونیا و براتیتلا و بطور مرتب تشکیل می گردد). در این جلسات تجزیه و تحلیل های بسیار درباره مسائل مربوط به ادبیات کودکان بعمل آمده است....»

«اولین نتیجه این جلسات مداوم و مکرر این است که ادبیات کودکان دیگر قسمت کوچکی از ادبیات بطور کلی نیست، بلکه با توجه به پیشرفت سریش موقعیت مناسب و جامعی در ادبیات بدست آورده است.... نکته دومی که در مجامع جهانی مکرر توصیه می شود این است که بهبود کمی و کیفی ادبیات کودکان به منظور ایجاد عادت به مطالعه در کودکان امروز که مردان (وزنان) فردا می باشند بسیار ضروری است، چه عادت مطالعه باید از طفولیت ایجاد شود. نکته سوم روحیه انتقادی است که در بعضی از این جلسات بچشم می خورد تا جایی که مفاهیم کلی و عمومی اجتماعی را در محتوای کتابهای کودکان علاوه بر خصوصیات اقتصادی و بازرگانی آنها مورد بحث قرار می دهد و انتقاداتی را که از نظر

روان‌شناسی، علوم اجتماعی و آموزش و پرورش بر محتوای این کتاب وارد است، ارائه می‌دهد....» (۱)
ادبیات کودکان با وجود پیشرفتهای خاصی که در قرن بیستم بخصوص در سالهای اخیر پیدا کرده است باز با مشکلاتی مواجه است از قبیل:

• کاهش نسبی عادت مطالعه در کودکان، بیشتر به سبب:

- گسترش برنامه‌های رادیو - تلویزیونی کودکان،

- بی‌علاقگی والدین به مطالعه غالباً به علت گرفتاری‌های شغلی و اجتماعی،

- بی‌توجهی یا کم‌توجهی معلمان به مطالعه آزاد و تشویق نکردن کودکان به مطالعه کتابهای

غیردرسی در حد مطلوب،

- جالب و جاذب نبودن اکثر کتابهایی که برای کودکان نوشته می‌شوند،

- نبودن استقبال مطلوب از دست اندرکاران ادبیات کودکان بخصوص نویسندگان و ناشران،

- کمبود کتابخانه‌های عمومی بخصوص کودکان و نوجوانان،

- گران تمام شدن کتابهای مخصوص کودکان به علت گرانی کاغذ خوب و افزایش هزینه چاپ،

- تلاش غیر مستقیم دولتها برای هماهنگ ساختن نویسندگان و آثار ایشان با سیاست‌های خود

و تلقین آنها به کودکان و نوجوانان،

• ضعف عمومی مدارس در ایجاد علاقه به مطالعه مداوم در دانش آموزان و دانشجویان،

• نداشتن برنامه ریزی دقیق و صحیح انتشاراتی در مورد ادبیات کودکان و نوجوانان.

اینگونه مشکلات که تقریباً در همه کشورهای جهان کم و بیش وجود دارند در کشورهای جهان

سوم از برجستگی خاصی برخوردارند علاوه، چند مشکل خاص محلی از قبیل: مسائل فرهنگی، مسائل

اقتصادی، خانوادگی، کمبودهای آموزش و پرورش (بی اطلاعی یا کم اطلاعی مسئولان آموزش و

پرورش، بی اعتقادی اکثر معلمان به مطالعه مداوم، کمبود فرصتها و امکاناتی مطالعه آزاد، تقلید

کورکورانه و بی بهرگی از تفکر خلاق، و....)

ادبیات کودکان در کشور ایران

شاید اغراق نباشد که بگویم ایرانیان از قدیم به امر تربیت کودک اهمیت ویژه‌ای قایل بوده‌اند

و آن را یکی از وظایف مهم والدین می‌دانسته‌اند، بطوری که کمتر نوشته ادبی را می‌توان یافت که به

تربیت کودک و ضرورت آن اشاره نکرده باشد. لکن نقطه ضعفی که از دیدگاه روان‌شناسی و آموزش و

پرورش در آنها دیده می‌شود این است که در تمام آنها کودک، کوچک شده بزرگسالان پنداشته شده و به

آینده کودک بیش از زمان حال او توجه شده است. به همین سبب، ادبیات کودکان به معنا و مفهومی که

امروز از آن داریم در ایران کاملا تازگی دارد و شاید تاریخ آن از ربع قرن تجاوز نکند. جنبش ادبیات کودکان در ایران، به مفهوم تازه‌اش، مدیون گروهی است که به انتشار مجله سودمند «سپیده فردا» در دانشسرای عالی سابق تهران همت گماشتند و ضمن آشنا ساختن معلمان و مربیان با اصول آموزش و پرورش جدید، مسأله مهم «ادبیات کودکان» را برای نخستین بار مطرح کردند و راهنمایی‌هایی در این مورد بعمل آوردند. به همت و کوشش گروه مذکور «ادبیات کودکان» به صورت یک ماده درسی به برنامه درسی مراکز تربیت معلم (یک ساله) افزوده شد و بطور رسمی آن را تدوین کردند. تا اینکه نخستین کتاب درسی ملون در این مورد به نام «اصول ادبیات کودکان» (همین کتاب حاضر) در سال ۱۳۴۰ تألیف و منتشر شد. این کتاب با همه نقصهایی که داشت چندین بار تجدید چاپ شد و در چاپهای بعدی بخصوص در چاپ سیزدهم تغییراتی در آن داده شد تا اینکه علاقه‌مندان همت گماشتند و چند کتاب دیگر درباره «ادبیات کودکان» منتشر کردند که معروفترین و جامع‌ترین آنها کتاب «گذری در ادبیات کودکان» است که در سال ۱۳۵۵ در هفت فصل و ۱۷۴ صفحه از طرف شورای کتاب کودک چاپ و منتشر شد. (۱)

دیگر از عوامل بسیار فعال و موثر در ترویج «ادبیات کودکان» به مفهوم امروز «شورای کتاب کودک» را می‌توان نام برد که در زمستان ۱۳۴۱ با شرکت و همکاری عده‌ای از مربیان علاقه‌مند و متخصص کارش را آغاز کرد و اکنون - تقریباً - در تمام نقاط کشور اعضای علاقه‌مند و فعال دارد. این شورا کتابها و مجله‌های مخصوص کودکان را که به وسیله اشخاص یا موسسات انتشاراتی چاپ و منتشر می‌شوند در کمیسیونهای متعدد خود و متشکل از اشخاص صاحب نظر، از جنبه‌های مختلف بررسی می‌کند و هر سال بهترین آنها را معرفی می‌نماید (۲). شورای کتاب کودک، نشریه‌ای با عنوان «شورای کتاب کودک» انتشار می‌دهد و در آن، تازه‌ها و یافته‌های تازه در ادبیات کودکان در ایران و کشورهای دیگر را منعکس می‌کند و برخی از آنها را مورد بررسی و انتقاد قرار می‌دهد. این شورا علاوه بر نشریه مذکور و معرفی کتابهای انتخاب شده برای کودکان و نوجوانان، گزارشنامه‌هایی از کم و کیف فعالیتهای خود درباره ادبیات کودکان منتشر می‌کند که از آن جمله اند: گزارش شورای کتاب کودک به مناسبت ۲۰ سال تلاش، شماره سوم - چهارم، آذر - اسفند ۱۳۶۱ - گزارش شورای کتاب کودک، شماره اول و دوم، خرداد و شهریور ۱۳۶۲ - و شماره سوم و چهارم، آذر - اسفند ۱۳۶۲. (۳) اخیراً نیز کتاب پر ارزش «۳۹ مقاله درباره ادبیات کودکان» (۱۳۶۳) را چاپ و منتشر کرده است. همین شورا فعلاً سرگرم تهیه فرهنگنامه یا دائرةالمعارف مخصوص کودکان و نوجوانان (۴) است که چاپ و انتشار آن خدمت بسیار

۱- مولفان عبارتند از: لیلی ایمن (آهی)، توران خمارلو (میرهادی)، و مهدخت دولت آبادی.

۲- متأسفانه بعد از انقلاب اسلامی، این عمل بسیار مطلوب تربیتی به شکل مرتب انجام نمی‌گیرد اگر چه شورا به فعالیتهای پرارزش خود در موارد دیگر ادامه می‌دهد.

۳- متأسفانه مولف همین سه شماره را در اختیار دارد.

۴- علاقه‌مندان توضیح تألیف فرهنگنامه را می‌توانند در ص ۷۱ گزارش آذر - اسفند ۶۱ مطالعه کنند.

گراقتدري برای ادبیات کودکان کشور خواهد شد (خداوند موفق گرداند).

شورای کتاب کودک در گزارش مربوط به ۲۰ سال تلاش (شماره ۳ و ۴، آذر - اسفند ۶۱) صفحه ۵۳ چنین می نویسد: «..... در گزارش شورای کتاب کودک، نام ریز گروهها و فعاليتهاشان چنین آمده است:

الف - گروه بررسی کتابهای پیش از دبستان

ب - گروه بررسی کتابهای سالهای اول دبستان

پ - گروه بررسی کتابهای آخر دبستان

ت - گروه بررسی کتابهای نوجوانان

ث - گروه بررسی کتابهای منجمی

ج - گروه بررسی کتابهای آثار کودکان و نوجوانان

چ - گروه بررسی کودک و نوجوانان

ح - گرفتن کمک از گروه تدوین کتابهای علمی برای بررسی کتابهای علوم تجربی و نظری.

باید یادآور شد که تا پیش از انقلاب، گروههای بررسی به چهار گروه اول (الف تا ت) منحصر

می شد، گروههای بعد (ث تا ح) گروههایی بود که ضرورتشان پس از انقلاب احساس گردید....»

این شورا علاوه بر فعالیتهای مذکور (که به اختصار کامل نقل شد) چندین سمینار درباره

ادبیات کودکان تشکیل داده است (علاقه مندان به مسائل مورد بحث در این سمینارها و نتایج آنها

می توانند به شورای مذکور مراجعه کنند و اطلاعات مورد نیاز خود را مستقیماً از مسئولان محترم شورا

بگیرند).

یکی دیگر از عاملهای اشاعه ادبیات کودکان به مفهوم جدید، کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان است که در سال ۱۳۲۵ تأسیس شد و کتابهای مختلف و متعددی برای کودکان و نوجوانان

انتشار داد و چند کتابخانه عمومی در نقاط مختلف کشور بنیان گذاشت. این کانون هم اکنون نیز همانند

شورای کودک با سازمان وسیعی فعالیتهای انتشاراتی خود را در ارتباط با ادبیات کودکان ادامه می دهد.

جدول زیر که نمایانگر وضع کمی خواندنیهای کودکان و نوجوانان براساس گروههای سنی در سالهای ۱۳۳۶ - ۱۳۶۰ است از «گزارش شورای کتاب کودک به مناسبت ۲۰ سال تلاش عینا نقل می شود:

گروه سنی سال	پیش از دبستان (درصد)	سالهای اول دبستان (درصد)	سالهای آخر دبستان (درصد)	نوجوانان (درصد)	متفرقه (درصد)	جمع کل (به عدد)
۱۳۳۶	۱۴	۱۷	۴۷	۲۲		۱۲۸
۳۷	۱۱	۱۶	۴۸	۲۵		۱۲۶
۴۸	۱۰	۱۵	۵۹	۱۶		۱۷۷
۴۹	۲۰	۲۴	۴۰	۱۶		۱۵۴
۵۰	۱۴	۱۶	۳۳	۲۷		۱۷۵
۵۱	۲۹	۲۱	۲۸	۲۲		۱۵۶
۵۲	۷	۳۹	۳۹	۱۵		۲۱۱
۵۳	۵	۳۳	۳۸	۲۴		۱۴۲
۵۴	۱۳	۳۰	۳۰	۲۷		۱۷۵
۵۵	۱۰	۲۴	۴۰	۲۶		۱۰۵
۵۶	۷	۳۶	۲۲	۳۵		۱۴۲
۵۷	۳	۱۳	۵۲	۳۲		۲۱۸
۵۸	۶	۲۳	۳۴	۳۷		۳۸۲
۵۹	۶	۲۳	۲۷	۳۷	۷	۳۳۳
۶۰	۱۶	۲۶	۲۳	۳۱	۴	۳۵۷

خواندنیهای کودکان و نوجوانان براساس نوع و مواد در سالهای ۱۳۴۶ - ۱۳۶۰ در جدول زیر آمده است (ص ۶۶ همان گزارش)

نوع مواد سال	کل کتابها (به عدد)	داستان (درصد)	غیرداستان (درصد)	تالیف (درصد)	ترجمه (درصد)	مناسب (درصد)
۱۳۴۶	۱۲۸	۸۱	۱۹	۱۵	۸۵	۲۳
۴۷	۱۲۶	۸۴	۱۶	۱۲	۸۸	۳۲
۴۸	۱۷۷	۹۰	۱۰	۲۱	۷۹	۳۸
۴۹	۱۵۴	۸۶	۱۴	۲۲	۷۸	۵۱
۵۰	۱۷۵	۶۸	۳۲	۱۵	۸۵	۳۳
۵۱	۱۵۶	۶۰	۴۰	۲۶	۷۴	۵۴
۵۲	۲۱۱	۵۷	۴۳	۱۷	۸۳	۶۴
۵۳	۱۴۲	۷۳	۲۷	۳۵	۶۵	۵۲
۵۴	۱۷۵	۶۹	۳۱	۲۷	۷۳	۵۹
۵۵	۱۰۵	۷۱	۲۹	۴۵	۵۵	۶۲
۵۶	۱۴۲	۶۸	۳۲	۵۴	۴۶	۵۹
۵۷	۲۱۸	۷۶	۲۴	۷۸	۲۲	۵۴
۵۸	۳۸۲	۸۱	۱۹	۸۴	۱۶	۳۰
۵۹	۴۳۳	۶۶	۳۴	۶۶	۳۴	۱۶
۶۰	۳۵۷	۶۰	۴۰	۵۲	۴۸	۲۰

مجلات که تاکنون برای کودکان و نوجوانان منتشر شده اند عبارتند از: پیک (نونهالان، دانش آموزان، نوجوانان، خانواده و معلم)، اطلاعات کودکان (اکنون منتشر نمی شود)، کیهان بچه ها و رشد. مجلات پیک و رشد از انتشارات وزارت آموزش و پرورش است که سری مجلات رشد بعد از انقلاب جانشین مجلات پیک شد ولی برای منطبق ساختن آن با معیارهای ادبیات کودکان، به تلاش بیشتر مسئولان امر نیاز هست.

ادبیات کودکان در کشور ما نیز با مسائل و مشکلاتی، علاوه بر مسائل عمومی مذکور، مواجه است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم به این امید که دست اندرکاران، اعم از والدین، معلمان، نویسندگان، و مترجمان با توجه به رسالت و مسئولیتی که در قبال کودکان و نوجوانان کشور خود دارند درباره آنها مسئولانه بیندیشند و برای حل آنها بکوشند:

۱- درست روشن نشدن مفهوم «ادبیات کودکان» بدین معنا که «... فرق است میان ادبیات و مطالب خواندنی. ادبیات همواره به شکافتن عمق فکر و احساس و زندگی انسان و تضادهای آن [و] پرداختن از دید ارزشهای پایدار انسانی به مسائل نگرسته است و هرگز آموزش را هدف قرار نداده، گذاشته است تا واقعیات و حقایقی که از عمق اثر تراوش می‌کند خود آموزنده باشد. سعی نداشته است برای هر مساله راه حلی را عنوان کند و مدعی ارائه طریق نبوده بلکه با اصالت خود خواننده را به تفکر و تعمق و جستجو واداشته، نیروهای او را به حرکت درآورده است. با تازگی خود چه در محتوی و چه در قالب دید، شناخت خواننده را گسترش داده است. دربرابر ادبیات، مطالب خواندنی، همواره ارزشهای متداول روز، اجتماعی و اخلاقی را مورد بحث قرار می‌دهند و هدف آموزش در آنها کاملاً آشکار است.» (۱)

۲- فزونی تعداد ترجمه بر تالیف، بطور متوسط ۸۰ درصد کتابهای مخصوص کودکان ترجمه و ۲۰ درصد تالیف نویسندگان ایرانی است که نتیجه روشن و مستقیم این وضع، متاثر شدن کودکان و نوجوانان از فرهنگ غرب و دورماندن از فرهنگ خویش است.

۳- اکثر نویسندگان ایرانی برای کودکان و نوجوانان تنها ساده و پیش پا افتاده بودن مطالب یا داستانها را شرط کودکانه بودن می‌پندارند و این نیز، بدون شک، کودکان را از تفکر خلاق باز خواهد داشت و پاسخگوی نیازها و رغبتهای ایشان نخواهد بود زیرا نویسندگان با این نیازها و رغبتها آشنا نیستند.

۴- یک بعدی بودن نوشته‌ها، مخصوصاً آنهایی که از تاریخ یا سرگذشتها سخن می‌گویند، که نویسندگان بدون شکافتن یا تحلیل گفتار و کردار شخصیت مورد نظر و روشن نمودن محاسن و معایب او، به داوری یک جانبه می‌پردازد و او را حاکم مطلق یا محکوم مطلق جلوه می‌دهد.

۵- پند و اندرز یا نتیجه‌گیری اخلاقی مستقیم، هنوز هم برخی از نویسندگان حتی مترجمان ما این تصور باطل را دارند که پند و اندرز یا توصیه‌های اخلاقی مستقیم برای ایجاد رفتار مطلوب در کودکان کافی است و اثر حتمی دارند در صورتی که احتمال برداشت معکوس بیشتر است زیرا معنای یک داستان برای کودکان و نوجوانان غیر از معنایی است که بزرگسالان از آن می‌فهمند.

۶- شتابزدگی نویسندگان، نویسندگان ما غالباً، به علت آموختن تفکر اخلاقی از کودکی و اعتقاد نظری به ضرورت نصیحت، می‌خواهند همه حرفهای خود را در یک کتاب یا مقاله بزنند و به اصطلاح، سروه آن را هم بیاورند غافل از اینکه کودکان، همانند خود بزرگسالان، گیرنده محض یا قالبهای آماده برای پذیرش هر نوع فکری یا عملی که به آنان تلقین می‌شود نیستند بلکه برداشت‌های خاص خود را دارند که از وضع روانی و عاطفی و ذهنی و اجتماعی‌شان متاثرند. به بیان دیگر، نویسندگان ما غالباً خوانندگان آثار خود (کودکان) را بدرستی نمی‌شناسند و برای شناخت آنها هم نمی‌کوشند و حتی کمترین تجربه در این مورد، که عبارت باشد از تماس بیشتر و مستقیم با مردم مخصوصاً کودکان، ندارند.

۷- کمبود ویراستار ادبیات کودکان، اکثر کتابهای ما اعم از تالیف و ترجمه از نثر ساده درست و قابل فهم بی بهره اند، بویژه کتابهایی که برای کودکان و نوجوانان در مسائل مختلف تالیف یا ترجمه می شوند. علت عمده این وضع، یکی ناتوانی مولف یا مترجم در زبان و ادبیات فارسی است، و دیگری کمبود تاسف آور ویراستار ماهر است، و سوم بی علاقه‌گی ناشران به ضرورت ویراستاری است.

۸- بی اطلاعی یا بی توجهی اکثر مولفان و مترجمان و ناشران به معیارهای ادبیات، و این وضع سبب می شود که:

- موضوعهای مناسب و مورد نیاز انتخاب نشوند.

- در نقاشی تصاویر، بدسلیقگی و بیذوقی بکار رود.

- به سبک و شیوه خاص نگارش برای کودکان و نوجوانان توجه نشود.

مثلا کتابهایی را می بینیم که به لهجه محلی نوشته یا ترجمه شده اند غافل از اینکه خواندن و فهمیدن آنها نه تنها برای کودکان غیر فارسی زبان بلکه برای خود فارسی زبانها هم دشوار است و مورد استقبال ایشان قرار نمی گیرد. این ضعف را مخصوصا در کتابهایی که بعد از انقلاب برای کودکان و نوجوانان می نویسند و ظاهرا رنگ مذهبی دارند بیشتر مشاهده می کنیم. کتاب کودک باید احساس زندگی و خوشی را در او برانگیزد نه نومیدی و سیری از زندگی را.

۹- کاغذ و چاپ و صحافی بیشتر کتابهای کودکان مطلوب و مرغوب نیست بطوری که به یک بار خواندن از بین می روند و یا به بهداشت بینایی بچه ها ضرر می زنند.

۱۰- تقلید کورکورانه و بی مطالعه، برخی از مولفان و مترجمان ادبیات کودکان، وقتی می شنوند یامی بینند نویسنده ای شهرت و محبوبیت یافته است فوراً از او تقلید می کنند و در آثار خود سبک و شیوه او را نه تنها در بیان بلکه در تنظیم و تدوین مطالب هم بکار می برند و چون کار هنری هرگز قابل تقلید نیست بنابراین، موفقیت مطلوب بدست نمی آورند.

۱۱- شاید مهمتر از کمبودهای مذکور، کمبود محرک و انگیزه برای کوشش در ادبیات کودکان است مثلا اگر دانشجوی دوره فوق لیسانس یا دکتری زبان و ادبیات فارسی رساله (تز) خود را درباره ادبیات کودکان تهیه کند استادان راهنما نمی پذیرند و شاید تحقیر هم بشود حتی در دوره های لیسانس هم موافقت نمی شود که دانشجوی حداقل یک مقاله یا سخنرانی درباره ادبیات کودکان و نوجوانان تهیه و ایراد کند. ولی تصحیح متون قدیم از استقبال خاصی برخوردار است! در بین جوایز اهدایی به مولفان و مترجمان هم بندرت، نامی از یک مولف یا مترجم ادبیات کودکان بچشم می خورد.

«کم و کیف پیشرفت فرهنگی
هر فرد یا جامعه بستگی مستقیم دارد با
میزان خواندنش و کیفیت آنچه می‌خواند.»

خواندن کودک

در بخش اول گفتیم فکر به وسیله زبان به دیگران تعبیر و منتقل می‌شود و آن ممکن است به شکل گفتاری یا نوشتاری انجام گیرد و آن دو را نیز از راه شنیدن و خواندن درک می‌کنیم. بنابراین، می‌توان گفت: زبان، شامل تعبیر و بیان گفتاری، نوشتاری، خواندن، نوشتن و خط است. هر یک از این پنج موضوع نیز دارای عناصری است که بکار بردن آنها مستلزم یادگیری است. هم چنین، آنها کاملاً به همدیگر وابسته اند بطوری که رشد و تکامل و گسترش یکی پایه رشد و گسترش دیگری است.

انسان برای رسیدن به دو هدف مهم به مهارت خواندن نیاز دارد: یکی بدست آوردن تجارب و اطلاعات و بهره‌مندی از آنها، دیگری صرف اوقات فراغت و بیکاری به صورت لذت بخش و سودمند. به بیان دیگر، انسان می‌خواهد بداند:

- محیط او چیست و چگونه موجوداتی در آن وجود دارند؟

- این موجودات مختلف، چگونه بوجود می‌آیند؟

- این موجودات را چگونه می‌توان شناخت؟

- از این موجودات، در چه مواردی و چگونه می‌توان استفاده کرد؟

مهارت خواندن، کلید بسیار مهم برای کسب این دانایی است. علاوه، انسان ناگزیر است ساعاتی از روز و شب خود را بیکار باشد که با پیشرفتهای سریع علم و تکنولوژی بر مقدار این بیکاری و اوقات فراغت افزوده می‌شود. خواندن می‌تواند این فرصت را برای شخص، لذت بخش و سودمند گرداند.

با پیشرفت و گسترش فرهنگها، نیاز انسان به مهارت خواندن افزونتر می‌شود زیرا خواندن، تفکر شخص را بر می‌انگیزد، رغبتهای تازه‌ای را در او می‌آفریند، او را به درک و ارزیابی انواع

گوناگون ادبیات، رهبری و راهنمایی می‌کند، و او را در سازگاری شخصی و اجتماعی کمک می‌کند البته، به شرط اینکه موضوع خواندن، ویژگیهای مطلوب را داشته باشد.

«... کتابها جانشین زندگی نیستند لکن می‌توانند آن را بیش از حد پرمایه کنند. وقتی زندگی جالب و جاذب است کتابها می‌توانند آن را بیش از حد پرمایه کنند. وقتی زندگی جالب و جاذب است کتابها می‌توانند احساس ما را نسبت به آن زیادتر کنند. هنگامی که زندگی دشوار است کتابها فوراً ما را از رنج آن نجات می‌دهند یا اینکه بینشهای تازه‌ای برای حل مشکلات در اختیار ما می‌گذارند.» (۱)

گرایش به خواندن به عنوان قسمتی از زندگی بزودی در خانه آغاز می‌شود مخصوصاً درخانه‌ای که افراد آن، عادت خواندن داشته باشند. کودکان هنگام ورود به مدرسه از لحاظ علاقه به خواندن با هم متفاوتند بعضی از آنها که از قبل با خواندن آشنا هستند، لذت می‌برند در صورتی که برخی دیگر نسبت به خواندن بکلی بیگانه‌اند.

در نخستین فعالیتهای خواندن کودک، وقتی والدین او مطلبی برایش می‌خوانند ذوق و رغبت او برانگیخته می‌شود و ادامه آن با خواندن متون جالب، ذوق و رغبت کودک را رشد و گسترش می‌دهد.

بدون تردید، ارزشها، نگرشها، گرایشها، رغبتها و ذوقها، بعد از خانواده، در دوره دبستان رشد و تکامل پیدا می‌کنند و خوب یا بد با رآمدن آنها بیشتر به همین مرحله تحصیلی بستگی دارد. بویژه نخستین روزها و جلسات آموزش خواندن که از لحاظ ادبیات کودکان بسیار مهم است.

عواملی که در کمیت و کیفیت خواندن کودکان موثرند عبارتند از:

۱- والدین و افراد خانواده، کودک مهارت و عادت خواندن را همانند سایر مهارتها و عادات از اطرافیانش در خانواده بخصوص والدین یاد می‌گیرد بنابراین، والدینی که به خواندن علاقه ندارند و اوقات فراغت خود را درخانه با سرگرمیهای دیگر صرف می‌کنند نباید از فرزندان خود انتظار داشته باشند که به «خواندن» (مطالعه آزاد) علاقه‌مند باشند و در آن مهارت پیدا کنند.

۲- معلم و مدرسه، روش تدریس معلم و محیط آموزشی مدرسه، عامل دیگری است که در ایجاد و تکمیل و پرورش مهارت و عادت خواندن دانش آموزان اثر می‌گذارد. معلمی که:

- جز کتاب درسی، کتاب دیگری نمی‌شناسد،

- مطالعه آزاد ندارد،

- کتاب درسی را برای دانش آموزان کافی می‌داند،

- طرح درس ندارد،

- از ایجاد فرصتهای مطالعه و بحث در کلاس ناتوان است یا کلاً به این امر اعتقاد ندارد،

- تدریس خود را بر مبنای «موضوع محوری» انجام می‌دهد،

- فلسفه تربیتی روشنی ندارد،

- با هدفهای کلی و رفتاری مواد و موضوعهای درسی آشنا نیست،

- خلاصه، معلمی که معتادانه (از روی عادت) و کلیشه‌وار تدریس می‌کند و به ارزشیابی (امتحان) مرسوم و متداول اکتفا می‌کند و تغییر ساعات زندگی برایش بیش از تغییر محتوا و کیفیت بهره‌برداری از این ساعات مطرح است و اهمیت دارد هرگز نخواهد توانست دانش آموزان را به مطالعه و خواندن برانگیزد و عادت خواندن را در آنها ایجاد کند. البته یادآوری این نکته لازم است که معلمان تنها مسئول آموزش خواندن نیستند بلکه باید محیطی ایجاد کرد که کودکان را به خواندن برانگیزد.

۳- وجود و غنی بودن کتابخانه در منزل و مدرسه، خانه‌ای که کتابخانه - هر چند کوچک - دارد و قسمتی هر چند کوچک از آن را به کودک اختصاص داده است به انگیزش میل خواندن در او کمک خواهد کرد. هم چنین، کتابخانه مدرسه و کلاس عامل بسیار موثری در پیدایش و تقویت عادت خواندن در دانش آموزان بشمار می‌رود.

۴- فرصت و محیط مساعد خواندن؛ پیش بینی ساعات معینی در جدول ساعات درسی کلاس برای مطالعه آزاد یا خواندن کتابهای غیر درسی، دانش آموزان را به خواندن برخواهد انگیزد.

۵- وضع عمومی کتابهای آزاد (غیردرسی)؛ محتوا و شکل و صحافی کتاب غیر درسی، در صورتی که براساس معیارهای خاص تالیف و تهیه شده باشد، رغبت خواندن را در دانش آموزان بر می‌انگیزد.

۶- وسایل ارتباط جمعی؛ رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، و مجلات نیز می‌توانند با ترتیب برنامه‌های خاص، کودکان و نوجوانان را به خواندن ترغیب نمایند.

علاوه بر آنچه گفته شد تشکیل نمایشگاههای کتاب برای کودکان، بکار بردن روش خاص و ابتکاری در تدریس انشاء، معرفی متفکران و بشر دوستان به زبان ساده (بدون هرگونه تعصب و اغراق گویی) در فرصتهای مختلف، معرفی کتابهای خوب و سودمند به وسیله همه معلمان در درسهای گوناگون، و.... دانش آموزان را به مطالعه آزاد و خواندن علاقه‌مند می‌کند.

خلاصه، اگر ما در ایجاد عادت و مهارت خواندن در کودکان و نوجوانان کشور خود موفق شویم یقیناً بسیاری از مسائل تربیت همگانی را به آسانی حل خواهیم کرد و دشواریهای موجود در آموزش و یادگیری را نخواهیم داشت.

معیارهای خواندن

وقتی موضوع خواندن این قدر در زندگی انسان ارزش و اهمیت دارد وظیفه حتمی و ضروری معلمان است که دایما میزان پیشرفت خواندن دانش آموزان را ارزشیابی کنند و برای این ارزشیابی باید معیارها و ملاکهایی داشته باشند. مسلم است که این ارزشیابی فقط برای کمک به پیشرفت دانش آموزان در مهارت خواندن انجام می‌گیرد.

معیارهای خواندن برحسب محیط، سن، استعداد و کلاس دانش آموزان فرق می‌کند. از این رو، نمی‌توان معیار ثابتی به معلم پیشنهاد کرد ولی برای کمک به مطمئن اینک به چند معیار به صورت سؤال اشاره می‌کنیم:

- ۱- آیا توانایی یا مهارت خواندن کودک به اندازه‌ای پیشرفت کرده است که سایر مطالب و موضوعها (غیردرسی) را بخواند؟
- ۲- آیا کودک خواندن را به روشهای گوناگون یا منظوره‌های متفاوت از قبیل: فهمیدن فکر مهم، یادداشت کردن نکات یا جزئیات مخصوص، و دنبال کردن توالی حوادث یاد می‌گیرد؟
- ۳- آیا مهارت خواندن کودک به میزانی رشد کرده است که ماهیت موضوع و منظور از خواندن آن را دریابد؟
- ۴- آیا کودک شخصا می‌تواند کلمات تازه را بشناسد؟
- ۵- آیا دانش آموز می‌تواند مستقیماً از کتابها یاد بگیرد؟
- ۶- آیا قدرت خواندن کودک به حدی رشد و تکامل یافته است که بتواند از فهرستها و راهنماها استفاده کند و سایر قسمتهای مورد نیازش را از یک کتاب پیدا کند؟
- ۷- آیا کودک می‌تواند برای منظوره‌های عملی خود از کتابها استفاده کند؟
- ۸- آیا دانش آموز می‌تواند شخصا برای موضوعها عنوان پیدا کند؟
- ۹- آیا مهارت و عادت خواندن کودک، چنان رشد کرده و گسترش یافته است که به تحلیل انتقادی، ارزشیابی متفکرانه و داوری بیطرفانه موضوعهای خواندنی بپردازد؟
- ۱۰- آیا میل کودک به خواندن، هر روز افزایش می‌یابد؟

آمادگی برای خواندن

منظور از «آمادگی» (Readiness) پیدایش تمام شرایطی است که شخص را قادر می‌سازد تا با اطمینان به موفقیت و اعتماد به نفس، به تجربه خاصی بپردازد و این شرایط را می‌توان زیر چهار عنوان: بدنی، روانی، ذهنی و اجتماعی طبقه‌بندی کرد با تاکید این نکته بسیار مهم که بین آنها بستگی کامل و تاثیر متقابل وجود دارد و هرگز نباید یکی را بر دیگری ترجیح داد یا مهمتر شمرد.

✱ **آمادگی بدنی** کودک به رشد و تکامل طبیعی بدنی، تندرستی و نداشتن نقصهای بدنی مربوط است. مدرسه می‌تواند از راه آزمایشهای بدنی و حسی (احساسی) به کمک والدین، به میزان و چگونگی این نوع آمادگی کودکان پی ببرد.

✱ **آمادگی روانی** به شکل پیچیده‌ای با رشد و تکامل بدنی و ذهنی و اجتماعی آمیخته است. خستگی، بی‌ثباتی و بیقراری، کوتاهی زمان دقت، نداشتن تمرکز در فعالیتهای مدرسه، انجام ندادن یا ناقص انجام دادن تکالیف درسی، واکنشهای منفی نسبت به دیگران و.... همگی نشانه نبودن آمادگی

روانی در کودک است.

✱ **آمادگی ذهنی** کودک را می‌توان از این خصایص دریافت: رشد گویایی سالم، قدرت تفسیر و تعبیر اشکال، توانایی درک همانندیها و ناهمانندیها میان کلمات، مهارت در تشخیص میان شکلهای کلمه، آشنایی با اجزا و عناصر صدا و اعداد و کلمات، و..... معمولا آمادگی ذهنی را با سه وسیله تعیین می‌کنند:

۱- آزمون هوشی مخصوصا آزمون هوشی فردی.

۲- آزمون آمادگی.

۳- مشاهده معلم.

✱ **آمادگی اجتماعی** کودک به ماهیت و وسعت تجارب او بستگی دارد که می‌توان آن را با تجزیه و تحلیل: (۱) زمینه خانه و خانوادگی، (۲) محیط وسیع اجتماعی که او در آن تجربه اندوخته است، (۳) و تربیت پیشین او تعیین کرد.

ضمنا باید توجه داشته باشیم که:

- کتاب خوانی برای کودک از ۱۸ ماهگی یادو سالگی آغاز می‌شود.

- کتاب خوانی کودک از روی زانوهای مادر شروع می‌شود.

- کتاب خوانی برای بچه سبب می‌شود که:

+ خزانه لغات او گسترش یابد، با اشاره به تصویرها و نامهای آنها، یا شنیدن کلمات بکار رفته

در محتوای یک داستان،

+ از رشد گویایی سالمی برخوردار شود.

+ علاقه سیری ناپذیر کودک به آموختن کلمات تازه و زیاد افزایش یابد.

+ چگونه خواندن را یاد بگیرد.

+ بر تعداد و تنوع تجارب کودک بیفزاید.

هم چنین، درباره مهارت خواندن کودکان باید نکات زیر را در نظر بگیریم:

۱- **نضج (۱)** در مطالعه کلمه. کودک وقتی می‌تواند به خواندن آغاز کند که رشد و نضج لازم برای مطالعه کلمه را دارا باشد و این نضج به سه صورت انجام می‌گیرد: (۱) افزایش مداوم دایره فرهنگ و لغت، (۲) رشد فنون شناخت کلمه، (۳) قدرت گردآوری کلماتی که فوراً می‌توانند شناخته شوند. از این رو، معلم در هر درس باید مطمئن شود که هر کودک معانی کلمات آن را واضح و روشن درک کرده است.

۲- **رشد و نضج فهم**. توانایی کودک به فهمیدن آنچه می‌خواند بسیار مهم است زیرا بدون این توانایی، خواندن بی‌فایده خواهد بود. توانایی درک و فهم، خود شامل توانایی‌های زیر است:

۱- نضج (به ضم یا فتح نون) (Maturation) در لغت، رسیدن میوه است و در روان شناسی، پیدایش استعدادها و تواناییهای مخصوص هر مرحله رشد و تکامل را گویند.

الف. انتخاب معانی خاص برای کلمات، یعنی کودک بتواند معنای مخصوص هر کلمه را دریابد.

ب. گروه بندی کلمات در واحدهای فکری، یعنی کودک بتواند برای هر واحد فکری کلماتی را با هم گردآورد و طبقه بندی کند.

ج. درک معنا و ترکیب جمله، یعنی کودک بتواند معانی و مفاهیم جمله را بفهمد.

د. درک معنا و ترکیب بند (پاراگراف).

هـ. شناخت روابط موجود میان قسمتهای یک قطعه یا مجموعه.

۳- رشد و نضج در مهارتهای مطالعه اساسی. منظور این است که کودک بتواند از فهرستها و مراجع یا منابع برای افزایش و مستند ساختن معلومات خویش استفاده کند. دانش آموز را باید از همان کلاس اول بتدریج به استفاده از منابع و فهرستها آشنا ساخت. دیگر اینکه کودک بتواند نقشه ها و نمودارها را تفسیر و توضیح بکند. راهنمایی دانش آموزان در کسب این توانایی وظیفه همه معلمان بویژه معلم زبان و ادبیات فارسی است.

۴- نضج در خواندن مستقل و سودبخش. امروز بیش از هر زمان به خواندن هدفدار نیاز داریم و هر کس باید بتواند مطالب مختلف را بخواند و در خواندنش منظورها یا هدفهایی را دنبال کند نه اینکه صرفاً برای وقت گذرانی یا خواب رفتن بخواند. و نیز باید بتوانیم با حداکثر سرعت بخوانیم که زمان منتظر ما نخواهد بود. مطالعه هدفدار و سریع را کودک باید از همان زمان آغاز مطالعه از اطرافیان بخصوص والدین و معلماتش یاد بگیرد تا در دوران تحصیل بویژه بعد از ترک مدرسه، در مطالعه و خواندن به کمک دیگران نیازمند نباشد.

۵- نضج در عاداتهای خواندن، گرایشها، رغبتها و ذوق. کودک باید از نخستین پایه تحصیلی، که ممکن است دوره کودکستان و آمادگی را هم شامل شود، به خواندن عادت کند، و در انتخاب مواد خواندنی شخصاً دارای نظر، رغبت و ذوق باشد.

خواندن سودبخش

مربیان، معمولاً، خواندن را به دونوع تقسیم می کنند: خواندن بی صدا (صامت)، و خواندن با صدا. خواندن بی صدا سریعتر از خواندن با صداست و در زندگی متغیر معاصر، که انسان نیاز بیشتری به خواندن دارد، مهمتر و ضروری تر از خواندن با صداست. منظور از خواندن بی صدا، درک مفاهیم نوشته ها با نگاه کردن به کلمات و عبارات است و خواننده به جملات مانند تصویرهای دیگر نگاه می کند و معنا و مفهوم آنها را در می یابد. خواندن بی صدا مستلزم یادگیری و تمرین و پیدایش عادت است. تحقیقات نشان داده اند که خواندن با صدا بطور متوسط ۶۶ درصد بیش از خواندن بی صدا زمان لازم دارد لکن متأسفانه در مدارس ما به خواندن صامت اصلاً توجه نمی شود و پیوسته از

دانش آموزان می خواهند با صدای بلند بخوانند و حتی برخی از معلمان خود از بی صدا خوانی ناتوانند و این نیز یکی از موانع سریع خوانی است. برای از بین بردن این نقص می توان توصیه های زیر را بکار بست:

۱- درس خواندن (روخوانی) به روش جمله ای (در مقابل کلمه ای) تدریس شود و کودک به فهمیدن معنای آنچه می خواند اعتماد کند زیرا وحدت معنا و مفهوم در جمله است نه در کلمه، مگر کلمه ای که معنای جمله دارد. این روش را «روش کلی» (Global method) یا جمله ای گویند زیرا با جمله ای که فکری را شامل است آغاز می شود.

۲- در نخستین سالهای تحصیلی کلمات سخت تازه کمتر بکار ببرند زیرا زیاد بودن آنها فهمیدن معنا را دشوار می کند و موجب نومیدی و افسردگی نوآموزان در خواندن می شود.

۳- در انتخاب موضوعهای خواندن برای مبتدیان، سهولت روش و سهولت فکر را رعایت کنند.

۴- همراه کتابهای درسی قرائت (خواندنیهای رسمی)، کتابهای خواندنی آزاد در اختیار دانش آموزان بگذارند یا توصیه کنند. اینگونه کتابها هم باید کلمات سخت تازه کمتر داشته باشند و موضوع آنها طولانی تر از موضوع کتاب درسی قرائت نباشد.

۵- تمرین بی صدا خوانی باید از کلاس اول ابتدایی آغاز شود بدین صورت که یک عده کارت یا کتاب ساده داستانی با جملات کوتاه را در اختیار دانش آموزان بگذارند و ایشان بی صدا خوانی را روی آنها تمرین کنند. وجود کتابهای آزاد (غیر درسی - غیر کلاسی) همراه کتابهای درسی (رسمی) در تمام دوران تحصیل ضرورت دارد به شرط اینکه معلم، دیگر از آنها امتحان نگیرد که متأسفانه، امتحانی (در واقع اجباری) کردن هر موضوع برای دانش آموزان همان است و ایجاد نفرت از آن، همان!

۶- در مطالعه صامت از کودکان مفهوم جمله را بخواهند نه کلمه یا ترکیب جمله را.

۷- فرصتهای آزادخوانی را در کتابخانه مدرسه و خانه بیشتر کنند تا کودکان امکان کافی برای تمرین مطالعه بی صدا پیدا کنند.

۸- به دانش آموزانی که فارسی زبان نیستند فرصت تمرین بیشتری داده شود.

با وجود اهمیتی که صامت خوانی، بویژه در عصر حاضر، دارد و باید به آموزش آن بیشتر توجه نمود نمی توان اهمیت و ضرورت با صدا خوانی را نادیده گرفت زیرا احتمالاً عده ای از دانش آموزان به مشاغل: وکالت دادگستری، معلمی، وعظ و خطابه، گویندگی و.... متمایل باشند و این گونه حرفه ها مستلزم مهارت در نطق و بیان هستند که باید در مدرسه آموخته شود.

برای بهتر نمودن خواندن با صدا رعایت نکات زیر توصیه می شود:

۱- دارای هدف اجتماعی خاص باشد که خواننده برای تحقق آن بکوشد پس نباید از دانش آموز خواست که فقط برای تمرین بخواند بلکه انشایی یا مقاله ای را برای دوستان و همکلاسانش بخواند یا برای ایشان سخنرانی کند. هم چنین، موضوعی باشد که برای شنوندگان تازگی داشته باشد تا موجب خستگی و ناراحتی و اضطراب خواننده و شنونده نباشد.

۲- خواننده آمادگی قبلی داشته باشد یعنی قبلاً آن را برای خود بخواند تا موقع خواندن در کلاس با دشواری‌های لغوی و لفظی مواجه نشود و آهنگ مطلوب و خوشایند داشته باشد. به بیان دیگر اشتباه است که از یک مبتدی بخواهیم موضوعی را پیش همکلاسانش با صدای بلند بخواند بدون اینکه قبلاً تمرین بکند چه در این صورت، دانش آموز اضطراب و دلهره خواهد داشت و از هر لغزش احتمالی، شرمندگی احساس خواهد کرد که ممکن است همین نگرانی و شرمندگی، او را برای همیشه از خواندن پیش دیگران حتی شرکت در بحثهای گروهی محروم و متفر کند.

به عقیده مربیان بهترین وسیله برای تمرین خواندن با صدا این است که مبتدی قبلاً یک بار پیش معلم بخواند و او با محبت وی را راهنمایی کند. نباید فراموش کرد که با صدا خوانی فن است و بهتر ساختن آن در یک مرتبه امکان ندارد بلکه بتدریج و تمرین مداوم نیاز دارد. از دانش آموز دبستانی نباید انتظار داشت که در خواندن با صدا کاملاً ماهر باشد زیرا هنوز فرصتهای زیادی در دوره‌های تحصیلی بعد دارد که مهارت لازم را بدست آورد. هم چنین، نباید تصور کرد که تکرار خواندن یک متن یا قطعه سبب پیدایش مهارت در خواندن با صدا می‌شود بلکه باید متتهای زیادی را خواند و به تمرین بیشتر و متنوعی پرداخت.

۳- از همان ابتدا کودکان وادار شوند که آهنگ صدا را با مفهوم کلمات و عبارات متناسب کنند یعنی بدانند کجا باید صدا را پایین آورد و کجا باید صدا را بلند کرد. یا حالت خوشی و تأثر را چگونه باید ضمن خواندن، منعکس نمود.

۴- خود معلم سرمشق خوبی برای خواندن با صدا و معنا دار باشد. البته منظور این نیست که ابتدا خود معلم متنی را بخواند و بعد دانش آموزان به تقلید از او بخوانند بلکه غرض این است که معلم گاه بیگاه شخصاً متنی را به بهترین صورت با صدای بلند و مطلوب و با توجه به مفاهیم متن بخواند و عملاً چگونگی رعایت قانونهای با صدا خوانی را به دانش آموزان بیاموزد. دانش آموزان خردسال، به سبب اختلاف سنی و تجربه‌ای نمی‌توانند کاملاً از معلم تقلید کنند لکن می‌توانند چگونگی درست و خوب خواندن را بتدریج از او یاد بگیرند.

۵- دانش آموز باید موضوع خواندنی را قبلاً بی صدا بخواند زیرا صامت خوانی به فهمیدن معانی کمک می‌کند و این درک و فهم نیز موجب بهتر شدن خواندن با صدا و بیان می‌شود. عر گاهی معلم می‌تواند دانش آموزان را به خواندن با صدای آنچه که قبلاً بی صدا خوانده‌اند و آمادگی دارند برانگیزد.

۷- فرصتهای سخنرانی، اجرای نمایشنامه، و شعر خوانی برای تمرین با صدا خوانی بسیار سودمندند.

۸- لازم نیست که خواندن با صدا به متون ادبی اختصاص داده شود بلکه می‌توان - حتی گاهی هم ضروری است - از متتهای علمی نیز برای این منظور استفاده کرد.

۹- دانش آموزان غیر فارسی زبان به تمرین با صدا خوانی بیشتر نیاز دارند.

با صدا خوانی را معمولاً با دو چیز اندازه می‌گیرند یکی فهمیدن موضوع خوانده شده، دیگری درستی تکلم و بیان معانی، از این رو، با صدا خوانی برای خردسالان دشوارتر از بی صدا خوانی است. هر دو نوع خواندن - بی صدا و با صدا - چنانکه گفتیم، یا برای کسب اطلاعات است یا لذت بردن که در هر دو حال خواننده باید موضوع را بفهمد. از این رو، هر یک از آنها دارای خصایصی است که در زیر اشاره می‌کنیم:

ویژگیهای با صدا خوانی

الف - از لحاظ گویایی باید:

- ۱- خواننده با یک نگاه عبارت را درست بفهمد و درست بخواند.
- ۲- کلمات را حذف یا پس و پیش نکند یا کلمه‌ای را از خود بر آنها نیفزاید یا به کلمه دیگر تبدیل نکند و از تکرار کلمات اجتناب ورزد و سطرها را نیز با هم اشتباه نکند.
- ۳- آهنگ کلمات کاملاً رعایت شود زیرا کلمات تأسفی با کلمات شادی هماهنگ نخوانند بود.
- ۴- قطع و وصل جملات رعایت شود.
- ۵- سرعت مناسب موضوع بر حسب فهم شنوندگان مراعات شود.

ب - از لحاظ معنا باید:

- ۱- خواننده معنای کلمات را بفهمد یا از روی قراین عبارات به معانی آنها پی ببرد.
- ۲- معنای جمله را بطور روشن بفهمد.
- ۳- معنای بندها (پاراگرافها) را پشت سر هم بفهمد و ارتباط معانی آنها را دریابد.
- ۴- معنای ضمنی تمام قطعه یا متن را بفهمد مثلاً داستانهای کلیله و دمنه را که به زبان حیوانات گفته شده اند بفهمد و بتواند آنها را در عالم انسان دریابد. یا به اصطلاح، مغز مطلب را درک کند.
- ۵- توانایی انتقاد از خوانده شده (موضوع) را داشته باشد یعنی درست را از نادرست در موضوع خواندنی بشناسد و دریابد که تا چه اندازه افکار موجود در متن با واقعیت منطبق است، چه مساله مهمی در آن مطرح شده است، و چگونه آن را حل کرده اند و یا حل نشده مانده است.
- ۶- معنای خواندنی تجارب و شناخت خواننده را برانگیزد و این نیز در صورتی امکان دارد که او موضوع را کاملاً هضم کند و معانی موجود در موضوع، جزئی از معرفت و تجارب منظم خواننده بشود.
- ۷- خواننده از آنچه از متن خواندنی یاد می‌گیرد بتواند در زندگی عملی خود استفاده کند و سطح فکرش بالا رود.

ج- از لحاظ ارتباط بین خواننده و منابع خواندن:

- ۱- خواننده بتواند به منابع و مراجع خواندنی دسترسی پیدا کند مثلاً وقتی می‌خواهد به کیفیت کشاورزی در کشور استرالیا پی ببرد باید بداند که از کدام منبع یا مرجع می‌تواند کمک بگیرد. بطور کلی منابع موقت در رشته‌های مورد علاقه‌اش را بشناسد.
- ۲- با روش استفاده از فرهنگنامه‌ها، فهرست‌ها، و مراجع آشنا باشد و بتواند به آسانی معارف مورد نیازش را از آنها بدست آورد.
- ۳- به استفاده از کتابخانه و چگونگی استفاده از فیشها و برگه‌ها آشنا و توانا باشد.
- ۴- بتواند نمودارها، نقشه‌ها، و جدولها را بخواند و بفهمد.
- ۵- بتواند کتابخانه شخصی تشکیل و ترتیب دهد و کتابها را سالم نگاه دارد و طرز استفاده صحیح از آنها را بداند.



حال ممکن است این پرسش مطرح شود که این تواناییها و مهارتها چگونه در یادگیرنده پیدا می‌شوند تا او خواننده خوبی گردد؟ پاسخ این خواهد بود که این امر بتدریج انجام می‌گیرد و راهنمایی مداوم معلم و اولیای دانش آموز عامل عمده در آموزش مهارت خواندن بشمار می‌رود به شرط اینکه خود ایشان از مهارت خوب خوانی بهره‌مند باشند.

ادبیات و برنامه درسی خواندن

برنامه درسی خواندن شامل تمام انواع خواندن (خواندن متون علمی، ادبی، هنری،) را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

- ۱- برنامه آموزشی
- ۲- برنامه عملی
- ۳- برنامه تفریحی

برنامه آموزشی عبارت است از آموزش مهارت‌های خواندن از قبیل شناختن کلمه، فهمیدن و استنباط کردن.

مهارت‌های خواندن را وقتی عملی گویند که برای کسب اطلاعات بکار ببرند مانند خواندن علامت‌های راهنمایی (عبور و مرور)، یا خواندن یادداشت‌های کلاسی درباره یک تجربه علمی. هم چنین، وقتی که دانش آموز راهنمایی‌های یک آزمایش عملی را می‌خواند، موقعی که اصول ریاضی را مطالعه می‌کند و هنگامی که نقشه راه‌های جهانگردان را می‌خواند به خواندن عملی می‌پردازد. مهمترین هدف خواندن عملی ارضای میل کنجکاوی و کشف و دریافت محیط خویش است که دانش آموز می‌خواهد دنیای خود را بشناسد.

خواندن تفریحی وقتی است که برای لذت بردن انجام می‌گیرد. در اینگونه خواندن، کودک با کلمات و عبارات، بازی می‌کند و آنها را به شکلهای مختلف در می‌آورد و بدین ترتیب، قدرت تخیل خلاقش را بکار می‌اندازد و تعبیرهای زیبا و شگفت‌انگیزی می‌آفریند.

این دوره‌های سه‌گانه خواندن کاملاً به همدیگر بستگی دارند و جدا پنداشتن آنها خطاست. جز اینکه هر قدر خواندن در دوره تحصیل ابتدایی رنگ و جنبه تفریحی داشته باشد یعنی کودک از خواندن لذت ببرد سودمندتر و پایدارتر خواهد بود و می‌توان امیدوار شد که کودک در بزرگسالی هم از خواندن لذت ببرد و عادت خواندن در او ایجاد شود.

در پایان بحث از خواندن باز هم باید تأکید کنیم که اصطلاح «خواندن» در «ادبیات کودکان و نوجوانان» تنها به خواندن متون ادبی (نظم و نثر) اطلاق نمی‌شود بلکه هر نوع خواندن یا مطالعه هرگونه متن اعم از ادبی و علمی و داستان و... را شامل می‌شود. هم چنین، در تأکید اهمیت مهارت خواندن لازم است مجدداً گفته شود که خواندن کلید اصلی هرگونه کسب اطلاع و افزایش میزان شناخت است و آموزش و پرورش رسمی در تمام دوره‌های تحصیلی و نیز آموزش مداوم بدون بهره‌مندی کافی از مهارت خواندن هرگز امکان نخواهد داشت بنابراین، وظیفه حتمی و مهم همه معلمان (در ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان، و دانشگاه) این است که در تمام فعالیتهای آموزشی خود، خواندن را وسیله اساسی محصلان معرفی کنند و ایشان را به تمرین هر چه بیشتر در این امر برانگیزند.

ترتیب فوق مطالعه کودکان

بهرتر است مبحث مهم خواندن را - که در حقیقت موضوع عمده این کتاب است - با نقل عبارتهایی از مقاله «ترتیب فوق مطالعه کودکان در اتحاد جماهیر شوروی» (صفحه ۱۵۳ کتاب ۳۹ مقاله) پایان دهیم. در این مقاله چنین می‌خوانیم: «و. گ. بلینسکی می‌گوید: «کتاب برای تعلیم و تربیت نوشته شده، و نقش تعلیم و تربیت بی اندازه مهم است، چون سرنوشته قطعی زندگی بشر را تعیین می‌کند». ن. ک. کروپسکایا می‌گوید: «کتابی که در دوران کودکی خوانده می‌شود ممکن است چنان بر آدمی اثر بگذارد که تاثیر عمیق و خاص آن، در تمام دوران زندگی برجا بماند».

متخصصان تعلیم و تربیت شوروی معتقدند که یکی از مهمترین مسائل و فرضیه‌هایی که برای ساختن و تکامل شخصیت افراد و توسعه و پیشرفت ارزشهای اخلاقی و هنری وجود دارد، شوق به خواندن و ذوق به مطالعه است، و عشق و علاقه نسبت به کتاب را از زمانی باید در کودکان ایجاد کرد که هنوز قادر به مطالعه نیستند. مثلاً والدین می‌توانند برای بچه‌ها داستانها و اشعار کوتاه را بلند بخوانند، و به اتفاق کودکان کتابهای مصوری را که هنرمندان چیره دست و با استعداد خلق کرده اند، تماشا کنند...

در کودکان، داستانها و قصه‌ها با صدای بلند برای بچه‌ها خوانده می‌شود. آنها بسیاری از مثلها و اشعار قافیه دار کودکان را یاد می‌گیرند.... بدیهی است که این آمادگی خوبی برای ورود به مدرسه است. در کودکان، داستانها که بچه‌ها با اولین کتابخانه آشنا می‌شوند. زیرا اغلب دسته جمعی به بازدید

کتابخانه‌های کودکان که در نزدیکی کودکانشان قرار دارد می‌روند. ضمن این بازدیدهاست که بچه‌ها سخن از خانه‌ای می‌شنوند که در آن خانه، کتابها زندگی می‌کنند. و مطلع می‌شوند که چگونه کتابها بوجود می‌آیند و چگونه آدمی باید با کتاب رفتار و از آن استفاده کند....

در مدرسه (دبستان)، وقتی کودک وارد مدرسه می‌شود و به کلاس اول می‌رود، مهمترین وظیفه معلم و پدر و مادر این است که خواندن را به کودک یاد دهند زیرا برای بسیاری از کودکان، ترکیب کردن حروف با پیشوندها و پسوندها و ایجاد کلمات مرکب، مشکل و فهمیدن معانی کلماتی که خوانده‌اند دشوار است. در اینجا است که معلم و پدر و مادر باید به کمک کودک بشتابند. مثلا برای کودکان افسانه یا شعری را چندین بار بخوانند، بطوری که در ذهن او جای گیرد، آنگاه به خود کودک اجازه داده شود که آن را بخواند....

بدین طریق کم کم علاقه به کتاب و عادت به مطالعه در کودکان بوجود می‌آید. ولی حتی وقتی خود کودکان هم بتوانند بخوانند و مطالعه کنند لازم است همیشه برای آنها بهترین اشعار و داستانها با صدای بلند خوانده شود، و مخصوصا بلند خواندن توصیه می‌شود. بدین وسیله است که کودکان، زیبایی تصاویر و کلمات و عبارات هنری را بهتر احساس می‌کنند و این درک و احساس هنری برای سازندگی و تکامل ذوقها و سلیقه‌ها فوق العاده مهم است.

در کلاس اول معمولا کتابخانه کلاس را با کمک معلم ایجاد می‌کنند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت بچه‌ها «کتابخانه بازی» می‌کنند. بدین وسیله اسم‌های مولفان و عنوانهای کتابها را بخاطر می‌سپارند. یاد می‌گیرند که باید با کتابها با احتیاط رفتار نمایند.

از کلاس دوم به بعد، کودک برای مطالعات فرهنگی و علمی آماده می‌شود. مثلا بسیاری از محصلین کتابچه یادداشت روزانه‌ای دارند که در آن اسم مولفان و عنوان کتابهایی را که می‌خوانند می‌نویسند یا قسمتهای بسیار جالب را یادداشت می‌کنند. به کمک معلم یاد می‌گیرند که چگونه به وقایع و حوادث کتاب پی ببرند و خصوصیات آنها را دریابند و نیز با چگونگی مقایسه‌های هنری آشنا می‌شوند.... در کتابخانه جلسات و اجتماعاتی تشکیل داده می‌شود، تا آنها بتوانند درباره کتابها یا شعرهای مورد علاقه‌شان صحبت کنند. این خود سبب می‌شود که کودکان شنونده تحریک و تشویق شوند و کتاب یا شعری را که همکلاسان آنها تعریف کرده‌اند، مطالعه کنند.

در کلاس سوم، بچه‌ها در کتابخانه با فهرست توصیفی بهترین کتابها، که در آن متن یا تصاویر آنها باختصار معرفی شده است، آشنا می‌شوند....»

«بدیهی است که کتابخانه مدرسه و کلاس تنها کتابهای سرگرم کننده ندارد بلکه کتابها و آثار علمی مورد علاقه و نیاز کودکان را هم در آن گردآورده‌اند. تشکیل اجتماعاتی در مدرسه یا کتابخانه برای بحث درباره کتابهای کودکان، سبب می‌شود که کودکان با بیشتر نویسندگان کتابهای خود آشنا شوند. در صورت امکان، بهتر و حتی گاهی ضروری است، که از خود نویسندگان ادبیات کودکان دعوت شود که در این جلسات یا اجتماعات شرکت کنند. صفا به معرفی کتاب خویش بپردازند و به پرسشهای کودکان

در این مورد پاسخ دهند. اجرای برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی نیز در ایجاد ذوق مطالعه در کودکان بسیار موثر خواهد بود.

«از کلاس سوم به بعد کودکان مجلات و روزنامه‌ها را مطالعه می‌کنند..... کودکان در نامه‌هایی که به این روزنامه‌ها و یا مجلات می‌نویسند درباره کتابهایی که خوانده‌اند به بحث می‌پردازند. این نامه‌ها به جراید کمک می‌کند تا با علایق خوانندگان خردسال خود آشنا شوند.

هرسال ارتقا به کلاس بالاتر افق علایق و خواسته‌های کودکان را بیشتر می‌کند... در کلاسهای بالاتر آن چنان علایق و خواسته‌های شخصی خود را پرورش می‌دهند که حتی بعدها هم در انتخاب شغل آنها اثر قاطعی دارد... البته معلمان هم می‌کوشند تا به کودکانی که در این مراحل سنی هستند نشان بدهند که کتاب، تنها منبع و سرچشمه علم و دانش و دوست و مشاور و ناصحی مورد اعتماد است.

کودکان در کتابخانه فهرست‌های کتابهای درسی و کمکی را می‌شناسند. از آنها برای مطالعه مواد مورد نظر خود انتخاب می‌کنند. ولی البته معلمان هم با در نظر گرفتن معلومات و مواد و تعداد کتاب خوانی، که البته متفاوت است، به هر یک توصیه‌های انفرادی لازم را می‌کنند (که هر کدام چه نوع کتاب و در چه موضوعی بهتر است مطالعه کند).....» (۱)

معلمان باید از ابتدا کودکان را راهنمایی کنند که نسبت به کتابهایی که می‌خوانند پذیرنده محض نباشند بلکه به ارزشیابی و انتقاد مطالب آنها بکوشند. این امر سبب می‌شود که کودکان، با روش درست انتقاد، چگونگی تحلیل یک موضوع، و شیوه ارزشیابی منطقی و داوری علمی آشنا شوند. طبیعی است پیدایش چنین خصوصیتی در دوران اول زندگی، در واقع بین و نیک اندیش بار آمدن شخص در تمام مسائل زندگی بسیار موثر خواهد بود و این ازمهمترین هدفهای آموزش و پرورش است. (۲)

انتخاب کتاب

از آنچه گفته شد، هر چند به اختصار، این حقیقت را دریافتیم که ادبیات کودکان، عامل بسیار موثری در رشد و تکامل ذهنی، عاطفی، اجتماعی و گسترش تجارب کودک است و کتابهای مخصوص کودکان، مهمترین نقش را می‌توانند ایفا کنند. به همین سبب، توجه به کیفیت تهیه و تدوین آنها در حد کتابهای درسی و گاهی بیش از آنها ضرورت دارد. هم چنین، روشن شد که اکثر کشورها - و شاید همه آنها - ادبیات کودکان و نوجوانان را مساله مهمی تلقی می‌کنند و فعالیتهای متعدد و متنوعی برای گسترش و تکامل آن انجام می‌دهند. بطوری که می‌توان میزان ارزشمند بودن کودک در یک اجتماع را از وضع و میزان توجه و تلاش مسئولان آموزش و پرورش به امر «ادبیات کودکان» دریافت.

به این نکته مهم دیگر نیز باید حساس و متوجه باشیم، چنانکه قبلاً هم گفته شد، هر کتاب صرفاً به سبب سادگی یا نوشتن «برای کودکان» و «برای نوجوانان» و..... روی جلد آن، نباید در اختیار کودکان قرار گیرد هر چند که بسیار زیبا و جالب تهیه شده باشد یا نام «مهم» یا «شخصیت مهم» عنوان آن باشد بلکه ابتدا باید کتاب کودک را از بین کتابهای کودکان انتخاب کرد. پس در بحث از «ادبیات کودکان» با این سؤال مهم مواجه می‌شویم که چگونه می‌توان برای کودکان، کتاب انتخاب کرد؟ زیرا، همان طوری که اشاره کردیم، کوچکترین اشتباه در انتخاب کتاب برای کودکان و نوجوانان، ممکن است همه زحمات و تلاشهای موسسات تربیتی را خنثی کند.

بنابراین، والدین و اولیای آموزشی (تربیتی) مخصوصاً معلمان باید در انتخاب کتابهای خواندنی کودکان (کتابهای غیردرسی) برای کودکان و کتابخانه و کلاس بسیار دقت کنند و از این نکته مهم غافل نباشند که کودکان و نوجوانان، پیش از هر چیز، باید زندگی کنند، زندگی سالم و سودمند، فردی و اجتماعی. و بقدر لازم از استقلال زندگی و فکری برخوردار باشند یعنی به جای افتخار مداوم به گذشتگان و خود را

به این و آن منتسب نمودن، به خود افتخار کند و به خود متکی باشند. به بیان دیگر، هر مسئول تربیتی (والدین و معلمان و...) باید عملاً این واقعیت را بپذیرد که درس و مشق و مطالعه آزاد همگی وسیله است تا شخص را از زندگی سالم و سازنده برخوردار سازد نه اینکه او را از زندگی نومید و متفر نماید و فکر و عقل او را به فساد و تباهی بکشاند.

هرگز نباید کتابی را برای کودک انتخاب کنیم که او را به تن پروری و اعتقاد به شانس و اقبال عادت دهد یا عقاید خرافی و اوهام را به او تلقین کند. مثلاً از داستان‌هایی نباشد که یک جوان فقیر به سبب انجام دادن فلان کار بی اهمیت ثروتمند شود و شهرتی جهانگیر کسب کند که متأسفانه اینگونه داستانها و افسانه‌ها را در کتابهای - مخصوصاً ادبی - خود فراوان داریم. چنانکه در داستان «سبکتکین و آهو» می‌خوانیم: «سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی روزی به قصد شکار به صحرا می‌رود و ماده آهویی را با بچه‌اش می‌بیند، آنها را دنبال می‌کند و سرانجام بچه را می‌گیرد و بر زمین می‌نهد. سپس که به سوی شهر برمی‌گردد از پشت سر، صدایی به گوشش می‌رسد بر می‌گردد و نگاه می‌کند و مادر بچه آهو را می‌بیند که ناله‌کنان می‌آید گویانکه بچه‌اش را می‌خواهد. سبکتکین بی توجهی نشان می‌دهد لکن بعد دلش به حال مادر آهو می‌سوزد و بچه او را آزاد می‌کند.... در همان شب در خواب، پیرمرد بزرگواری را می‌بیند که به او می‌گوید: ای سبکتکین به جای بخششی که به آن ماده آهو کردی و بچه‌اش را به او پس دادی و اسب خود را بی جو گذاشتی، ما غزنین و زابلستان را به تو و فرزندان تو بخشیدیم....»

مسئله کودکی که این داستان را می‌شنود حق دارد هرگونه فعالیت و تلاش برای پیشرفت در زندگی را بی ارزش بداند و این تصور - ظل را بپذیرد که با کمترین محبت - مثلاً به یک موجود زنده - می‌توان حکومت چندین کشور را بدست گرفت.... چنین آثاری به قول مرحوم دکتر هوشیار «بیشتر تصویر آمال و آرزوهای مردم و نویسندگان قدیمی ماست و از قبیل آرزوهای است که بی تحمل رنج در انتظار گنج‌لست، و ارتباط علت و معلولی را از بین می‌برد می‌خواهد با سحر و جادو کارها را درست کند. در کشورهایی که دستگاه اجتماعی آنها پیرو سنن و آداب گذشته است و به زیر و رو کردن آن معتقد نیست مردم اینگونه افسانه‌ها و قصه‌ها را برای کودکان خود نقل می‌کنند و حتی می‌گویند که در خور ذهن و وضع طبیعی اطفال است زیرا که آنان هنوز قانون علت و معلول را درک نکرده‌اند و عقیده دارند که در سنین بعد اینگونه افسانه‌ها را به نظر افسانه خواهند نگرست و از تحت تاثیر آن بدرخواهند آمد....» (۱) غافل از اینکه این نظر و تصور بزرگسالان است و گر نه اثری که این نوع داستانها یا افسانه‌ها در ذهن و فکر کودک می‌گذارند، چنانکه گفتیم، همیشگی است و به احتمال زیاد در رفتارهای او، بطور ناخود آگاه، منعکس خواهد شد و قبلاً هم گفتیم که برداشت کودکان از آنچه می‌بینند یا می‌شنوند، به علت نیازها، رغبتها، و تجربه‌های سنی خاصی که دارند غیر از برداشتی خواهد بود که بزرگسالان بدست می‌آورند.

بنابراین، انتخاب کتاب برای کودکان باید بر تجربه علمی مبتنی باشد نه اینکه بزرگسالان، فوق و سلیقه و تمایلات خود را ملاک عمل قرار بدهند. به بیان دیگر، برای انتخاب کتاب مناسب کودکان باید از یک طرف کودک و از طرف دیگر کتابها را شناخت. برای دریافت اینکه کودکان در هر سنی به چه نوع مطالب، علاقه نشان می دهند، علاوه بر آنچه در بحث از ویژگیهای سنی کودکان در مراحل مختلف رشد و تکامل گفته شد، می توان به چهار طریق زیر آزمایش کرد:

۱- قضاوت خود کودکان به وسیله پرسشنامه هایی که پر می کنند.

۲- مشاهده کتابهایی که کودکان می خوانند.

۳- اظهار نظرهایی که درباره کتابها می کنند.

۴- یادداشت کردن عده و نوع کتابهایی که در سنین مختلف، مورد توجه کودکان قرار می گیرند. هر یک از روشهای نامبرده، این موضوع را از لحاظی، معین و روشن می کند. چنانکه تاکنون مربیان و کتابداران از هزاران کودک و نوجوان تحقیقات دامنه داری بعمل آورده اند و نتایج آنها را به شکل منحنی ها و نمودارها نشان داده اند که ابتدای این منحنی ها اشعار کودکان و قصه است و در انتهای آنها ادبیات به معنای عالی آن قرار دارد. و رویهم سه دوره تشکیل داده اند:

۱- دوره افسانه

۲- دوره داستان

۳- دوره علاقه به واقعیت

کارل بولر مربی معروف آلمانی سه دوره مذکور را با اصطلاح «واقعیت» چنین بیان می کند: دوره افسانه را دوره بیگانگی از واقعیت، دوره داستان را دوره نزدیکی به واقعیت، دوره سوم را دوره توجه به واقعیت، نامیده و این دوره ها را با دوره های رشد طبیعی و اجتماعی آدم منطبق دانسته است. (۱) اصلی که در انتخاب کتاب برای کودکان باید رعایت شود، چنانکه بارها گفته شد، «نیازها» و «رغبتهای» سنی است زیرا کودک مادامی که خود را به مطالعه مساله ای یا موضوعی نیازمند نبیند به آن علاقه نشان نخواهد داد. به بیان دیگر، اساسی ترین انگیزه ها برای هر نوع فعالیت، انگیزه «نیاز» است. متخصصان درباره نیازهای سنی کودکان و کتابهایی که می توانند بخوانند آزمایش هایی بعمل آورده و به این نتیجه رسیده اند که می توان برحسب نیازهای روانی گوناگون کودکان، کتابهای زیر را انتخاب کرد:

الف- برای ارضای نیاز به تامین عاطفی:

۱- کتابهای مربوط به بیوگرافی و سرگذشت

۲- کتابهای مربوط به مسائل خانوادگی

۳- کتابهای مربوط به دوستان وفادار

- ۴- کتابهای مربوط به شجاعت و شهامت
- ۵- کتابهای مربوط به عقاید و افکار اخلاقی
- ب- برای ارضای نیاز به وابستگی یا تعلق خاطر:
 - ۱- کتابهای مربوط به خانواده
 - ۲- کتابهای مربوط به مدرسه
 - ۳- کتابهای مربوط به اجتماع
 - ۴- کتابهای مربوط به سرزمین‌های دیگر
 - ۵- کتابهای مربوط به وفاداری
 - ۶- کتابهای مربوط به بیوگرافی
 - ۷- کتابهای مربوط به محیط زندگی
 - ۸- کتابهای مربوط به پیشقدمان و پیشروان زندگی
- ج- برای ارضای نیاز به محبت متقابل (دوست داشتن و دوست داشته شدن):
 - ۱- کتابهای مربوط به خانواده
 - ۲- کتابهای مربوط به زندگی حیوانات
 - ۳- کتابهای مربوط به بیوگرافی
 - ۴- کتابهای مربوط به پیشقدمان زندگی
 - ۵- کتابهای مربوط به سرزمین‌ها و مردم دیگر
 - ۶- کتابهای مربوط به قهرمانان
 - ۷- کتابهای مربوط به علوم
 - ۸- کتابهای مربوط به حوادث
 - ۹- کتابهای مربوط به داستان‌های حقیقی علمی
- د- برای ارضای نیازهای ذهنی یا عقلی:
 - ۱- کتابهای مربوط به بیوگرافی و سرگذشت
 - ۲- کتابهای مربوط به علوم
 - ۳- کتابهای مربوط به سرزمین‌ها و مردم دیگر
 - ۴- کتابهای مربوط به اقسام هنرهای زیبا
 - ۵- کتابهای مربوط به تاریخ
 - ۶- کتابهای مربوط به فولکلور و فرهنگ عامه
- هـ- برای ارضای نیاز به تنوع و تجارب تفریحی:
 - ۱- کتابهای مربوط به خوش قلبی
 - ۲- کتابهای مربوط به شعر

- ۳- کتابهای مربوط به فولکلور
- ۴- کتابهای مربوط به داستانهای درباره فرشتگان
- ۵- کتابهای مربوط به حوادث
- ۶- کتابهای مربوط به داستانهای حقیقی
- ۷- کتابهای مربوط به بیوگرافی به شکل داستان
- و - برای ارضای نیاز عاطفه زیبا دوستی:
- ۱- کتابهای مربوط به شعر
- ۲- کتابهای مربوط به هنرهای زیبا
- ۳- کتابهای مربوط به افسانه شناسی
- ۴- کتابهای مربوط به شاهکارها

همه این کتابها علاوه بر ارتباط با نیازهای سنی کودکان و نوجوانان باید از انشای درست و مطلوب و قابل فهم برای سن مورد نظر برخوردار باشند که در غیر این صورت، نتیجه مطلوب بدست نخواهد آمد حتی اثر نامطلوبی نیز در رفتار کودک خواهد گذاشت.

معیارهای انتخاب کتاب

کتابهای کودکان را می توان با معیارهای زیر ارزشیابی و انتخاب کرد:

۱- طرح

آنچه در انتخاب هر کتاب در درجه اول اهمیت قرار دارد «طرح» کتاب است و منظور از طرح، نقشه محتوای کتاب است که ساخت منطقی آن را نشان می دهد. مثلا در یک کتاب داستان، نخستین سؤال کودکان این است: «آیا این کتاب داستان خوبی دارد؟». طرح یک کتاب داستان نشان می دهد که چه اتفاقاتی در آن داستان رخ داده اند و چه مشخصاتی دارند. هرگاه ساختمان طرح خوب باشد توالی حوادث داستان منطقی بوده، تکامل طبیعی اعمال و تصمیم های بازیگران رادراوضاع و احوال معین نشان خواهد داد. در ادبیات کودکان داستان باید بیش از اینکه جنبه توصیفی داشته یا بازیگران آن خوشتن نگر و خود محور باشند از اعمال و حوادث تشکیل شود. زیرا کودکان، بویژه خردسالان، حادثه جو می شوند و داستانی را دوست دارند که در آن حوادثی رخ دهند. هرگاه کتابی دارای طرح خوب و مطلوب نباشد رغبت کودکان را به مدت طولانی تحریک نخواهد کرد.

۲- چگونگی محتوا

علاوه بر طرح باید چگونگی موضوع و مطالب یا محتوای کتاب را مورد بررسی قرارداد تا پی برده اینکه آن کتاب، ارزش خواندن داردومی تواند برخی از نیازهای خواننده اش را ارضا کند؟ مثلا در کتاب داستان باید داستان طوری باشد که به گفتن و خواندنش بی ارزش. بطور کلی کتابهای کودکان باید دارای محتوای مطالبی باشد که راه درست زندگی سالم را به خوانندگانش بیاموزد و با تجارب دوران کودکی بسازد تهیه و تنظیم این نوع کتاب نیز وقتی ممکن خواهد بود که نویسنده اش ویژگیهای سنی دوران کودکی را خوب بشناسد.

۳- موضوع یا منظور

سومین معیار ارزشیابی یک کتاب، منظوری است که نویسنده برای آن نوشته است. هدف یا منظور کتاب کودکان باید از قبیل: دوست داشتن حیوانات، پذیرفتن خود و دیگران، فعالیت و ادامه آن با وجود سختی ها و دشواریها، پیروزی و غلبه بر ترس، نفرت و وحشت از جنگ، امیدواری به زندگی سعادت مندان، لذت بردن از عدالت و درستکاری و.... باشد.

موضوع یا منظور کتاب نباید آن را مبهم و پیچیده کند و نویسنده باید به این اصل مهم توجه داشته باشد که خواننده لذت ببرد و احساس تحمیل نکند. کودک از خواندن کتابی که مستقیما جنبه آموزشی و وعظ دارد بیزار است.

۴- شخصیت هنری

شخصیت هنری حقیقی نشان دیگر خوب نویسی است. تصویر اشخاص یا حیوانات در کتابهای کودکان باید واقعی و زنده نما باشد تا موضوع و محتوای کتاب را برای خواننده زنده نماید. مثلا نویسنده کتاب داستان باید بکوشد که شخصیتهای داستان را برای کودکان زنده نماید، و این شخصیتها دایما در تغییر باشند و به سوی تکامل بروند.

۵- سبک نگارش

سبک یا شیوه نگارش هر کتاب، نمایانگر روش نگارنده اش است و جنبه فردی دارد. سبک نویسندگی خوب به طرح، موضوع و بازیگران بستگی دارد. کودکان، چنانکه گفته شد، در داستانهای خود عمل و فعالیت را دوست می دارند و سبکی را ترجیح می دهند که حاکی از جنب و جوش باشد. شرایط اصلی سبک مناسب برای کودکان از این قرار است:

- انطباق سبک نگارش با موضوع مورد بحث. اگر در افسانه‌ها می‌توان زبانی پراز تمثیل بکار برد در کتابهای علمی و غیر داستانی باید زبان ساده و کلمات دقیق و بدون ابهام بکار روند. مثلا اگر یکی از داستانهای شاهنامه به نثر برگردانده می‌شود حتی المقدور نباید در آن از عبارات و اصطلاحات این زمان استفاده شود.

اگر شخصیت‌های داستان بی سواد و عامی هستند طبیعتا نمی‌توانند گفتار افراد دانشمند را داشته باشند. اگر در یک اثر ادبی نویسنده می‌کوشد که تا حدود امکان فنون بیان و نگارش هنری را بکار گیرد. نویسنده کتاب علمی هرگز با بکار بردن عبارات و کلمه‌های پیچیده، دانش ادبی خویش را به رخ خواننده نمی‌کشد.

- سبک نگارش باید متناسب با قدرت خواندن و درک خواننده باشد. همانطور که کتابهایی که با زبان مشکل برای کودکان نوشته می‌شوند آنان را از ادامه مطالعه منصرف می‌کنند. کتابهایی که قدرت فهم نوجوان را دست کم می‌گیرند و به زبانی کودکانه مطلب را بیان می‌کنند نوعی توهین به خواننده محسوب می‌شوند. کودکان از درک تمثیل و کنایه و استعاره عاجزند ولی نوجوانان از کشف ابهام لذت می‌برند.

- زبان کتاب در عین حال که باید زبان روز اجتماع طفل باشد، نباید بدآموزی یا بهتر بگویم غلط آموزی داشته باشد. نباید فراموش کرد که مطالعه باید غیر مستقیم در غنی ساختن زبان خواننده تاثیر مثبت بگذارد.

طنز و شوخی زبانی است که هرگاه بکار گرفته شود برای خواننده مطلب خواندنی را خواند نیت می‌کند به شرطی که بجای مورد استفاده قرار بگیرد و با کنایه و نیش زدن اشتباه نشود. (۱)

عـر قطع

قطع کتاب عامل مهم دیگری در انتخاب کودک بشمار می‌رود زیرا کودک، کتابی را که زیبا و خوشایند باشد بر می‌گزیند. قطع کتاب باید با عوامل زیر متناسب باشد:

خصوصیات خواننده: بچه کوچک بیشتر از کتابی خوشش می‌آید که برای او قابل حمل بوده و نگهداشتن و ورق زدن آن برایش آسان باشد. البته گاهی کتابهای خیلی بزرگ یا خیلی کوچک نیز از لحاظ تنوع توجه او را جلب می‌کنند.

موضوع و صفحه آرایی: بعضی از موضوعهای کتابهای کودکان به قطع خاصی احتیاج دارند. مثلا برای کتابی درباره وسایل نقلیه بهتر است از قطع آلبومی استفاده شود در صورتی که قطع مطلوب برای کتابی درباره درختان قطعی است کشیده و بلند. برای کتابهای مرجع معمولا از قطعی

بزرگتر از معمول استفاده می‌شود تا از قطر کتاب بکاهد.

کاغذ موجود در بازار: توجه به قطع کاغذ موجود در پایین آوردن قیمت کتاب بسیار موثر خواهد بود. اگر قطع کتاب پس از رعایت دو نکته فوق با حداکثر استفاده از کاغذ موجود انتخاب شود کتاب ارزانتر به دست خواننده خواهد رسید. (۱)

کتابهای کودکان باید با خط درشت و خوانا نوشته شوند و در انتخاب خط یا نوع حروف کتاب باید به موضوع آن و توانایی خواندن کودکان توجه شود زیرا بین پیچیدگی موضوع و نوع حروف و فاصله خطوط، رابطه مستقیم وجود دارد.

۷- کاغذ و جلد و صحافی

نوع کاغذ کتاب، شکل و کیفیت جلد و چگونگی صحافی آن در جاذب و جالب نمودن کتابهای کودکان بسیار موثرند. مثلا کودکان کتابی را بیشتر دوست دارند و راحت می‌خوانند که کاغذ آن زبر و مات باشد تا اینکه نور را منعکس نکند. جلد کتاب کودکان هر چه با دوام تر باشد بهتر خواهد بود مثلا جلد مقوایی بهتر از جلدهای نازک است. صحافی کتابهای کودکان باید بقدری محکم و با دوام باشد که در اثر بیشتر کار کردن در دست بچه‌ها پاره نشود و از بین نرود.

۸- قیمت

امروز بهای کتاب با توجه به وضع اقتصادی زمان مخصوصا در کشورهای جهان سوم در انتخاب کتاب کودک، مساله مهمی تلقی می‌شود زیرا اکثر خانواده‌ها به زحمت می‌توانند هزینه‌های ضروری فرزندان خود را تامین کنند و دیگر قدرت خرید مرتب کتاب برای خود و فرزندانشان ندارند بنابراین، کتاب باید به ارزانترین قیمت در اختیار مردم گذاشته شود. و این نیز در صورتی امکان دارد که موسسات خیریه یا عام‌المنفعه در ردیف سایر کارهای خوب خود در انتشار کتابهای سودمند و اجده شرایط برای کودکان و نوجوانان نیز سرمایه گذاری کنند و یا دولتها، بر تعداد کتابخانه‌های عمومی ثابت و سیار در سطح کشور و مدارس خود بیفزایند به شرط اینکه انتخاب کتاب به وسیله متخصصان نه سیاستمداران انجام گیرد. یا اینکه موسسات مذکور و دولتها قسمتی از هزینه نگارش و چاپ کتابهای کودکان را به ناشران آزاد پرداخت کنند تا ایشان با ارزانترین قیمت کتابها را در اختیار علاقه‌مندان بگذارند. مدارس هم می‌توانند به مساعدت اشخاص نیکوکار محلی و انجمن اولیا و مربیان، کتابهای آزاد مورد نیاز دانش‌آموزان خود را خریداری و تهیه کنند و در کتابخانه مدارس و کلاسها قرار بدهند.

از آنچه در بحث از «معیارهای انتخاب کتاب» کودکان گفتیم درمی یابیم: «... که کار انتخاب کتاب برای کودکان و نوجوانان کاری است بسیار دقیق که احتیاج به دقت و صرف وقت بسیار دارد و بالاتر از همه بدون شناخت کافی از طفل و موضوع کتاب، انجام آن در واقع غیر ممکن است. به همین دلیل انتخاب کتاب را بهتر است گروهی از افراد متخصص و متبحر انجام دهند و نتیجه تجسس و مطالعه خود را در اختیار علاقه‌مندان بخصوص مربیان و کتابداران و والدین بگذارند. این مطالعات هم می‌تواند به صورت مقاله‌های بررسی کتاب و هم به شکل انواع فهرستها انتشار یابد. بدیهی است که استفاده از این منابع نباید مانع بررسی‌های شخصی و انتخابهای انفرادی کسانی قرار گیرد که با کتاب و کودک و نوجوان سروکار دارند، بلکه فقط به عنوان راهنمایی باید از آنها استفاده شود.» (۱)

کتابهای مورد علاقه کودکان

از آنچه گفتیم حداقل دو نکته بسیار مهم و قابل توجه را دریافتیم: یکی اینکه کودکان و نوجوانان به سبب ویژگیهای سنی خود دارای نیازها و رغبت‌های متفاوت با بزرگسالان هستند، و برداششان از یک کتاب یا واقعه غیر از برداشت بزرگسالان از همان کتاب یا واقعه است. دوم اینکه انتخاب کتاب برای کودکان، کاری است بس دشوار و پر مسئولیت و نیازمند احتیاط، دقت بیشتر. هر کتاب را نمی‌توان و نباید در اختیار کودک قرار داد زیرا محو کردن اثری که مطالعه یک کتاب یا یک مقاله یا مشاهده یک فیلم در کودک می‌گذارد تقریباً دشوار و گاهی ناممکن است. مشخصات کتاب مورد علاقه کودکان را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- مطابق استعداد درک و فهم کودک باشد.
- ۲- موضوعهای کتاب به محیط زندگی کودک مربوط باشند.
- ۳- به نیازهای سنی کودک پاسخ گوید.
- ۴- به پرورش صحیح عقل و عاطفه کودک کمک کند و دارای داستانها و مطالبی باشد که قهرمان آنها در اثر پیروی از عقل و کنترل عاطفه‌اش موفق شده است. هم چنین، نیروی ایمان و اعتقاد به خداوند را - بطور غیر مستقیم - درآید و به تأثیر آن در موفقیت قهرمان داستان پی ببرد. (۲)
- ۵- تخیل ابداعي کودک را بطور سالم و سودمند بکار اندازد.
- ۶- کودک را به واقع بینی و پذیرفتن محالات امور برانگیزد و عادت دهد. بطوری که او دریابد. و معتقد شود که در آفرینش آدم و عالم حکمتی وجود دارد و قانونهای الهی بر آن دو حاکمند که شناخت و کاربرد آنها شرط لازم موفقیت است.

۱- همان کتاب. ص ۵۷

۱- «۳۹ مقاله درباره ادبیات کودکان» شورای کتاب کودک، تهران ۱۳۶۳. ص ۴۸.

- ۷- احساس مسئولیت را در کودک برانگیزد و گسترش دهد، چنانکه او بتواند بر خود اعتماد کند و خود را عضوی مؤثر در جامعه‌اش بداند و بپذیرد، و از یاری و همکاری با مردم لذت ببرد.
 - ۸- دارای مطالبی باشد که در آنها نیکوکار، پاداش می‌گیرد و بدکار به سزای عملش می‌رسد تا کودک - بطور غیر مستقیم - مفهوم عدالت را دریابد و عملاً لذت اجرای آن را احساس کند و متوجه باشد که چرا خداوند انسان را به رعایت و اجرای عدالت در زندگی توصیه می‌کند.
 - ۹- کنجکاوی کودک را برانگیزد و در عین حال، آن را ارضا کند.
 - ۱۰- ارزش و اهمیت زندگی اجتماعی را برای کودک آشکار سازد و نشان دهد، مثلاً، چگونه یک عده قهرمانها یا حیوانات توانستند در نتیجه همکاری مشکلات خود را حل کنند تا او نیز یاد بگیرد که همیشه با مردم باشد و همگام با آنها برای صلاح و آسایش همگانی بکوشد.
 - ۱۱- در کودک شادی ایجاد کند و یا پایان خوشایند و مسرت‌انگیزی داشته باشد و هرگز او را به سوی بدبینی، نومیدی، افسردگی و عصبانیت سوق ندهد. از این رو، قهرمان داستان کتاب کودک نباید بمیرد یا مغلوب شود و یا مرتکب اشتباهات جبران‌ناپذیری شود زیرا کودک به قهرمان داستان علاقه‌مند می‌شود و خود را به جای او می‌گذارد بنابراین، حاضر نیست شکست و مرگ و خطای جبران‌ناپذیر خود را به چشم ببیند.
 - ۱۲- او را به اختیار گوشه نشینی، قناعت و خست، ساختن به یک پاره نان خشک، و صرف نظر کردن از حقوق مسلم خویش ترغیب نکند. بلکه او را برانگیزد به اینکه همیشه برای پیشرفت و بهتر شدن وضع زندگی خود و دیگران بکوشد و در راه رسیدن به حقوق مسلم خویش از هیچگونه کوشش و فداکاری دریغ نرزد.
 - ۱۳- اعجاب و تحسین کودک را برانگیزد و جالب و گیرا باشد.
 - ۱۴- به خودشناسی و خودپذیری کودک کمک کند که بدون آن دو، زندگی سالم و موفق ممکن نخواهد شد.
 - ۱۵- چون کودک حیوانات و موضوعات هیجان‌انگیز را دوست می‌دارد بنابراین، باید مطالب کتاب کودک به زندگی حیوانات، مخصوصاً حیواناتی که در محیط خود او زندگی می‌کنند، مربوط باشد. و نیز با داشتن حوادث و اتفاقات مهیج، نیاز به هیجان کودک را ارضا کند.
 - ۱۶- فوق‌هنری کودک را برانگیزد و تقویت کند و گسترش دهد.
- علاوه بر خصایص مذکور در مطالب و موضوعهای کتاب کودکان، از حیث ظاهر نیز کتاب کودک باید دارای صفات زیر باشد:
- ۱- به زبان ساده و مفهوم برای کودک نوشته شود و جملات و عباراتش کوتاه و درست باشند.
 - ۲- سبک و شیوه نگارش جالب باشد.
 - ۳- مطالب کتاب، مرتب و منظم بوده به ایجاد نظم فکری در کودک کمک کند.
 - ۴- تصویرهای زنده، برجسته، زیبا و طبیعی داشته باشد.

- ۵- در تنظیم مطالب و صحافی کتاب باید حداکثر حسن سلیقه بکار رود تا هم برای کودک جالب باشد و هم او را کج سلیقه بار نیاورد.
- ۶- حروفش درشت و خوانا باشند.
- ۷- قطع کتاب، تا حد امکان، مناسب و قابل حمل و نقل باشد.
- ۸- جلد و کاغذش با دوام و مناسب باشد.
- ۹- بهای کتاب ارزان و تهیه اش برای کودکان امکان پذیر باشد.
- بهرتر است در اینجا به نتایج تحقیقی اشاره کنیم که شورای کتاب کودک در این مورد انجام داده است. در مقدمه گزارش تحقیق مذکور چنین می خوانیم: «.... پرسشنامه بطور آمارگیری و نظرخواهی تصادفی در میان دانش آموزان مدارس و اعضای کتابخانه های کانون پرورش فکری در سطح تهران به تعداد ۱۰۰۰ برگ توزیع شد. این تعداد، گروه سنی دبستان تا دوره راهنمایی دختر و پسر را شامل می شد. آنچه در این گزارش کوتاه مورد توجه است نظریاتی است که کودکان و نوجوانان درباره شرایط اصلی یک کتاب خوب ارائه داده اند. از آن جایی که این نظریات نشان دهنده علاقه مندیها و خواسته های آنها و در نتیجه حاوی نکاتی است که انتظار دارند در نوشتن کتاب برای آنها رعایت شود، جهت آگاهی نویسندگان، ناشران و دست اندرکاران ادبیات کودکان ارائه می گردد.» (۱)

۱- باید این نکته بسیار مهم را همیشه به یاد داشته باشیم که کتابهای غیر درسی (آزاد) از جمله بهترین وسایل ایجاد ایمان و اعتقاد در کودکان و نوجوانان است به شرط اینکه کاملاً غیر مستقیم انجام گیرد و صورت پند و اندرز مستقیم پیدا نکند.

جدول زیر نشان دهنده نظریات کودکان و نوجوانان در این مجموعه است شرایط به ترتیب فراوانی تکرار شده است. (۱)

ردیف	نظریات کودکان و نوجوانان در مورد شرایط اصلی کتاب خوب	دبجان		دوره راهنمایی		درصد کل
		پسر	دختر	پسر	دختر	
۱	زبانی ساده و عاری از پیچیده گویی داشته و لغاتش مشکل و دور از ذهن نباشد	۸۴/۱	۸۶	۸۳/۴	۸۰	۸۳/۶۳
۲	قابل فهم بوده و محتوایش مفهوم و هدف داشته باشد	۴۳/۹	۳۹/۳	۷۸/۴۷	۷۹/۹۰	۷۱/۳۸
۳	باعث ایجاد تفکر و رشد فکری شود.	۱۸/۲۹	۴۹/۱۸	۴۴/۳۵	۴۹/۱۸	۴۵/۲۸
۴	مطالب و نگارش کتاب جالب بوده و جذابیت و کشش داشته باشد.	۴۰	۳۹/۳۴	۴۴/۷	۴۴/۱	۴۴/۲۷
۵	مصور باشد	۶۵/۸۵	۶۱/۴۷	۲۹/۸	۴۳	۴۳
۶	آموزنده باشد	۵۲/۷	۴۳/۴۴	۳۴/۲۶	۳۳/۱۹	۳۸/۷۳
۷	مطالعی درباره تاریخ و فرهنگ کشور داشته باشد	۵۱/۲	۶۱/۴۷	۳۵/۷۶	۲۸/۸۹	۳۴/۷۴
۸	در راهنمایی و تربیت کودکان و نوجوانان موثر باشد	۳۴/۵۸	۳۴/۸۸	۴۴/۷	۳۱/۳۵	۳۴/۴۴
۹	سرگرم کننده و درعین حال مفید باشد	۴۷/۵	۳۹/۳	۳۴/۷۵	۳۳/۱۹	۳۴/۱۴
۱۰	منحرف کننده نباشد	۱۴/۶۳	۳۴/۴	۵۹/۶	۲۱/۵	۳۴
۱۱	کتابهای ترجمه شده باید ترجمه ای روان، صحیح و منسجم داشته باشند	۳۰/۴۸	۳۲/۷۸	۵۳/۹	۲۳	۳۳/۱۳
۱۲	حروف کتاب خوانا و درست باشد	۳۴/۵۸	۲۹/۵	۲۴/۸۲	۳۵/۶۵	۳۲/۲۲
۱۳	مطالب کتاب کمک درسی باشد	۴۳/۹	۳۴/۸۸	۲۴/۸۲	۲۴/۴۳	۲۹/۲۸
۱۴	نشان دهنده بزرگی و مشکلات زمان ما باشد	—	—	۳۱/۷۸	۳۳/۸۱	۲۴/۲
۱۵	نویسنده اش خوب و مشهور باشد	۲۱/۹۵	۱۹/۶۷	۲۰	۲۷/۶۶	۲۴
۱۶	مناسب سن ما باشد	۴۳/۹	۳۴/۴۲	۱۵/۸۹	۱۸/۴۴	۲۱/۶۸
۱۷	داستان ایرانی باشد	۱۸/۲۹	۱۴/۷۵	۱۷/۸	۱۵/۹۸	۱۶/۵۶
۱۸	قیمت کتاب ارزان باشد	—	۱۴/۷۵	۱۹/۸۶	۱۷/۲	۱۶/۲

کتابهای مصور

از جمله بزرگترین گامهایی که در قرن بیستم در راه ادبیات کودکان برداشته شد گسترش و تکامل کتابهای مصور برای کودکان است. در این دوره، نقش و ارزش تصویر در ادبیات کودکان شناخته شد زیرا مطالعات روان شناسی ثابت کرده اند که تصویر، عامل بسیار مهم و ارزشمندی در جلب توجه و علاقه کودک به خواندن است. تصویر نه تنها کتاب را بسیار جالب و جانب می کند بلکه به کلمات و عبارات نیز روح جذابیت می بخشد. کودک تصویر را «می خواند» هم چنانکه بزرگسالان موضوع همراه آن را می خوانند. به بیان دیگر، کودک «تصویر» ها را مانند کلمات می خواند و برای خود مفهومی می سازد.

کتاب مصور به کتابی گفته می شود که تصویرهای آن جزء مکمل موضوع را تشکیل می دهند بطوری که بدون آنها کتاب، ناقص و نامفهوم خواهد بود و ترکیب و آمیزش تصویرها تنها وسایل توضیح و تفسیر موضوع بشمار نمی رود بلکه بدان معنا می بخشند و کودکان را بر می انگیزند. کودک نخستین کتاب خوانی را با تصویر آغاز می کند. زمانی که هنوز چند سال باید منتظر باشد تا بتواند وارد مدرسه شود، در آغوش مادر یا بغل پدر، که در این مرحله جز تصویر نمی شناسد و هنوز خط و ربط برایش معنا و مفهوم ندارد ولی تاثیر همان تصاویر، در این دوره رشد و تکامل، در رفتار کودک کمتر از تاثیر حروف نیست. از طرف دیگر، تصویر، زبان همگانی کودکان است که تا حد زیادی مورد استقبال شدید بچه های جهان قرار می گیرد. بنابراین، می توان گفت اولین کتاب، کتاب مصور است. وجود تصویر مناسب و خوشایند در کتاب حتی برای بزرگسالان نیز جالب است و از پیدایش خستگی - تا حدی - جلوگیری می کند. به همین سبب، امروز سعی می شود نه تنها کتابهای کودکان و نوجوانان بلکه کتابهای بزرگسالان را نیز تا آن جایی که امکان دارد مصور تهیه کنند البته در ارتباط با موضوع و برای توضیح آن، که موجب سهولت درک و فهم مطالب می شود.

معیارهای انتخاب

شاید بهترین راه آموزش دآوری درباره یک کتاب مصور، زیبایی تصاویر آن باشد و این زیبایی وقتی بوجود خواهد آمد که شرایط زیر در تهیه و تدوین آنها رعایت شود:

۱- هماهنگی با موضوع. کتاب مصور هم باید نماینده هنر نقاشی و هم هنر نویسندگی باشد و میان این دو باید هماهنگی و وحدت باشد. تصویرها نباید تنها وجه و حالت اساسی داستان را منعکس نمایند بلکه باید به آفریدن آن نیز کمک کنند. کلمات و تصاویر باید همدیگر را تکمیل کنند.

موضوع و تصویرهای کتاب باید سرگرمی و خوشمزگی داستان را برسانند. هم چنین، برای اینکه کتاب مصور، عالی تر شود باید تصویرهای آن درشت و با موضوع شان سازگار یا هماهنگ باشند. تصویرها و موضوع باید چنان منطبق و همزمان تدوین و تنظیم شوند که بزرگسالان، موضوع و

خردسالان، تصویرها را بخوانند. از این رو، کودکان ترجیح می‌دهند که تصویر هر موضوع در همان صفحه یا مقابل همان داستانی باشد که شرح داده می‌شود.

۲- تنوع سبک و شیوه. گاهی این پرسش پیش می‌آید که برای کتابهای مصور کودکان چه سبک توضیح و شرح، مطلوب و بهتر است. به این سؤال فقط یک پاسخ می‌توان گفت و آن اینکه سبک و شیوه واحدی وجود ندارد که مورد علاقه همه کودکان قرار گیرد و نتایج بدست آمده از تحقیق در این باره با هم مغایرند. چنانکه فریمن (Freeman) از مطالعات خود نتیجه گرفت که کودکان تصویرهای متنوع و تزئینی را برعکس تصویرهای طبیعی بیشتر ترجیح می‌دهند. در صورتی که رادی سیل (Rudissill) گزارش می‌دهد که تحت شرایط واقع بینی تصویر، رنگ مهمترین عامل ترجیح بشمار می‌رود. او از مطالعاتش نتیجه گرفت که ترجیح کودکان در تصاویر به شکل یا موضوع منحصراً نیست بلکه عوامل دیگری در این ترجیح موثرند. عواملی که او نام می‌برد از این قرارند: نیازها، خواسته‌های جامعه، و نظر و عقیده کارشناسان. هم چنین، این مطالعات تحقیقی روشن نمودند که کودکان از انواع گوناگون رسم و نقاشی: واقعی، خیالی، و کاریکاتور لذت می‌برند.

سن کودک در انتخاب سبک و شیوه کتابهای مصور موثر است. چنانکه چشمان کودکان خردسال چون تا ۷ و ۸ سالگی کاملاً رشد و نضج نیافته‌اند بنابراین، زمینه‌های آشفته و در هم موجب گیجی آنها می‌شوند و برای ایشان دشوار است که فکری را از مناظر دریابند.

۳- تنوع وسایل. هم چنانکه سبک و شیوه هنری واحدی وجود ندارد که برای ادبیات کودکان مناسب باشد وسیله واحدی نیز نمی‌توان یافت که ترجیح داده شود. توضیحات باید به وسیله قلم، مو، مداد رنگی، آب رنگ، چاپهای رنگی، نقاشی و گراور انجام گیرند. این اصل معمولاً پذیرفته شده است که عکس کمتر از سایر وسیله‌ها توجه کودکان را جلب می‌کند.

۴- رنگ. از مطالعات تحقیقی چنین بر می‌آید که کودکان معمولاً توضیحات و شرحهای رنگین را ترجیح می‌دهند. ولی با وجود این، نقاشی‌ها و سیاه و سفیدی‌های موجود در تصویرها را که داستان شیرینی را بگویند نیز می‌پذیرند.

۵- قطع. قطع کتاب مصور نیز در انتخاب آن اهمیت دارد. امروز کتابهای مصور، شکلهای اندازه‌های زیادی دارند زیرا اندازه واحد مطلوبی نمی‌توان یافت. بطور کلی، کودکان از کتابهای زیبا و بزرگ (غیر جیبی) لذت می‌برند.

کنارها یا حواشی صفحات و صفحه عنوان کتاب نیز بر زیبایی و جالب بودن داستان می‌افزاید. علاوه بر آنها عوامل دیگری در کتاب مصور از نقطه نظر مطبوع و سودمند بودن بسیار اهمیت دارند که عبارتند از: چگونگی کاغذ و صحافی کتاب. قبلاً درباره کیفیت کاغذ و صحافی و جلد کتابهای کودکان سخن گفتیم و اینجا ضمن تاکید مجدد محکمی و خوب (مات) بودن کاغذ کتاب و صحافی خوب به این نکته اشاره می‌کنیم که بهتر است جلد کتابهای مصور کودکان پارچه‌ای، کناره دوخته و با روبوس شستنی باشد.

برای تصاویر کتابها ضوابط معین و مشخصی را باید بکار برد:

- تصاویر در این کتابها باید دارای ارزش هنری واقعی باشد.

هر قدر استفاده از نقاشی‌های تخیل انگیز در کتابهای تصویری افسانه‌ای مجاز است در کتابهای غیر داستان تصویری فقط باید تصویری بکار گرفته شود که عینی و واقعی باشند. مثلاً در کتابی که حیوانات مختلف را به طفل معرفی می‌کند یا باید از عکس آنها استفاده شود، یا از نقاشی‌هایی که از لحاظ علمی کاملاً صحیح و دقیق هستند. در چنین کتابی نمی‌توان از تصویری استفاده کرد که حیوانات را به صورت مصنوعی یا اسباب بازی نشان می‌دهند.

- مصور کتابهای تصویری باید خوانندگان خود را بشناسد تا تصویری که عرضه می‌کند در عین حال که قدرت تخیل ایشان را پرورش می‌دهد برایشان قابل فهم نیز باشد.

- مصور کتابهای تصویری باید از متن کتاب اطلاع دقیق و کامل داشته باشد تا بتواند تصویری منطبق بر متن تهیه کند. تصاویر کتاب باید چنان هماهنگ و یکدست باشند که طفل بتواند مطلب اصلی را بدون رجوع به متن تنها از مشاهده آنها دریابد. این مطلب بخصوص درباره کتابهای تصویری که برای خردسالان تهیه می‌شود باید صادق باشد.» (۱)

انواع و موضوعات کتابهای مصور

کودکان خردسال امیال متعدد و متنوعی دارند و کنجکاوی آنها درباره دنیای خویش سیری ناپذیر است. پسر و دختر بتدریج که بر تعدد و تنوع تجاریشان افزوده می‌شود به کتابهای مصور گوناگونی علاقه پیدا می‌کنند. با اینکه هنوز تجارب روزانه آشنا و نزدیک برای ایشان جالب است لکن نیروی تخیلشان به سوی این نقطه رشد می‌کند که برای ماشینها و حیوانات شخصیت قابل شوند.

امروزه می‌توان بیشتر جنبه‌های زندگی را در کتابهای مصور منعکس و مجسم ساخت. بدین معنا که می‌توان موضوعات این نوع کتابها را به خود کودک یا زندگی خانوادگی، تجارب روزانه، و تجارب تازه مربوط کرد. چنانکه قبلاً هم گفتیم کودکان همیشه به داستانهای درباره زندگی حیوانات علاقه‌مندند و از اینکه به آنها شخصیت بدهند و یا با آنها گفتگو کنند لذت می‌برند. هم چنین، داستانهای را دوست می‌دارند که بتوان در آنها به ماشینها شخصیت داد. علاقه به سرگذشت و داستانهای فکاهی و خیالی تقریباً در تمام سنها در کودکان دیده می‌شود. بطور کلی موضوع کتابهای مصور باید داستانهای خانوادگی، تجارب خانوادگی روزمره، تجارب تازه، آب و هوا و فصلهای سال، داستانهای حیوانات و داستانهای سرگذشت باشد.

داستان

داستان و تاثیر روانی آن

کودکان و نوجوانان ضمن داستانها و افسانه‌ها با حقایق و تجارب زندگی آشنا می‌شوند: شادی و غم، کامیابی و ناکامی، امیدواری و نومیدی، محرومیت، ستم و ستمکار، عدالت و عادل، علم و عالم، دموکراسی و استبداد و خلاصه، همه رنگهای زندگی را تجربه می‌کنند و آشنا می‌شوند.

نقل حکایات و ذکر وقایع و حوادث و داستانسرایی از جمله هنرهای زیباست که از قدیمیترین هنرها در جهان بشمار می‌رود و بیش از سایر انواع هنر در پرورش کودک و انتقال تمدن و فرهنگ و اطلاعات آباء و اجداد به فرزندان موثر بوده است. چه گذشتگان، تاریخ و آداب و رسوم خود را به وسیله داستان به کودکان تلقین می‌کردند و کارها و دلاوریهای پهلوانان را به ایشان می‌گفتند، و تخم مهر و محبت نسبت به قبیله و طایفه، و شجاعت و شهامت را در دل کودکان می‌افشاندند، و آنها را بطور غیر مستقیم، به بزرگواری و فداکاری در راه میهن تشویق می‌کردند.

داستان وسیله‌ای بود که کودکان و بزرگان را به دور داستانگو جمع می‌کرد و بدین ترتیب، روابط میان ایشان تقویت می‌شد و بر اطلاعاتشان می‌افزود. علاوه بر شادی و لذتی که از شنیدن داستانهای گوناگون احساس می‌کردند داستان موجب رشد و تکامل ذهنی ایشان نیز می‌شد.

داستانها از قومی به قومی و از شهری به شهری انتقال می‌یافتند و هر نسل آنها را از نسل پیش به ارث می‌برد بطوری که اکنون مجموعه بزرگی از همین نوع داستانها در میان ما ایرانیان موجود است که چگونگی زندگی گذشتگان و اجداد ما را نشان می‌دهد. یونانیان قدیم فرزندان خود را از کوچکی به حفظ کردن داستانهایی از «الیاد»، «هومر» و «ادیسه» وادار می‌کردند. افلاطون ارزش و اهمیت داستانها و افسانه‌ها را در تربیت و تهذیب کودک دریافته فصلی از کتاب «جمهوریت» خود را به همین موضوع مخصوص کرده است و می‌گوید: «.....سپس باید پرستاران و مادران را وادار کنیم که فقط حکایاتی را که

پذیرفته‌ایم برای کودکان نقل کنند و متوجه باشند که پرورشی که روح اطفال به وسیله حکایات حاصل می‌کند به مراتب بیش از تربیتی است که جسم آنها به وسیله ورزش پیدا می‌کند...» (۱)

خلاصه، در تمام قرون گذشته، داستان یک نوع وسیله برای ارضای نیازهای روانی کودکان - حتی بزرگسالان - بوده است. داستان به کودک فرصت می‌دهد که امیال و محتویات «ناخودآگاه» خود را تعبیر نماید، و محیط زندگی خود را بشناسد که از مهمترین هدفهای آموزش و پرورش جدید است. داستان سبب می‌شود که کودک، بدون اینکه دچار ترس و ناراحتی شود، از حیوانات و اشیای آزاررسان اجتناب ورزد. هم چنین، بهترین وسیله برای دلخوشی و تغذیه خیال کودکان است. داستان چون عبارتهای خشک و جامد و غیر طبیعی کتابهای درسی را ندارد بنابراین، بهتر و آسانتر از آنها اطلاعاتی را در اختیار کودکان قرار می‌دهد و آنان را به یادگیری واقعی آنها برمی‌انگیزد. بطور کلی داستان به شرط اینکه درست و دقیق انتخاب شود، بیش از سایر وسایل تربیتی در رفتار کودک موثر است.

ارزش تربیتی داستان

از آنچه گفته شد این نتیجه را می‌گیریم که انسان در تمام دوران زندگی به داستان نیازمند است منتها در هر سنی نوع آن تغییر می‌کند. هم چنین، گفتیم که داستان گویی یکی از وسایل و روشهای آموزش و پرورش گذشتگان بود زیرا داستانها جزئی از زندگی انسانهای اولیه بشمار می‌رفتند و تنها راه پی بردن و درک ظواهر طبیعی بودند، لکن بتدریج این امر مهم و پرارزش، مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته دچار فقرت شد و فن داستانسرایی رو به ضعف و قهقرا نهاد بطوری که اگر پیشرفت آموزش و پرورش، بویژه تربیت نونهالان، در عصر حاضر نبود بکلی از میان می‌رفت. زیرا امروز ارزش و تاثیر داستان را در تربیت کودکان دریافته‌اند و کتابهای فراوانی درباره ادبیات کودکان نگاشته‌اند. نخستین دانشمند تربیتی که در قرون جدید ارزش و اهمیت تربیتی داستان را دریافت فروبل (F. Froebel) آلمانی مؤسس کودکستان است. او اساس کار تربیت کودکان را در کودکستان بر داستانها نهاد. بعد از او تدریج مریان دیگر به اهمیت داستان در آموزش و پرورش پی بردند بطوری که امروز ارزش خاصی برای آن قایلند.

دانشمندان تعلیم و تربیت، افسانه سازی و داستانسرایی را پلی می‌دانند که دنیای افسانه‌ای تخیلی کودک را به دنیای واقعی بزرگسالان ارتباط می‌دهد و چه بسا که انسان را به ارزشهای اخلاقی راهنمایی می‌کند. داستان بزرگترین وسیله ظهور وجدان پاک و خوی و خصلت مطلوب و پسندیده در کودک است و ثبات این صفات در او به درجه نفوذ و تاثیر آنها بستگی دارد.

داستان، یک معلم جذاب و دوست داشتنی است که کودک را با انواع فرهنگها و معرفتها آشنا

می‌کند و تجارب زنده‌ای در اختیار او قرار می‌دهد. از بهترین عوامل تشویق کودکان به آموزش و دوست داشتن مدرسه است. داستان، کودک را به بیداری و دقت، تحمل و تأمل، و کنترل فکر، که همگی برای تحصیل مدرسه‌ای (رسمی) ضروری هستند، برمی‌انگیزد. به تربیت نیروی تخیل و حافظه در کودکان کمک می‌کند. علاوه، داستان دارای آثار اخلاقی است و بطور غیر مستقیم، به تربیت اخلاقی او کمک می‌کند و نیز داستان از بهترین وسایل یادگیری خواندن است و کودکان را با کلمات و عبارات قشنگ و درست آشنا می‌کند و ایشان را به ادامه مطالعه بر می‌انگیزد.

کودک تقریباً در اواخر سه سالگی می‌تواند به داستان‌های کوتاه مناسب حالش گوش دهد و ساعت‌های داستانگویی از بهترین اوقات خوشی کودکان محسوب می‌شود. به همین سبب است که اغلب کودکان به والدین یا مادر بزرگ و یا معلم خود متوسل می‌شوند و از ایشان می‌خواهند که داستانی برایشان بگویند.

به وسیله داستان می‌توان «حقایق» زیادی از تاریخ، جغرافیا، مبادی علوم، طبیعت، گیاهان، حیوانات، اصول ریاضیات، واکثر فضایل اخلاقی را به کودکان آموخت. هر داستانی دارای فکر، نتیجه، خیال، روش، و زبان خاص است و هر یک از اینها در تکوین شخصیت کودک تاثیر می‌گذارد و همین خصایص است که استفاده از داستان را در آموزش و پرورش ضروری می‌نماید.

ارزشهای تربیتی داستانگویی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- سرگرمی. روان شناسی و تجارب تربیتی ثابت کرده اند که چگونگی صرف اوقات بیکاری و فراغت از جمله عوامل بسیار مهم و موثر در سلامت فرد است و استفاده از آن خود فنی شمرده می‌شود. از این رو، می‌توان اوقات فراغت دانش آموزان را با گفتن داستانهای مفید و مناسب اشغال کرد و به تربیت غیر مستقیم ایشان پرداخت.

۲- گسترش تجارب و اطلاعات. چنانکه گفتیم گاهی داستانها به مسائل و موضوعهای علمی مربوط می‌شوند و این نوع داستانها موجب افزایش و گسترش تجارب کودکان می‌شود و نیاز و میل کنجکاوی ایشان را ارضا می‌کند.

۳- گسترش و تربیت توانایی تفکر و تخیل و تمرکز حواس. داستان سبب می‌شود که کودک نیروی تفکر و تخیل خود را بکار اندازد و حواسش را درباره موضوع داستان متمرکز سازد و این نیز به پرورش استعداد تفکر و تخیل و دقت او کمک می‌کند.

۴- آشنایی به مشکلات و مسائل زندگی. اگر موضوع داستان از محیط زندگی کودک گرفته شود او را با مسائل واقعی آن آشنا می‌سازد و در ضمن راه‌های مناسب را به زبان خود کودک به او بیان می‌کند. همچنین، هدف‌های زندگی را برای او روشن می‌نماید.

۵- بیان ارزش دانایی و زیان نادانی. داستان، ارزش دانایی و زیانهای نادانی را غیر مستقیم برای کودک معلوم ساخته او را به افزایش معلومات و دوری از نادانی تشویق می‌کند.

۶- تربیت ارزشهای اخلاقی. داستان، ارزشهای اخلاقی کودک را پرورش می‌دهد و او را به

صفات نیک از قبیل: خودداری، عزت نفس، شجاعت، شهامت، جرأت، ایمان، رقت قلب، همدردی، صراحت لهجه و دیگر اوصاف پسندیدهٔ انسانی متصف می‌کند.

۷- تربیت نیروی بیان و تکلم. چون کودک علاقه‌مند و مجبور خواهد شد خودش داستانی گفته یا داستان شنیده را بازگویی کند بنابراین، از لحاظ قدرت و تعبیر و بیان افکار، قوی و آزموده خواهد شد.

۸- تربیت فوق هنری. علاوه بر فواید مذکور، داستان فوق هنری کودک را نیز برمی‌انگیزد و پرورش می‌دهد چون گاهی مجبور خواهد شد داستان را به صورت اشکال و نقاشیها بیان کند یا از تصویرهای داده شده داستانی بسازد.

پس والدین و مربیان به هیچ وجه از داستان و داستانگویی به کودکان بی‌نیاز نیستند و باید آن را یکی از ضروری‌ترین وسایل آموزش و پرورش خود قرار دهند و این اصل را فراموش نکنند که آنچه ضمن داستان می‌توان به کودک یاد داد یا تلقین کرد به مراتب بیشتر و مؤثرتر از آنهایی است که در کتابهای درسی و یا پند و اندرزهای بزرگسالان وجود دارد.

۹- ارزش آموزشی داستان. آموزش و پرورش جدید به استفاده از وسایل توضیح در تدریس، بیشتر اهمیت می‌دهد. زیرا این اصل در روان‌شناسی یادگیری ثابت و محقق شده است که دو حس بینایی و شنوایی هر اندازه در یادگیری یک امر بیشتر همکاری کنند یادگیری آن به همان میزان آسانتر و بهتر خواهد بود. از این رو، در تدریس هر ماده و موضوع، معلم باید تا آنجایی که ممکن است از وسایل سمعی و بصری استفاده کند و در ضمن، این نکته را نیز فراموش نکند که استفاده از وسایل سمعی و بصری، همان طوری که از نامشان معلوم است، وسیله است نه هدف. یعنی باید به تدریج دانش‌آموزان قادر شوند که برای فهمیدن و یادگیری مسائل، کمتر به وسایل توضیح نیازمند باشند. از جمله بهترین وسایل توضیح و شرح دروس، داستان گفتن است که فواید آن را در «تدریس» می‌توان چنین خلاصه کرد:

الف - به تثبیت و افزایش معلومات دانش‌آموزان کمک می‌کند، زیرا درسی که از روی کتاب گفته می‌شود ناچار بسیار محدود خواهد بود ولی داستانی که دربارهٔ آن گفته می‌شود مسلماً اطلاعات زیاد و گوناگونی را شامل خواهد شد و کودکان با میل و رغبت آنها را یاد خواهند گرفت.

ب - با طبیعت کودک همراهی کرده ماده و موضوع درس را برای او جالب و مرغوب می‌کند و موجب تحریک امیال طبیعی و عواطف دانش‌آموزان می‌شود.

ج - در درس، روح زندگی می‌دمد و آن را شوق انگیز و جذاب می‌کند.

د - بستگی میان معلم و دانش‌آموزان را بیشتر و نیرومند می‌کند و آموزش را با یک روح مهر و محبت متقابل میان ایشان توأم می‌سازد.

هدفهای داستان‌نگویی

در بحث از ارزشهای تربیتی داستان و داستان‌نگویی ملاحظه کردیم که یکی از عوامل ضروری تربیت، گفتن داستانهای برگزیده و مناسب به دانش آموزان است. حال می‌خواهیم ببینیم «داستان» در تعلیم و تربیت، چه هدفهایی را دنبال می‌کند زیرا هر فعالیت تربیتی، وقتی نتیجه مثبت خواهد داد که هدف آن روشن و آشکار باشد. داستان‌نگویی در آموزش و پرورش دارای سه هدف مهم است:

۱- شادی و لذت

چنانکه قبلاً اشاره کردیم داستان‌نگویی:

الف - هنر زیبایی است و هر هنر، سرانجام، در هنرمند و تماشاگر یا شنونده، شادی ایجاد می‌کند.

ب - در عین حال، نظر عالی نسبت به زندگی پاک و نشاط انگیز در ایشان تولید می‌کند.
ج - داستان و داستان‌نگویی، روحیه را تهذیب و عاطفه زیبا دوستی کودکان را تغذیه می‌کند.
د - داستان، بستگی میان معلم و دانش آموزان را بیشتر و بهتر می‌کند و علاقه ایشان را به معلم و مدرسه افزایش می‌دهد و بدین ترتیب، اساس آموزش، مهر و محبت می‌شود نه ترس. چه بسا ممکن است داستان‌نگویی، کودکان کم‌رو را تحریک کند و آنان را مردان و زنان مشهور جهان گرداند.

۲- تهذیب اخلاق

الف - داستان، سجایا و خصایل پسندیده را در کودک پرورش می‌دهد و او را به حسن سلوک، پاکدامنی، صداقت و اخلاص ترغیب می‌نماید که این خود بهترین روش غیر مستقیم برای تکوین اخلاق صحیح و عالی می‌باشد.
ب - داستان‌نگویی و افسانه‌سرایی فرصتی است که دانش آموزان عقل خود را بکار می‌اندازند و عقاید و نظرهای خود را درباره رفتار و اعمال مردم اظهار می‌کنند.

۳- تهذیب ذهنی

الف - داستان، دانش آموزان را به عادت بر دقت ارادی و دنبال کردن یک سلسله حوادث مربوط به هم، که به یک نتیجه منجر می‌شوند، کمک می‌کند.
ب - قالبی است که بیشتر حقایق علمی در آن ریخته می‌شوند و ادراک و فهم آنها برای دانش-آموزان آسان می‌شود.

ج- در داستانگویی، مجال و سعی برای مطالعه و گسترش زبان و یادگیری الفاظ و عبارتهای متعدد و گوناگون وجود دارد و بدان وسیله می توان خردسالان را به محبت و علاقه به مطالعه متمایل ساخت.

د- میدان خیال کودکان را گسترش داده موجب تهذیب آن و هوشیاری ایشان می شود.

ه- علاوه بر محاسن مذکور، داستان خود یکی از بهترین وسایل توضیح درس است.

داستان و مدرسه

کودکستان یا دبستان نخستین مرکز آموزش و پرورش رسمی و مستقیم برای کودک است و اساس هر نوع آموزش و پرورش در آنها پی ریزی می شود و بیش از هر عامل دیگر در کودک تأثیر دارد. از نظر آموزش و پرورش، مدرسه، در قبال سایر مؤسسات آموزشی، سه وظیفه عمده زیر را به عهده دارد:

۱- مدرسه وسیله تکمیل است. نخستین وظیفه مدرسه تکمیل کارهای تربیتی سایر مؤسسات است که در درجه اول خانه را شامل می شود. مدرسه، اگر چه یک مؤسسه تربیتی اختصاصی است، ولی سبب نمی شود که خانه و خانواده خاصیت تربیتی خود را از دست بدهد یا از مسئولیت آن کاسته شود بلکه محافظ آن می باشد که در صورت لزوم، دست یاری به سوی مدرسه دراز کند تا هر دو به کمک یکدیگر به تربیت کودک پردازند که در غیر این صورت، تربیت صحیح امکان پذیر نخواهد بود.

۲- مدرسه وسیله تصحیح است. وظیفه دوم مدرسه، تصحیح خطاها و اشتباهاتی است که سایر مؤسسات تربیتی مرتکب می شوند بدین معنا که نقص آنها را تلافی و خلاء آنها را پر کند. مثلاً هرگاه کودکی در خانه به کردارهای زشتی عادت کرده است مدرسه باید به تبدیل آنها به عاداتی پسندیده بکوشد. همچنین، اگر در سالن سینما فکر اجتماعی نادرستی پیدا کرده است مدرسه باید او را به راه درست راهنمایی کند. هرگاه از خرافات و موهومات روزنامه ها، مجله ها و رادیو و تلویزیون متأثر شده است وظیفه مدرسه است که او را با سلاح علم و فکر درست، مجهز کند تا از شر این اوهام خلاص شود.

۳- مدرسه وسیله تنظیم و تربیت است. وظیفه مدرسه است که کوششها و فعالیتهای سایر مؤسسات تربیتی را درباره کودک، منظم و مرتب گرداند و همواره با آنها در ارتباط باشد تا آنها را به بهترین روشهای تربیتی، راهنمایی کند و از هیچگونه همکاری با آنها دریغ نرزد. از طرف دیگر، مدرسه به قدر امکان، تجاری را که دانش آموزان از منابع گوناگون و در اوقات و احوال مختلف کسب می کنند مورد استفاده قرار می دهد و در مربوط ساختن آنها به یکدیگر و ایجاد یک وحدت منظم می کوشد. ناگفته نماند که تجارب آموخته دانش آموزان وقتی مفید خواهند بود که با یکدیگر و با زندگی روزانه ایشان ارتباط پیدا کنند.

پس وظیفه مدرسه است که آثار ناشایست محیطهای دیگر را در کودک اعم از بدنی، روانی، ذهنی و اخلاقی از میان بردارد و آثار شایسته را جانشین آنها بکند. مریبان باید همیشه این حقیقت را

در نظر داشته باشند که مدرسه راهرو یا دالان برای زندگی نیست بلکه اتاق زندگی است. از این رو، مشکلات مدارس ابتدایی بیش از مدارس متوسطه است.

هر داستان شامل: فکر، نتیجه، خیال، روش و زبان است که هر یک از آنها در تکوین و پرورش کودک تأثیر دارد و همین امر، ضرورت استفاده از داستان را در دبستان ایجاب می‌کند. همچنین، اهمیت لزوم انتخاب داستانهای خوب و مطلوب و چگونگی گفتن آنها را به کودکان آشکار می‌سازد بنابراین، داستانگویی در دبستان، یک مسأله تربیتی است.

چنانکه قبلاً گفتیم کودک در کودکیستان یا سالهای اول دبستان نمی‌تواند شخصاً داستانی را بخواند و از آن لذت برد بنابراین، معلم خودش باید بگوید یا بخواند. در داستانگویی، زیبایی دیگری وجود دارد و آن زیبایی تعبیر است که خود، هنری محسوب می‌شود و بر زیبایی و ارزش داستان می‌افزاید و حیات تازه‌ای بدان می‌بخشد و شنونده بیشتر لذت می‌برد. این حالت را می‌توان در کودکانی مشاهده کرد که ساکت و آرام نشسته به داستانهای رادیو یا مادران بزرگ خود گوش می‌دهند و گاهی خواب و خوراک را نیز فراموش می‌کنند.

از طرف دیگر، همینکه دانش آموز، داستان شنیده را بازگویی می‌کند یا به پرسشها پاسخ می‌دهد تعبیر افکار را به زبان خود تمرین می‌کند در این هنگام معلم می‌تواند این افکار را مرتب و اصلاح کند و مقدار داستانی را که دانش آموز به خاطر نگاه داشته است بداند و نیز به اصلاح زبان و روش بپردازد و شجاعت در بیان خاطرات و افکار را در کودک پرورش می‌دهد.

خلاصه، چنانکه قبلاً گفته شد، به وسیله داستانگویی و افسانه‌سرایی می‌توان بیشتر خصایص اخلاقی و عاداتی پسندیده را در کودک ایجاد کرد.

مراحل و انواع و صفات داستان

مراحل داستان

هر داستان و افسانه‌ای وقتی مفید و مؤثر خواهد بود که:

- ۱- آغاز خوش و شوق انگیز داشته باشد تا توجه و رغبت کودکان را به آنچه می‌شنوند برانگیزد و نیز کوتاه باشد.
- ۲- وقایع آن دارای توالی طبیعی بوده با زمان پیش بروند.
- ۳- همین وقایع باید به همدیگر مربوط باشند و به تدریج و منظم پیش بروند تا به «عقد و گرهی» برسند، که در آن توجه و دقت به آخرین درجه خود برسد.
- ۴- سرانجام، پایان داستان است که باید شنندگان متوجه شوند که داستان پایان می‌یابد و

«عقد و گره» موجود قریباً کشف و حل می‌شود و هر اندازه این «حل»، غیر منتظره باشد و به خاطری خطور نکند در شنونده مؤثرتر شده بیشتر و بهتر در یادش می‌ماند.

انواع داستان

داستانهایی را که ممکن است به دانش آموزان گفت می‌توان به هفت نوع تقسیم کرد از این

قرار:

۱- داستانهای واقعی: حوادث اینگونه داستانها را از محیط کودک می‌گیرند و بتدریج آنها را گسترده تر می‌نمایند و گاهی از حوادث تاریخ استفاده می‌کنند. داستانهای واقعی فرصتی خواهند بود که کودک اخلاق و کردار و عاداتهای مطلوب پیدا کند زیرا تلاش خواهد کرد که از قهرمان داستان تقلید نماید.

۲- داستانهای خیالی: عبارت از داستانهای خیالی هستند که از شخصیتهای فرضی و اعمال غیر واقعی ترکیب یافته‌اند. جنبه تحریکی داستانهای خیالی صحنه‌های عجیب و غریب آنهاست مانند داستان‌های هزار و یک شب. در اینگونه داستانها نباید شخصیتهای ترسناک و وحشت انگیز باشند و کودکان را به اضطراب و ترس دچار کنند.

۳- داستانهای رمزی (سمبولیک): داستانهایی هستند که اشکال زندگی را به صورتهای رمزی نشان می‌دهند و بازگو می‌کنند و حوادث آنها معمولاً به زبان حیوانات و پرنده‌گان مختلف بیان می‌شوند مانند داستانهای کلیله و دمنه. اینگونه داستانها بیشتر مورد علاقه کودکان هستند زیرا معانی دور از ذهن بچه و افکار عمیق در آنها وجود ندارد.

۴- داستانهای قهرمانی: داستانهای مربوط به اکتشافات، گردشهای علمی، امثال آنها را گویند که صفات شجاعت و شهامت و قهرمانی را بطور غیر مستقیم تعریف و تحسین می‌نمایند و از فرهنگها و ارزشهای اخلاقی و تشویق فضیلتها حکایت می‌کنند.

۵- داستانهای فکاهی: هدف اینگونه داستانها ایجاد دلخوشی و نشاط و رفع خستگی در خواننده یا شنونده است. داستانهای فکاهی دارای اثر تهذیبی خوبی هستند زیرا کردار مطلوب را نمی‌توان از طریق پند و اندرز یا موعظه جدی ایجاد کرد و اوضاع و احوال فکاهی بیش از نصایح در ایجاد کردار مطلوب مؤثرند.

۶- داستانهای اجتماعی: اینگونه داستانها محتوی مسائل و مشکلات اجتماعی هستند و گاهی نیز یکی از محیطهای اجتماع را توضیح می‌دهند. داستانهای اجتماعی به تربیت و گسترش جنبه‌های عاطفی توجه دارند و ارزشهای انسانی را تأکید می‌کنند مانند محبت، فداکاری، همکاری، و.... در همه این داستانها، اجتماعات برتر و مطلوب منعکس می‌شوند.

۷- داستانهای تاریخی: حوادث و شخصیتهای آنها از تاریخ گرفته می‌شوند و گاهی درباره

قهرمانی دور می‌زنند که حوادث را بوجود می‌آورد، گاهی نیز از یک حادثه تاریخی معینی حکایت می‌کنند و شخصیت‌های داستان در همین حادثه بازی می‌کنند.



هر کدام از انواع مذکور داستانها برای سن یا کلاس معینی مناسب است مثلا داستانهای خیالی برای کودکان خردسال مناسبترند در صورتی که داستانهای بزرگسالان باید دور از موضوعهای خیالی باشند.

صفات یک داستان خوب

هر نوع داستان وقتی برای کودکان، جالب و مفید خواهد شد که:

۱- حوادث آن مسلسل و به یکدیگر مربوط باشند، هر حادثه‌ای به دنبال حادثه دیگر بیاید و رابطه آنها قطع نشود که در این صورت، خسته کننده بوده تصورات شنونده را درباره آنها از هم دیگر می‌گسلد.

۲- دارای یک نوع «وحدت» آشکاری باشد که تمام حوادث آن را به همدیگر مربوط کند.

۳- بیشتر حوادث آن در اطراف حرکت و فعالیت دور بزند و کودک را به آنها متوجه گرداند.

۴- درشنونده، صورتهای ذهنی قوی ایجاد کند. ایجاد این صورتهای در ذهن کودک وقتی ممکن است که عناصر آنها برای او مانوس بوده یا به آنچه می‌شناسد مربوط باشند به همین سبب، باید عناصر آنها همگی «ساده» بوده به زبان ساده نیز گفته شوند تا کودک به فهم و تقلید آنها قادر باشد.

۵- با این همه، باید عناصر نامبرده دارای یک نوع غرابت و غیر مانوسی بوده اعجاب کودکان را برانگیزد.

۶- چون کودکان بیشتر به محسوسات توجه دارند از این رو، باید تمام داستان درباره امور و مسائلی باشد که احساس آنها برای کودکان ممکن است نه امور معقول و معنوی که از فکر آنان دورند.

۷- این نیرو را داشته باشد که خاطرات، افکار، اطلاعات و تجارب مفید را به کودکان الهام کند و تجارب تازه‌ای در اختیار آنها بگذارد.

۸- کودکان خردسال داستانی را دوست می‌دارند که دارای عبارات مکرر باشد که در موارد و جاهای مختلف داستان آورده شوند و نقل و بیان آنها با یک نوع آهنگ و وحدت موسیقی همراه باشد.

۹- دارای رنگ عاطفی باشد و هیجانهای پراکنده‌ای را در شنونده برانگیزد، بدین معنا که کودک در آن، شادی یا خشم یا اندوه و یا خوشبختی و جز آن احساس کند.

۱۰- از مهمترین صفات داستان خوب و پسندیده این است که یک هدف اخلاقی داشته باشد اگر چه این هدف باید ضمنی بوده به طور صریح برای دانش آموزان آشکار نباشد.

۱۱- بازمانی که برای گفتن یا خواندن آن اختصاص داده شده است متناسب باشد بدین معنا که

وقتی برای کمک به درس روخوانی از آن استفاده می‌شود باید کوتاه باشد و اگر برای خواندن آزاد است طولانی بودنش اشکال نخواهد داشت.

داستان‌گویی

هنر داستان‌گویی متأسفانه در مدارس ما مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته است و حتی بیشتر معلمان داستان گفتن را برای خود تنگ و حقارت و برای دانش آموزان وسیله اتلاف وقت می‌پندارند غافل از اینکه همین داستان‌گویی، علاوه بر فواید و ارزشهای تربیتی فراوان، که به بعضی از آنها اشاره کردیم، به معلم کمک می‌کند که میراث ادبی فرهنگی جامعه خود را به آیندگان انتقال دهد.

اشای هر داستان سه چیز اساسی را شامل می‌شود:

۱- فکری که داستان متضمن آن است، جنبه روانی موجود در آن، تناسب آن با خواننده یا شنونده اش، و درازی و کوتاهی داستان.

۲- ترتیب و تنظیم عناصر فکر.

۳- زبان و روش و قالبی که فکر با آن تعبیر می‌شود.

سه امر: فکر، ترتیب و زبان و روش آن عوامل اساسی هر قطعه هنری در موسیقی یا آواز یا نقاشی بشمار می‌روند چنانکه مثلاً فکری مانند «فداکاری» یا «دفاع از شرف» را می‌توان به صورت رسم، نقاشی و یا مجسمه تعبیر کرد و نیز ممکن است همان فکر را از راه داستان بیان نمود. حوادثی که این فکر متضمن است و شخصیتهای آن و نقشی که این شخصیتها بازی می‌کنند عناصر آن داستان بشمار می‌روند و عبارتی را که این داستان بدان تألیف و تعبیر می‌شود زبان و روش نامند. اینک به شرح هر یک از عناصر یا پایه‌های مذکور می‌پردازیم:

۱- فکر

تقریباً می‌توان گفت که توانایی داستان‌گویی یک موهبت طبیعی است که با شخص زاییده می‌شود و کسب آن با تمرین و ممارست، در صورت نبودن، غیر ممکن است. همان طوری که موهبت و قریحه موسیقی یا شاعری را نمی‌توان کسب کرد هر قدر هم شخص به آنها علاقه‌مند باشد. لیکن این نیز روشن است که تنها موهبت در بهتر کردن هر نوع هنر کافی نیست بلکه به یک نوع تربیت و راهنمایی نیاز دارد تا با ذوق و میل افراد گوناگون سازگار باشد. روی همین اصل، دانشمندان آموزش و پرورش انواع داستانها را از حیث فکر، مورد مطالعه قرار داده‌اند تا ببینند در هر مرحله از مراحل رشد عقلی و عاطفی کودک، چه نوع داستانی با او سازگار است. از مطالعات و تجارب این دانشمندان، اگر چه هنوز اتفاق نظر کامل ندارند، می‌توان مراحل و دوره‌ها را به اجمال چنین تعیین کرد:

۱- مرحله واقعی محدود به محیط

۲- مرحله خیال آزاد

۳- مرحله ماجراجویی و قهرمانی

۴- مرحله عشق

۵- مرحله ایده آلی

البته نباید این مراحل را از حیث زمان کاملاً از یکدیگر مستقل دانست بلکه میان آنها همواره تداخل زمانی وجود دارد. همچنین، مدت این مراحل میان پسران و دختران، ملتها و افراد فرق می‌کند و میل فرد به یک نوع داستان با مرحله رشد او متناسب است که گاهی با او تا مرحله بعدی ادامه می‌یابد اگر چه این میل از لحاظ قوت و ضعف اختلاف پیدا می‌کند. اینکه هر یک از مراحل نامبرده را شرح می‌دهیم:

۱- مرحله واقعی محدوده به محیط، که تقریباً از سه تا پنج سالگی است کودک در این مرحله معمولاً راه می‌رود، عضلات خود را حرکت می‌دهد، و حواس خود را برای آزمایش محیط محدود به خانه، باغچه، خیابان و مدرسه، اگر برود، بکار می‌برد. حیوانات و نباتات را در اطرافش می‌بیند که حرکت می‌کنند و خصایص مشخصی دارند، رنگهایشان گاهی شبیه به هم و گاهی مختلف است، و صداهای گوناگون دارند. همچنین، افراد خانواده‌اش را با مشخصات گوناگون آنان مانند والدین، برادران، خواهران... مشاهده می‌کند و ارتباط ایشان را با یکدیگر در می‌یابد. با کودکان همسال یا کمی بزرگتر از خود ارتباط برقرار می‌کند و دوست می‌شود بطور کلی کودک در این مرحله به کشف محیط محدود خودش می‌پردازد.

از این رو، مناسب‌ترین داستانها برای کودک در این مرحله، داستانی است که دارای شخصیت‌های مأنوسی از حیوانات، نباتات و حوادثی از آنها، یا شخصیت‌های بشری مألوف برای او مانند مادر، پدر، و کودکان خردسال مثل خودش باشند، و هر یک از این شخصیتها نیز باید یک عده صفات بدنی، که ادراک آنها برای کودکان آسان است، داشته باشد مانند جوجه قرمز، دختر گیسو طلایی و پیرمرد ریش سفید، همچنین، این شخصیتها، حتی جمادشان، باید گویاو دارای صدا و حرکات باشند زیرا دادن صفات حرکت، تکلم و رنگهای براق و درخشنده به این شخصیتها میل کودک را به کنجکاوی ارضا می‌کند چه کودک در این سن به این اعتقاد وهمی و خیالی، که بیجان سخن می‌گوید، مایل است. چون مدت دقت کودک در این مرحله کوتاه است باید داستان نیز کوتاه باشد و حوادث آن به سرعت اتفاق افتند و بگذرند.

در نیمه این مرحله، رشد خیال کودک آغاز و به تدریج قوی می‌شود، لکن خیال او به اشیای موجود در محیطش محدود است چنانکه چوب یا بالش را اسب یا کشتی تصور می‌کند و سوارشان می‌شود و عروسک و اسباب بازیها را کودکانی مانند خودش می‌پندارد و به آنها محبت یا خشم می‌کند. به همین سبب از شنیدن داستانهای خیالی، که شخصیتهای خرافی دارند، لذت می‌برند و چیزهای

حقیقی را در زندگی واقعی از آنها می‌شناسد. این نیروی خیال تا مرحله دوم که در حقیقت مرحله خیال آزاد است ادامه دارد.

در این مرحله، امیال کودکان همانند یکدیگرند بنابراین داستانهای کودکان در میان تمام ملتها تقریباً شباهت زیادی دارند جز اینکه در انتخاب داستان باید محیط و اختلافات آن از گزوهی به گزوه دیگر و شهر و ده رعایت شود.

از عیبهای شایع در داستانهای این مرحله، این است که فکر ترسناکی در آنها باشد مثلاً کودکانی کشته شده یا بدون خوراک در تاریکیها زندانی شوند. خانه و مدرسه باید از گفتن این نوع داستانها جداً خودداری کنند.

۲- مرحله خیال آزاد. این مرحله تقریباً از پنج تا هشت یا نه سالگی است و کودک مرحله آشنایی به محیط محدود و محسوس در خانه و خیابان را گذرانده است. چنانکه می‌داند سگ گاز می‌گیرد، زنبور نیش می‌زند، گربه چنگ می‌اندازد گاو ماده قرمز رنگ، شیر سفید رنگ می‌دهد، آتش می‌سوزاند و.... لکن علاقه‌مند و مشتاق است که چیزهای دیگری غیر از پدیدارهای طبیعی واقعی را که شخصاً تجربه کرده است، و چیزهایی که برایش مأنوس هستند خیال کند. به همین سبب، به خیال آزاد، متمایل می‌شود که در آن فرشتگان، جنهای عجیب، جادوگران، و سایر شخصیت‌های غریب و شگفت‌انگیزی، که داستان خیالی متضمن است، ظاهر می‌شوند مانند داستانهای هزارو یک شب و افسانه‌های ملی.

غالباً کودکان وقتی این نوع داستانها را می‌شنوند مبهوت و حیران می‌شوند اگر چه از آنها لذت می‌برند، و می‌پرسند: آیا واقعاً این داستان اتفاق افتاده است؟ جواب داستانگو باید این باشد: نه، آن فقط یک قصه است و مردم در گذشته آن را تصدیق می‌کردند. بدین ترتیب، کودکان به شنیدن این نوع داستانها عادت می‌کنند و خیالی بودن آنها را می‌فهمند و هنگام شنیدنشان دیگر علامت تصدیق نشان نمی‌دهند.

۳- مرحله ماجراجویی و قهرمانی. این دوره از هشت تا دوازده یا نه تا سیزده سالگی و بعد از آن ادامه دارد. کودک در این مرحله تا اندازه‌ای از امور خیالی هیجانی منصرف شده به حقیقت متمایل می‌شود. میل به کشتار و علاقه به سلطه به شدت در او ظاهر می‌شود چنانکه از درخت و دیوار بالا می‌رود، به باغ و مزرعه دیگران تجاوز کرده میوه‌هایش را می‌دزد، مدرسه را برای ماجراجویی کردن با همکلاسانش ترک می‌کند، در بازیهای که مستلزم رقابت و شجاعت است شرکت می‌کند و گروهها و تیمهایی برای مبارزه و حمله بر گروه دیگر تشکیل می‌دهد. به همین سبب، این مرحله را مرحله «ماجراجویی و قهرمانی» نامیده‌اند.

داستانهای مورد علاقه کودک در این مرحله، داستانهای هستند که با امیال او سازگار باشند و موضوعهای آنها از مخاطرات، ماجراجوییها، شجاعت، سختگیری، در معرض هلاک قرار گرفتن، و داستانهای پلیسی تشکیل شوند. اغلب این داستانها هدفهای ناپسندیده‌ای را دنبال می‌کنند شامل حوادثی هستند که خواننده یا شنونده را به تهور، دزدی و ماجراجویی احمقانه تحریک می‌کنند. در همین

سن و بعد از آن است که نوجوان علیه نظام موجود جامعه قیام می کند و خانواده اش را ترک می گوید و به همسالان خود می پیوندد که او را بر این کارش تشجیع می کنند، و به علت تأثر از این نوع داستانهای که می خواند یا می شنود به ماجراجویی و دعوا و جدال و انحراف خود اطمینان پیدا می کند. از این رو، در انتخاب فکر داستان باید نهایت احتیاط را بکار برد و داستانهای را برگزید که هدفهای پسندیده و قابل احترام دارند مانند داستانهای جهانگردان، مخترعان و مکشفان و...

۴- مرحله عشق. این دوره تقریباً از دوازده تا هیجده سالگی یا بعد از آن است و در دختران زودتر آغاز می شود. این مرحله، دوره انتقال از یک حال به حال مغایر آن است. بدین معنا که دوران کودکی تقریباً پایان می یابد و مرحله مردی و زنی مستقل شروع می شود. در این مرحله، صفات زیر در فرد مشاهده می شوند:

شدت یافتن میل اجتماعی

ظهور میل جنسی

اضطرابهای عاطفی

دارا شدن نظریات فلسفی نسبت به زندگی

تفکر دینی و مذهبی

احتیاج به تکوین عقیده ای درباره زندگی

در این مرحله، همان خصایص دوره سابق (ماجراجویی و قهرمانی) ادامه دارد و نوجوان عاشق همان داستانهای قهرمانی می شود که در بالا اشاره کردیم.

فرد در این مرحله، به انواع داستانهای هیجانی، قهرمانی، جاسوسی، داستانهای درباره حوادث روابط جنسی، و داستانهای متمایل می شود که رغبتهای اجتماعی در آنها ارضا می شوند مانند موفقیت در فعالیتهای اقتصادی، و رسیدن به درجه پیشوایی و سرپرستی.

چون در این مرحله، چنانکه گفتیم، میل جنسی به شدت ظهور می کند بنابراین نوجوان به خواندن کتابها و نوشته هایی علاقه مند می شود که به عشق و عاشقی مربوط باشد، و نمی توان او را از خواندن آنها بازداشت زیرا اگر از بزرگترانش نیز قید داشته باشد در خلوت به مطالعه آنها خواهد پرداخت و چون جلوگیری مستقیم نوجوانان از مطالعه این نوع مطالب، دشوار بلکه غیر ممکن است بنابراین باید آن نوع داستانها و کتابها را در اختیارشان گذاشت که از ارتباطهای درست و معقول میان دختر و پسر حاکی است و عفت و پاکدامنی را در ایشان تقویت می کند و حقایق و مسائل زناشویی درست و مشروع را برای آنان روشن می نماید. به بیان دیگر، هدف این نوع کتابها و نوشته ها باید این باشد که نوجوانان را اعم از پسران و دختران به سوی زندگی زناشویی بهتر و سالم رهبری کند نه اینکه میل جنسی ایشان ارضا شود.

۵- مرحله ایده آلی. این مرحله که از هیجده یا نوزده سالگی آغاز می شود و ادامه پیدا می کند مرحله نضج و کمال عقلی و اجتماعی دختر و پسر است. در این مرحله است که شخص به یک عده

اصول و مبادی اجتماعی اخلاقی و سیاسی، درست یا نادرست، معتقد می‌شود و امیال و نظرات خود را درباره زندگی آشکار می‌سازد و نسبت به محیط اجتماعی و امور مربوط به زندگی خودش صاحب نظر می‌شود. نوجوان در این دوره از احتیاجات جنسی خود متأثر می‌گردد. زندگی انسان در این مرحله بسیار پیچیده است و به همین سبب، تعیین نوع داستان مورد علاقه نوجوان دشوار است زیرا مطالعه، شغل، فعالیت اجتماعی او در زندگی، امیال، میزان معلومات، دوستان و خانواده اش همگی در انتخاب داستان مؤثرند ولی همان طوری که بالاتر گفته شد عقل نوجوان در این دوره نضج و کمال پیدا می‌کند و او دارای ایده آل اخلاقی یا اجتماعی می‌شود بنابراین، مناسب ترین داستانها برای او داستانی است که به تقویت و پرورش ایده آلهای او کمک کند.

۲- تنظیم و ترتیب عناصر داستان

عناصر داستان همان حوادث و وقایعی هستند که داستان از آنها حکایت می‌کند و در این عناصر، شخصیتها و گفتگوهای موجودند که میان آنها انجام می‌گیرند و هم دارای روحی است که بر این شخصیتها حکمفرمایی کرده، ارتباط میان آنها را تعیین می‌کند. تمام این عناصر برای آشکار ساختن فکری می‌کوشند که این داستان به خاطر آن بوجود آمده است.

هر داستان چنانکه قبلاً هم گفته شد در سه مرحله بیان می‌شود: مقدمه، عقده یا گره، و حل. مقدمه، یک پیشگفتار کوتاه درباره فکری است که در داستان گنجانده شده است و مدخلی است که خواننده را به آنچه بعداً خواهد آمد متوجه می‌سازد مانند عنوان کتاب و ورودگاه خانه، سپس حوادث و وقایع بیان می‌شوند. عقده یا گره همان مشکلی است که اثنای داستان می‌آید و نیازمند حل است، یا آن حالت و وضع غامض و مبهمی است که به تفسیر احتیاج دارد. همین عقده است که شنونده یا خواننده را به کشف و معرفت آنچه بعداً خواهد آمد راغب می‌کند. دقت شنونده را جلب و به فکر کردن درباره حل آن، یا تفسیر اوضاع حالات غامض بر می‌انگیزد. خواننده در اثنای خواندن یا شنیدن حوادث عقده یا عقده‌ها به حد اعلای فعالیت ذهنی خود می‌رسد. سپس مرحله حل پیش می‌آید و شنونده یا خواننده احساس راحت و آرامش می‌کند و به پایان حوادث متوجه می‌شود.

گاهی ممکن است عقده حل شود لکن وضع شخصیتها همان طور در ذهن کودکان نامعلوم و مبهم بماند. به همین سبب، بعد از گفتن داستان باید وضع و پایان کار شخصیتهای داستان را برای کودکان روشن کند مثلاً داستانگو بگوید: «... پس از آن، پدر و مادر و فرزندان مدت زیادی در آرامش و سعادت به زندگی خود ادامه دادند» یا: «... صاحب پسران و دختران شده روزگار درازی عمر کردند.» ولی بزرگسالان همینکه به نقطه حل داستان رسیدند دیگر به شناختن پایان کار و وضع نهایی شخصیتهای آن اظهار علاقه نمی‌کنند زیرا می‌فهمند که موضوع، قصه‌ای بیش نیست.

در تشکیل و آماده ساختن مراحل سه گانه داستان باید قواعد عمومی زیر را رعایت کرد:

الف - تعادل و توازن میان مراحل داستان. به این معنا که گوینده داستان نباید مقدمه را زیاد طول دهد که صبر و تحمل کودک در همان آغاز داستان از بین می‌رود. همچنین، باید در بیان عقده، مبالغه نکرده حوادث داستان را طولانی نکند و حل عقده را هنگامی که به سرعت رهایی و خلاص نیازمند است به تأخیر نیندازد.

ب - حفظ وحدت فنی داستان و رابطه عناصر آن. وحدت در یک داستان به هیکل استخوانی بدن شباهت دارد و داستانگو نباید از حدود این وحدت خارج شود. عیب بزرگ کتاب «کلیله و دمنه» همین است که هر داستانش به رشته‌های زیاد منشعب می‌شود بطوری که خواننده داستان وقتی به پایان آن می‌رسد آغزش را فراموش می‌کند.

ج - طبیعی بودن شخصیت‌های داستان. شخصیت‌های داستان باید حالت و رفتار طبیعی داشته باشند بطوری که کردارها و گفتارهای آنها بر حقیقت داستان دلالت کنند و درکارهای یکی از شخصیت‌ها رفتاری که با حقیقت داستان متناقض باشد گنجانده نشود مگر هنگامی که نویسنده آن، علت‌های خاصی را منظور کرده باشد. بدین معنا که شخصیت یک پدر و مادر رفتارهای پدرا نه یا مادرا نه عرضه شود و شخصیت فرزندان، حقیقت فرزندان را نشان دهد.

داستان گاهی خرافی است و شخصیت‌های آن از جن و پری تشکیل می‌شوند، این نوع داستان‌ها که به انگلیسی «Fairy tale» (داستان پری) نامیده می‌شوند اگر چه خیالی هستند ولی باید شخصیت‌های آنها، زندگی طبیعی و واقعی را نشان دهند.

د - داستانگو نباید تمام حوادث را با عباراتی صریح و روشن بیان کند بلکه فقط به اشاره بگذرد. به خصوص هنگامی که داستان برای بزرگسالان گفته می‌شود تا خواننده یا شنونده برای شناختن معانی که در دنباله این اشاره‌ها می‌باشد مجال تفکر و تخیل پیدا کند که این خود برای شنونده و خواننده نشاط انگیز است.

ه - گفتگو میان شخصیت‌ها باید طبیعی و بی تناقض باشد یعنی آنچه را که مورد قبول است بیان کند به خصوص در داستان‌هایی که از واقعیت گرفته شده‌اند.

و - داستانگو در اثنای داستان به صورت واعظ جلوه گر نشود. بدین معنا که داستان به درس اخلاق مبدل نشود که در این صورت، ارزش خود را از دست می‌دهد. و اگر داستانی دارای نتیجه اخلاقی است باید این امر ضمنی باشد تا خواننده یا شنونده شخصاً و بدون احتیاج به تصریح، آن را دریابد.

ز - وقوع حوادث داستان باید تدریجی باشد، تا دقت خواننده یا شنونده در مدت نقل آنها محفوظ بماند و عالی‌ترین حدت و شدت دقت هنگام انتقال از عقده به حل است.

داستان زیر دگرگونی داستان را، نسبت به مرحله عقده، و رشد و تکامل دقت مخاطب همراه با این تطور و آگاه شدن او را به حل نشان می‌دهد.

«خانم تحصیل کرده‌ای با مهندسی که در یکی از شرکتها کار می‌کرد ازدواج کرد و مدتی با خوشی و سعادت با او زیست و در این مدت صاحب سه دختر شدند. بعداً در اثر پیش آمدی میان ایشان

اختلاف پیدا شد و کارشان به طلاق و جدایی کشید.

شوهر، همسر و سه دخترش را ترک گفت و رفت. زن برای اینکه معاش خود و فرزندانش را تأمین کند در اداره‌ای یکی از روزنامه‌های شهر خود استخدام شد و به نگهداری و تربیت دخترانش پرداخت.

روزگاری گذشت و دختران بزرگ شدند و سن یکی به ۱۸، دومی به ۱۴ و سومی به ۸ سال رسید. در این هنگام به فکر پدر خود افتادند و از مادرشان محل اقامت پدر و سبب اختلاف میان آن دو را پرسیدند. سرانجام خود را نیازمند دیدند که پدر را به خانواده برگردانند تا با آنها زندگی کند. پدر ایشان در این موقع در شهر دیگری ساکن بود ولی شرکی که او قبلاً در آنجا کار می‌کرد در همان شهر خانواده اش بود.

دختر بزرگ پیش مدیر شرکت رفت و به او متوسل شد تا پدر و مادر ایشان را آشتی دهد، او نیز قول داد این کار را بکند. مدیر شرکت برای اینکه برای این آشتی مقدمه چینی کند مهندس نامبرده را به مرکز شرکت یعنی شهری که خانواده او در آن سکونت داشت منتقل کرد. ولی مادر دختران در یکی از سفرهای مطبوعاتی خود با یک موسیقیدان آشنا شد و مایل بود که با او ازدواج کند.

مادر به خانه برگشت و خود را برای این ازدواج آماده ساخت و آن موسیقیدان را نیز به خانه اش خواند و با دخترانش آشنا کرد. دختران نیز چون به موسیقی علاقه داشتند شیفته او شدند و به او پیوستند. این بود جریان موسیقیدان و اما پدر ایشان به مرکز شرکت انتقال یافت و مشتاق برگشتن به سوی خانواده اش بود...»

اینجا ملاحظه می‌شود که داستان به مرحله عقد رسیده و خواننده یا شنونده منتظر است که نتیجه را بداند و واضح است که تمام دقت او به این نتیجه که همان حل باشد متوجه است.

۳- زبان و روش

منظور از زبان در اینجا الفاظ و غرض از روش و طریقه، ترکیبها هستند خواه حقیقی یا مجازی باشند. در بحث از فکر داستان گفتیم که گوینده یا نویسنده داستان باید فکری را برگزیند که باسن و رشد عقلی، خیالی، و اجتماعی خواننده یا شنونده آن داستان، متناسب باشد. همچنین، گوینده یا نویسنده داستان قبلاً باید این پرسش را از خود بکند: «این داستان را که خواهد خواند؟ و سطح و میزان زبان و روش او چگونه است؟ و آیا زبان و روشی را که من در داستان بکار می‌برم می‌فهمد؟»

پیدا است که آنچه برای افراد بزرگسال قابل فهم است خردسالان از فهمیدن آن عاجزند. بنابراین، کسی که می‌خواهد برای کودکان داستان بنویسد یا بگوید باید مدتی به تدریس کودکان اشتغال ورزد و با آنها زندگی کند و به زبان کودکی آشنا شود. گاهی ممکن است روش یک داستان اساساً بالاتر از سطح فهم کودکان باشد در این صورت معلم می‌تواند آن را به میزان فهم دانش آموزان خود ساده کند.

مثلاً می‌توان داستانهای کلیده و دمنه را به اسلوب و روش جدید و ساده درآورد بطوری که حتی کودکان خردسال نیز از خواندن یا شنیدن آنها لذت ببرند. یا می‌توان روش نامأنوس قابوسنامه را تغییر داد و برای کودکان قابل فهم کرد. بطور کلی یک داستان را می‌توان به روشهای گوناگون نوشت تا افرادی که آن داستان برای ایشان نوشته شده است به فهم آن قادر باشند.

باید دانست که کودک، چنانکه روان شناسی رشد ثابت کرده است، می‌تواند زبان یا طریقه بالاتر از زبان و روش خود را بفهمد بنابراین، منظور از ساده کردن یک داستان این نیست که به همان زبان محاوره ای کودک بیان شود بلکه داستان باید کمی بالاتر از زبان معمولی باشد تا به پیشرفت و بهتر شدن زبان و روش کودک نیز کمک کند. البته هنوز در زبان فارسی گام موثر و مبتنی بر تجربه در این قسمت برداشته نشده است و فرهنگی که زبان کودکان را معلوم کند نوشته نشده است چنانکه اکثر داستانهای که اخیراً زیرعنوانهای گوناگون برای کودکان ایرانی نوشته می‌شوند فقط برای عدد معدودی قابل فهم هستند.

۴- میانجیگری

منظور از میانجیگری یا وساطت در بحث از ادبیات کودکان، نقل یا گفتن داستان به شنونده است. داستانگویی - چنانکه قبلاً گفتیم - پیش از اینکه یک امر اکسایمی باشد یک هنر طبیعی است و همه از حیث مهارت داستانگویی برابر نیستند. لکن این وضع معلم را از اینکه بهتر داستان گفتن را یاد بگیرد باز نمی‌دارد.

میان خواندن و گفتن داستان فرق مهمی وجود دارد. بدین معنا وقتی گفتن یک داستان، ماهرانه و خوب انجام گیرد یک نوع روح تازه و قوی در آن می‌دمد و آن را برای شنونده، زنده و جاندار می‌سازد و هر شخصیتی از شخصیت‌های داستان را از لحاظ حرکات، عواطف، و صدا به شکل طبیعی و حقیقی نشان می‌دهد در صورتی که در خواندن یک داستان، حوادث به سرعت از مقابل ذهن شخص می‌گذرند، و گاهی حواس او جز بینایی اش، که افکار را به صورت سطرهای سیاه نقل می‌کند، به خواب می‌روند. به بیان دیگر، خواندن داستان مانند دیدن یک مجسمه است در صورتی که شنیدن نقل درست و فنی آن به دیدن خود شیء زنده می‌ماند. لکن هر نقل کردن نیز برتر از هر خواندن نیست زیرا گاهی زشت و بد نقل کردن یک داستان، زیبایی آن را از بین می‌برد.

داستانگو میان خود و شنوندگانش یک محیط مهر و محبت ایجاد می‌کند گویی دوست صمیمی ایشان است. زیرا او وضع و موقعیت میزبانی را به خود می‌گیرد که از مهمانان خود پذیرایی می‌کند. مهارت و قدرت داستانگو در گفتن و نقل داستان مؤثر است چنانکه یک داستان اگر به وسیله افراد مختلف گفته شود آثار گوناگونی در شنوندگان خواهد داشت و چه بسا دیده ایم که انسان وقتی یک داستان را از شخصی می‌شنود به قدری مجنوب و دلباخته طرز بیان او می‌شود که گویی پرنده ای بر سرش نشسته

است، در صورتی که اگر همان داستان را شخص دیگری بگوید آثار ملال و بی میلی از همان آغاز داستان بر چهره همان شنونده مشاهده می شود.

همچنین، میان داستانگویی که می شنویم و می بینیم، و داستانگویی که می شنویم و نمی بینیم فرق هست؟ اولی حرکت و تجسم را برصدا و آهنگ می افزاید و به همین سبب کودکان از داستانی بیشتر لذت می برند که هم بشنوند و هم گوینده اش را به چشم ببینند و به همین سبب داستانهای رادیویی به اندازه داستانهای تلویزیونی برای ایشان جالب و جاذب نخواهند بود.

خلاصه، معلم کلاسهای ابتدایی همان طوری که باید اصول آموزش و پرورش و روشهای تربیت و تدریس را یاد بگیرد درباره داستانگویی به کودکان نیز باید تمرین و ممارست داشته باشد و آن را یک امر زیاده سهل و ساده تصور نکند.

قواعد داستانگویی

۱- انتخاب داستان

چنانکه در پیش گفتیم مردم از لحاظ توانایی داستانگویی با یکدیگر اختلاف دارند. بدین معنا که بعضی جذاب و نشاط انگیز می گویند و عده دیگر ملال و خستگی ایجاد می کنند. این قدرت داستان گویی بر حسب نوع داستان نیز فرق می کند یعنی هر یک از مردم، نوع خاصی از داستانها را بهتر و جالب تر می سراید چنانکه گروهی، داستانهای فکاهی یا حیوانی، و برخی داستانهای جنایی را بهتر می گویند. تنها توصیه ما به داستانگو این خواهد بود که از میان داستانهای گوناگون، داستانی را برگزیند که بهتر می تواند بگوید، و ما نمی توانیم معلم را به بیشتر از این مقید کنیم زیرا او مجبور است که داستانهای متنوعی برای دانش آموزان خود انتخاب کند. برای اینکه معلمان را در انتخاب داستان کمک کنیم داستانهایی را برای نمونه در آخر کتاب می آوریم.

در بعضی از داستانها جنبه غم و اندوه و در برخی جنبه سرور و شادی بیشتر است و معلم باید داستان مناسب را که هنگام مطالعه در او سرور یا اندوه ایجاد می کند برگزیند زیرا حالت روانی خود داستانگو در نوع و گفتن داستان مؤثر است.

همچنین، معلم در انتخاب داستان باید شرایط و اوضاع مکانی و زمانی دانش آموزان را در نظر بگیرد. زیرا داستانی را که برای کودکان کلاس اول ابتدایی جالب و خوشایند است نمی توان به دانش آموزان کلاس سوم گفت. مثلاً داستان «سکینه و فرزندش»^۱ برای دانش آموزان کلاس اول جالب است چون شخصیتهای آن نزدیک به شخصیتهایی است که کودک در محیط خانه با آنها آشنا شده است و داستانهای وسط سال تحصیلی بهتر است درباره حوادث مربوط به مدرسه یا محیط خارج باشند.

مثلا اگر دانش آموزی بدون داشتن عنزموجه تأخیر کند معلم داستان «خجول تنبل» را بر می‌گزیند یا اگر دانش آموزی موشی به کلاس آورد یا از موش بحث و پرسشی کرد معلم داستان «شیروموش» را انتخاب می‌کند. به همین سبب، برای معلم ضروری است که تمام داستانها را قبلا بخواند. چون بعضی از داستانها خنده آور و برخی جدی و غم انگیز است بنابراین، معلم باید داستانهای متنوعی را میان آن دو دسته انتخاب کند تا دانش آموزان از شنیدن داستانهای یک نواخت، ملول و دلسرد نشوند.

۲- آماده کردن داستان پیش از ورود به کلاس

ممکن است بعضی از معلمان چنین تصور کنند که درس داستان درسی است که به آمادگی احتیاج ندارد و تنها شناختن حوادث و ترتیب داستانی کافی است. اما باید توجه داشت که: «هر دقیقه ای را که معلم در تفکر درباره داستان و آمادگی برای آن پیش از ورود به کلاس صرف می‌کند سبب می‌شود که داستان را به سهولت و مهارت بگوید و حوادث آن را بطور روشن و واضح به دانش آموزان عرضه نماید...»^۱

معلم بعد از اینکه داستانی را انتخاب کرد باید:

الف - تنها درجایی بنشیند و داستان انتخاب شده را به آرامی بخواند و به شناختن حوادث آن، تفصیل هر حادثه، ترتیب حوادث، ارتباط آنها با یکدیگر، همچنین شناختن محل عقده در داستان و چگونگی حل آن توجه و دقت کند.

ب - اگر آن داستان، راهنماییهای خاصی دارد آنها را بخواند.

ج - داستان را برای بار دوم بخواند تا ۱) ترتیب و نوع حوادث برایش ثابت و روشن شوند، ۲) شماره شخصیتهای داستان را بداند و ماهیت هر یک از آنها را بشناسد، ۳) و به انواع هیجانها و عواطف گوناگون موجود در داستان از قبیل: اندوه، شادی، خشم، استرحام، تعجب، استهزا، و... آشنا شود.

در این جا منظور از شخصیتها، هر انسان یا حیوانی است که در داستان نقشی را بازی می‌کند. چنانکه مثلا در داستان «روبا و خرگوش لجوج» سه شخصیت وجود دارند که عبارتند از: روباه، خرگوش سرسخت و لجوج، مادر خرگوش.

همچنین در دومین مطالعه داستان، معلم باید نقش شخصیتهای آن را با آرامی تقلید کند و از این نکته مهم نیز غافل نباشد که هنگام خواندن داستان برای بار دوم، مقابل هر عبارت آن، نوع هیجان و عاطفه مناسب آن را در کنار کتاب یا در یک کاغذ دیگر یادداشت کند. چنانکه مثلا در داستان «شیر و موش» وقتی به عبارت «آه ای ملعون تو جسارت می‌کنی و روی من راه می‌روی، جلو بیا و من باید ترا

بکشم» می‌رسد می‌تواند در کنارش کلمه «خشم» را یادداشت بکند، زیرا شیر در این حال، عصبانی است. مقابل عبارت «آیا تو با این حقارت و کوچکی خود، مرا کمک می‌کنی، در صورتی که من شاه این جنگل هستم و تمام حیوانات آن مطیع من هستند!!» معلم، کلمه «استهزا» را یادداشت می‌کند.

د- دفعه سوم معلم داستان را با صدای بلند بخواند گویانکه در کلاس نشسته و دانش آموزان در اطراف او گردآمده‌اند، و هر شخصیت از شخصیت‌های داستان را به همان صفت طبیعی آن در داستان مجسم نماید. اگر این دفعه در گفتن داستان، احساس موفقیت کرد دیگر به تمرین احتیاج ندارد و گرنه بار دیگر آن را تمرین کند، و اگر در قسمت خاصی مثلا در آوردن صدای یک حیوان، به تمرین نیازمند شد فقط به تمرین آن قسمت با صدای بلند اکتفا کند.

ه- همچنین، معلم باید پیش از رفتن به کلاس و گفتن داستان، بداند که چگونه دانش آموزان او باید داستان گفته شده را پس دهند. یا چه پرسشهایی از ایشان خواهد کرد. در این صورت لازم است که نوع سؤالات را نسبت به حوادث داستان قبلاً منظور یا یادداشت کند.

خلاصه معلم پیش از ورود به کلاس و آغاز داستان باید نکات زیر را رعایت کند:

الف- تمام حوادث داستان را به طور واضح و خوب بشناسد.

ب- ترتیب این حوادث، ارتباط آنها را با یکدیگر، محل عقده، و کیفیت حل آن را بداند.

ج- شخصیت‌های گوناگون داستان، و طبیعت هر شخصیت را مطالعه و تقلید کند.

د- به مظاهر گوناگون هیجان در داستان، آشنا باشد و بتواند آنها را به طور مؤثر عرضه کند.

ه- به حد کافی به تقلید صداهای حیوانات نامبرده در داستان قادر باشد به طوری که کودکان هر وقت آن صدا را شنیدند نوع حیوان را بشناسند.

و- وسایل معمولی را که برای توضیح داستان نیازمند است قبلاً آماده کند.

ز- درباره پرسشهایی که از دانش آموزان خواهد کرد و یا ایشان آنها را چگونه پس خواهند داد فکر کند.

ح- یادداشتهای لازم را برای گفتن داستان انتخاب شده، تهیه و آماده سازد.

۳- چگونگی نشستن دانش آموزان هنگام داستانگویی

انتظار معلم از دانش آموزانش این است که همگی با میل و رغبت خود یعنی به علت تحریک انگیزه درونی به داستان گوش دهند به طوری که داستان بر عقل و قلب آنان تسلط یابد و حوادث داستان را دنبال کنند و با قهرمانان آن زندگی کنند.

برای رسیدن به این هدف لازم نیست که دانش آموزان مانند ساعتهای دیکته و روخوانی به طرز خاصی بنشینند، بلکه مهم این است که بی اختیار و با طیب خاطر به داستان گوش فرا دهند. بدین جهت باید در کیفیت نشستن کاملاً آزاد باشند و بتوانند، هر وقت که مایل شدند، سر یا نیز بایستند. به طور کلی

در ساعت داستانگویی نباید کلاس حالت رسمی به خود بگیرد و معلم و دانش آموزان باید کاملاً وضع طبیعی و عادی داشته باشند.

باز هم باید به این نکته اشاره کنیم که ارتباط معلم با دانش آموزانش در حین داستانگویی باید کاملاً شبیه ارتباط میزبان و مهمانان باشد. بدین معنا که آنان را دوست بدارد و یک محیط مهر و محبت ایجاد کند. از این رو، لازم است که دانش آموزان نزدیک به معلم بنشینند که نزدیکی مکانی خود موجب ایجاد ارتباط و نزدیکی روانی می شود. به علاوه دانش آموزان را در شنیدن صدای معلم و مشاهده حرکات او کمک می کند. بنابراین، بهترین نوع جلسه داستانگویی آن است که به شکل نیم دایره یا شبیه آن باشد و معلم جایی قرار بگیرد که تمام دانش آموزان او را کاملاً ببینند.

۴- درک و دریافت

منظور از درک و دریافت (Receive) در بحث داستانگویی این است که دانش آموزان داستان گفته شده را بفهمند و به تصور آن، در اثنای گفتن، قادر باشند.

روان شناسی ثابت کرده است هر کلمه یا عبارتی را که انسان می شنود یا می خواند صورتهای معانی و حوادثی را در ذهن او بر می انگیزد که به اطلاعات و تجارب گذشته اش مربوطند. این صورتهای معانی و حوادث نیز از حیث وضوح و ترتیب برحسب اختلاف افراد و اطلاعاتشان فرق می کند و نیز چگونگی انگیزه هایی که معلم هنگام گفتن داستان بکار می برد، و تفاوت عقلی و خیالی دانش آموزان همگی در میزان مدتی که آن داستان به یاد خواهد ماند تأثیر می کنند.

علاقه و دقت دانش آموزان نسبت به داستان بیش از هر چیز به توانایی و مهارت در داستانگویی بستگی دارد، و چون دانش آموزان در این سن نمی توانند مدت زیادی دقت کنند یا به یک وضع بنشینند بنابراین زعایت نکات زیر ضروری بنظر می رسد:

الف - دقت دانش آموزان در اثنای داستانگویی غالباً دقت اجباری است که انگیزه آن، تأثیر ایشان از حوادث داستان و روش گفتن آن است و بقای این دقت به دست خود معلم است.

ب - برای دانش آموزان، چنانکه گفته شد، بسیار دشوار است که در تمام مدت گفتن داستان به یک وضع و حالت، و ساکت بنشینند بنابراین، معلم نباید از اینکه ایشان جای خود را تغییر می دهند ناراحت و نومید شود مگر هنگامی که این تغییر بیش از اندازه بوده موجب ملال دانش آموزان گردد که در این صورت معلم باید علت را جستجو کند.

ج - حوادث داستان باید مانند حلقه های زنجیر، به همدیگر متصل شوند و وحدت داستان را حفظ کنند و معلم نباید با امر و نهی به دانش آموزان، آنها را قطع کند.

د - دانش آموزان هنگام درک داستان خود را در جای شخصیت های آن تصور می کنند و با همین خیال و تصور، با معلمشان در سیر حوادث داستان شریک می شوند.

هـ - همچنین، در هیجانها و عواطف معلم هنگام گفتن داستان شرکت می کنند به خصوص اگر معلم بهتر بتواند آن حالات را منعکس نماید.

و - کودکان می توانند بعد از شنیدن داستان، تمام یا یک قسمت آن را به صورت جواب به پرسشهای معلم یا گفتن حوادث آن به وسیله تجسم و رسم و نقاشی پس دهند.

ز - چون معمولاً داستان به وسایل و لوازم نوشتن احتیاج ندارد بنابراین معلم می تواند، در صورت امکان، در هوای آزاد و خارج از کلاس به داستانگویی بپردازد.

محل داستان در جدول ساعات دروس

از آنچه گذشت اهمیت و ارزش داستان و داستانگویی در تربیت کودک واضح و روشن شد. یعنی اولیای آموزش و پرورش همان اندازه که به دروس رسمی دبستان توجه می کنند و برنامه هایی می نویسند به همان میزان بلکه بیشتر باید به مسأله «داستان و داستانگویی» در کودکان و دبستان دقت و توجه نمایند. باید ساعتهایی برای ماده داستان در برنامه فعالیتهای تربیتی کودکان و دبستان منظور کرد اگر چه معلم نباید به این ساعتها مقید باشد و هر وقت صلاح دید به داستانگویی بپردازد. چنانکه در درس تعلیمات دینی، می توان داستانهای دینی به کودکان گفت و در درس روخوانی نیز کودکان داستان هایی را می خوانند اگر چه کوتاه باشند. همچنین داستانگویی تنها به درس ادبیات یا تعلیمات دینی منحصر نیست بلکه در سایر درسها نیز می توان از داستانگویی کمک گرفت. چنانکه در درسهای رسم و کارهای دستی، معلم داستانی را می گوید و از دانش آموزان می خواهد که به وسیله رسم یا کارهای دستی آن داستان را تعبیر و مجسم نمایند. بنابراین، دانش آموزان فرصتهای زیادی دارند که می توانند داستانهای مناسبی بشنوند.

درباره زمان گفتن داستان، معلم باید به این نکته توجه کند که توانایی دانش آموز خردسال برای دقت به یک چیز به مدت طولانی، محدود است. اگر داستان، شوق انگیز و خوشایند باشد کودک مدت طولانی به آن گوش می دهد و اگر ناخوشایند و ملال انگیز باشد از آن منصرف و روگردان می شود. به طور کلی مدت گفتن داستان بهتر است در سالهای اول و دوم ابتدایی از پانزده دقیقه تجاوز نکند. گاهی ممکن است این مدت کاهش یافته به هشت دقیقه برسد. البته داستانی که کمتر از هشت دقیقه طول بکشد در نظر دانش آموزان، ارزش نخواهد داشت اگر چه دل انگیز باشد. بنابراین، می توان گفت که مدت داستانگویی باید میان هشت و پانزده دقیقه باشد.

در سالهای بعد می توان مدت داستانگویی را به بیست دقیقه رسانید. باید دانست تعیین مدت برای داستانگویی، الزامی نیست بلکه فقط باید ماهیت داستان، وضع و حالت دانش آموزان و میل یا نفرت ایشان نسبت به آن مورد توجه قرار گیرد.

از گفته های بالا می توان نتیجه گرفت که:

- ۱- معلم باید حداقل در هفته دو داستان بگوید.
- ۲- مدت گفتن داستان در سالهای اول و دوم ابتدایی از پانزده دقیقه تجاوز نکند و می توان آن را کم کرد.
- ۳- معلم می تواند بقیه مدت داستان را به تعبیر آن به وسیله دانش آموزان اختصاص دهد.

چگونه باید داستان گفت؟

تا اینجا درباره چگونگی داستان و تا اندازه ای شرایط داستانگو بحث کردیم و اینک به تفصیل درباره نکاتی که معلم هنگام گفتن داستان در کلاس باید رعایت کند بحث می کنیم:

۱- جای داستان سرایی. چنانکه گفتیم ضروری نیست داستان در کلاس درس گفته شود بلکه می توان در هر جایی که معلم صلاح بداند، اگر چه بیرون از کلاس هم باشد، به داستانگویی پرداخت و هر قدر در هوای آزاد و زیر سایه درختان یا کنار دیوار، داستانگویی انجام بگیرد بهتر و مؤثرتر خواهد بود زیرا دیگر اوضاع و احوال کلاس درس را نخواهد داشت که آزادی کودکان را کنترل کند.

۲- جلسه داستان. چنانکه در پیش گفتیم معلم پیش از اینکه آغاز به گفتن داستان کند باید دانش آموزان در جای مناسبی بنشینند. معلم نباید در آغاز داستان بنشیند، بلکه باید سر یا ایستاده سپس به سوی صندلی خود حرکت کند و بعد از کمی داستان گفتن، در جای خود بنشیند. همچنین لازم نیست که معلم در تمام مدت داستان بنشیند بلکه می تواند بایستد و حرکت کند و جای خود را به اقتضای حوادث داستان تغییر دهد.

۳- زبان داستان. سطح زبانی که داستان به آن گفته می شود، چنانکه گفتیم، باید کمی بالاتر از سطح زبان خود دانش آموزان باشد در حدی که بتوانند بفهمند. همچنین، معلم باید در انتای هر داستان، الفاظ و عبارتهایی را که کمی تازگی دارند ولی فهمیدنشان آسان است بکار ببرد، زیرا یکی از هدفهای داستانگویی گسترش دایره زبان کودک است.

۴- صدای معلم هنگام داستانگویی. قبلاً اشاره کردیم که هر داستانی متضمن مقدمه، حوادث، عقده و حل آن است. معلم باید مقدمه را با صدای آهسته آغاز کند سپس به تدریج بر شدت و ارتفاع صدا افزوده شود. بعداً بلندی و پایی و آهنگ داستان، بر حسب مناسباتی که حوادث داستان ایجاب می کنند، تغییر می یابد. هنگامی که معلم به عقده و حوادث داستان می رسد آنها را با صدایی عرضه می کند که دقت دانش آموزان تحریک و برای آگاهی به حل آماده می شوند.

دانشمندان آموزش و پرورش می گویند: نیروی دقت دانش آموزان نسبت به یک داستان به میزان دگرگونی و افزایش عقده های آن شدت می یابد. از این رو، معلم باید حوادث داستان را با صدای مؤثری بگوید تا دانش آموزان به لحظه حل عقده های آن آگاه شوند. هنگام پایان یافتن داستان، معلم باید

صدایش را طوری تغییر دهد که دانش آموزان از عبارات و آهنگ صدای او پایان پذیری داستان را دریابند.

۵- نشان دادن شخصیتها به صورت حقیقی. در بحث آماده کردن داستان پیش از رفتن به کلاس گفتیم که معلم باید شخصیتهای داستان را مطالعه کند تا بتواند آنها را به صورت و مظهر حقیقی شان به دانش آموزان عرضه کند. بدین جهت معلم باید حوادث داستان را با توضیح عملی و بدون اضطراب و تردید بگوید یعنی خود همان عمل را انجام دهد که شخصیتهای داستانش انجام داده اند، زیرا این صورت عملی، معنایی را که دانش آموزان از شنیدن عبارتی تصور می کنند، محسوس تر می نماید. تفاوت معلمان در گفتن داستان بیشتر به همین جنبه مربوط است یعنی بعضی از ایشان بهتر می توانند شخصیتهای داستان را ظاهر سازند گویی خود آنها حاضرند در نتیجه جلسه داستان بسیار جالب و جاذب می شود. برعکس، بعضی دیگر این توانایی را ندارند و نمی توانند دقت و علاقه دانش آموزان را برانگیزند.

۶- حالات هیجانی. معلم وقتی داستان می گوید باید حالات هیجانی داستان را آشکار سازد به طوری که شنونده تصور کند که معلم خود واقعا آن حالت را دارد. بدین معنا هرگاه در داستان وضع و حالت محبت، خشم یا جدال پیش آید معلم باید آهنگ صدایش را طوری تغییر دهد و قیافه ای به خود بگیرد گویی خود همان حالت را دارد. به بیان دیگر، معلم نباید در اثنای داستانگویی، حالتی داشته باشد که با وضع و حالت داستان در آن هنگام، مغایر است. مثلاً وقتی به قسمت غم انگیز داستان می رسد لبخند بزند و جایی که باید بخندد قیافه بگیرد و غمگین بنظر برسد. همچنین اشتباه است که معلم به دانش آموزان اجازه دهد که مخالف حالت هیجانی اودر حین داستانگویی حالتی نشان دهند مثلاً وقتی معلم حالت اسف انگیزی به خود می گیرد دانش آموزان بخندند. و بر فرض اگر یکی از دانش آموزان در این هنگام بخندد معلم باید با نگاه حاکی از ناراحتی و سرزنش به او بنگرد.

۷- تقلید صداها. بعضی از مردم استعداد خاصی برای تقلید صدای حیوان و جماد مانند صدای شیر، گربه، سگ، ریزش آب و صدای رعد دارند. لکن اکثر اینها از اینکه از صدایی تقلید کنند خجالت می کشند و آن را برای خود عیب می شمارند در صورتی که این رفتار برای معلم ضرورت دارد و او هرگز نباید از اینکه رفتارهای گوناگون حیوانات را پیش دانش آموزان تقلید کند خجالت بکشد و بداند که شغل معلمی شغل مقدسی است و داستانگویی به شکل زیبا و مؤثر، جزئی از این شغل می باشد. همچنانکه پزشک در درمان بیمارانش نمی تواند از نگاه کردن و گاهی تجزیه مدفوعات آنان خودداری کند یا از دست زدن به بدن ایشان ناراحت شود بلکه برای کشف و تشخیص علت بیماری به هر وسیله ای که صلاح بداند متوسل می شود. معلم نیز در مقابل دانش آموزان همان نقش و وظیفه پزشک را نسبت به بیمارانش بهمه دارد.

۸- جلوگیری از حرکتهای بیجا و بیهوده دانش آموزان در اثنای گفتن داستان. در پیش گفتیم که انگیزه دقت دانش آموزان هنگام داستانگویی باید رغبت ایشان به شنیدن داستان باشد و ایشان

وقتی به داستانی دقت خواهند کرد که موضوع و طرز گفتن آن جالب و مهیج باشد. بنابراین، وقتی معلم در ایشان، ناراحتی و ملال و حرکت‌های زاید و بی مورد مشاهده کرد باید فوراً درباره علت آنها فکر کند. چه بسا ممکن است موجب همین وضع دانش آموزان خود معلم باشد. مثلاً تمام داستان را به یک آهنگ بگوید یا حالت‌های هیجانی آن را چنانکه باید و شاید منعکس نکند یا اینکه داستان را بیش از اندازه طولانی یا کوتاه کند و یا عبارتها بی جهت تکرار شوند که هر یک از این عوامل، دانش آموزان را از شنیدن داستان متفر و گاهی دلسرد می‌کند.

گاهی ممکن است معلم هنگام گفتن داستان، یکی از دانش آموزان را ببیند که به او توجه ندارد در این موقع نباید داستان را قطع و باعث اختلال نظم شود بلکه بهتر است با کمال آرامی داستان گویان به سوی آن دانش آموز برود و دستش را بگیرد و به نزد خود بیاورد و در نزدش بنشاند یا سرپا نگاه دارد. گاهی ممکن است به صدا کردن نام او کفایت کند و یا با نگاه سرزنش آمیز به او بنگرد.

۹- خودداری از تکرار ماشینی عبارتها. بعضی از معلمان عبارتهای محفوظ و یا تکیه کلامی دارند که همواره وقتی از شرح یک نقطه یا گفتن داستان فارغ شدند به تکرار آنها می‌پردازند مانند: «عرض کنم»، «بلی»، «به اصطلاح» و... این عادت نکوهیده، علاوه بر اینکه بی جهت، سلسله حوادث را قطع می‌کند سبب ملال و دلسردی شنونده می‌شوند.



رعایت نکات نه گانه مذکور، معلم را در امر داستانگویی کمک مؤثری خواهد بود اگر چه، چنانکه قبلاً گفتیم، داستانگویی بیش از هر چیز به طبیعت شخص بستگی دارد ولی از آموزش و تمرین و ممارست نیز نمی‌توان چشم پوشید. هرگاه معلم، داستانی را با رعایت این نکات برای دانش آموزان نقل کند باید از ایشان انتظار داشته باشد که آن را به اشکال گوناگون کتبی، شفاهی، و عملی حفظ و بازگو کنند.

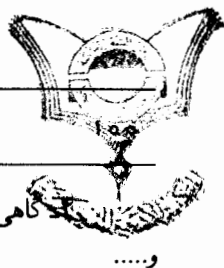
بازگویی داستان به وسیله دانش آموزان

چنانکه در فصل دوم همین بخش اشاره کردیم یکی از هدفهای تربیتی داستانگو در دبستان، توانا ساختن دانش آموزان است به اینکه افکار و عواطف خود را بهتر تعبیر نمایند. اکنون به مطالعه مختصر این وسایل می‌پردازیم.

تعبیر ممکن است به چند روش انجام گیرد:

- ۱- گفتاری، که شخص فقط با کلمات و عبارات، عواطف خود را بیان می‌کند.
- ۲- گفتار توأم با حرکات و هیجان که «نمایش ناطق» نامیده می‌شود.
- ۳- تنها با حرکات و هیجان بدون اینکه حرفی بزند و آن را «نمایش بی صدا» یا «نمایش ساکت»

گویند.



.....

از میان روشهای نامبرده برای تعبیر، آنچه در زبان فارسی اهمیت دارد تعبیر به وسیله گفتار توأم با حالات و حرکات یا نمایش ناطق است. زیرا نمایش بی صدا برای کودکان خردسال دشوار است و به علاوه، چنانکه گفتیم، یکی از هدفهای عمده ما در داستانگویی بهسازی زبان دانش آموزان است، به همین سبب تعبیر گفتاری بهتر از تعبیر بیصدا می باشد.

روش چهارم تعبیر یعنی استفاده از وسایل نیز به درس زبان مربوط نیست بلکه جزو ماده کارهای دستی و هنری است.

۱- تعبیر گفتاری

بعد از اینکه معلم داستان را گفت می تواند از دانش آموزان بخواهد که آن را دوباره با یکی از روشهای زیر بازگو کنند:

الف - پاسخ دادن به پرسشهای معلم. معلم درباره حوادث و شخصیتهای داستان و اینکه کدام یک از آنها را کودکان دوست داشته و از کدامشان متنفر شدند و علت چیست، پرسشهایی از دانش آموزان می کند. این پرسشها باید طوری تنظیم و مطرح شوند که دانش آموزان برای پاسخ گفتن به آنها به اندیشه نیازمند باشند. همچنین، از تمام حوادث پرسش بعمل آید. بعضی از مریبان عقیده دارند که پرسش از دانش آموزان، بلافاصله بعد از گفتن داستان موجب سستی و ناراحتی ایشان می شود. برای جلوگیری از این پیش آمد، معلم می تواند پرسشهای خود را با روح و نشاط انگیز نماید و به سرعت بعمل آورد و از همه دانش آموزان سؤال کند.

ب - پاسخ دادن دانش آموزان به پرسشهای همدیگر. معلم می تواند دانش آموزان را به دو گروه تقسیم کند که یک گروه پرسشهایی درباره داستان تهیه کند و گروه دیگر به آنها پاسخ دهد. بدین ترتیب که گروه اول، پرسشهای خود را به تمام افراد گروه پاسخگو عرضه می کند سپس یکی از آنها، به انتخاب معلم، جواب می دهد. ممکن است فرد سؤال کننده را نیز خود معلم از میان گروه برگزیند. پیش از عرضه و طرح سؤال هرگز نباید دانش آموز معینی برای جواب گفتن برگزیده شود زیرا این امر سبب خواهد شد که سایر دانش آموزان فکر نکنند. سپس وضع گروهها عوض شده، گروه اول که سؤال کننده بود پاسخگو می شود و گروه دوم که جواب می داد جای گروه اول را می گیرد. هدف از این روش این است که دانش آموزان طرح پرسش را نیز یاد بگیرند و همیشه پاسخگو نباشند.

ج - داستانگویی به وسیله دانش آموزان. بدین ترتیب که معلم از یکی از دانش آموزان می خواهد که تمام یا قسمتی از داستان شنیده را بازگوید. البته، ممکن است این عمل بیدرنگ بعد از گفتن داستان انجام گیرد یا در اوقات دیگر.

دانش آموزی که داستان را بازگو می کند باید مانند خود معلم روی همکلا سانش قرار بگیرد تا به سخنرانی پیش یک عده عادت کند و رفتار شجاعانه در او پرورش یابد. ممکن است در بعضی موارد داستانگوا اشتباه کندو دانش آموزان فوراً به اصلاح آن پردازند ولی چون این نوع گوشزد موجب ناراحتی و اضطراب آن دانش آموز می شود بنابراین، بهتر است که دانش آموزان منتظر باشند تا او داستان خود را پایان دهد سپس با اشاره معلم، اشتباههای او را تصحیح کنند.

وقتی دانش آموزان داستانی را باز می گویند یا به پرسشهای معلم پاسخ می دهند معلم باید ایشان را تشویق کند که عبارتها را صحیح ادا کنند و صدای حیوانات و جمادات را بهتر تقلید نمایند، به ویژه دانش آموزانی که کمرو هستند و به سخن گفتن پیش جمع، بیشتر نیازمندند.

۲- نمایش.

گفتیم، نمایش، تعبیر افکار به وسیله زبان و حرکت و هیجان است و تأثیر زیادی در شنونده دارد. وقتی معلم داستانی می گوید، چنانکه گفته شد، حتماً باید حوادث و شخصیهای آن را، تا آنجا که ممکن است، مجسم نماید و از دانش آموزان بخواهد که آنان نیز در بازگویی داستان مانند معلم حوادث و شخصیهای آن را نمایش دهند. برای ایجاد این توانایی در دانش آموزان، معلم باید در اول سال، ایشان را به نمایش قسمتی از داستان تشویق کند تا به تدریج عادت تجسم و نمایش حوادث در آنان ایجاد شود. همچنین، معلم به میزان نیرو و استعداد دانش آموزان پی ببرد و بداند کدام یک از ایشان، مهارت خاصی در این امر دارد. معلم، برای اینکه نمایش داستان جالب و دل انگیز باشد، باید وسایل لازم از قبیل: لباس، کلاه، دستمال، عینک و غیره را آماده سازد.

هنگامی که دانش آموزان تمام یا قسمتی از داستان را نمایش می دهند معلم باید نکات زیر را مورد توجه قرار دهد:

۱- توزیع شخصیتها میان دانش آموزان. بدین ترتیب که معلم از دانش آموزان بپرسد مثلاً کدام یک از شما می تواند شخصیت شیر را نمایش دهد؟ مسلماً عده زیادی از دانش آموزان بدان اظهار علاقه خواهند کرد. در این هنگام معلم از میان ایشان یکی را که می تواند این شخصیت را بهتر نمایش دهد انتخاب می کند و از او می خواهد جلوی همکلا.. انش بایستد و نقشی را که به عهده گرفته است بازی کند. همینکه سلیستگی او روشن و ثابت شد برای بازی کردن آن نقش برگزیده می شود. بعد از دانش آموز دیگری، به همان ترتیب، خواسته می شود که نقش شخصیت دیگری مثلاً شخصیت موش را نمایش دهد به همین ترتیب شخصیهای داستان میان دانش آموزانی که سزاوارند بخش می شود. هرگاه یکی از دانش آموزان برگزیده آن طوری که باید و شاید، نتوانست نقش خود را بازی کند، معلم باید او را با عباراتی خوب از قبیل: خوب بود، ولی شخص دیگری را می خواهم، یا خوب است ولی جئه شما برای نمایش موش بزرگتر است، و یا خوب است لکن صدای شما نمی تواند صدای شیر را مجسم نماید، به

جایش برگرداند تا دانش آموزی که واقعاً صلاحیت دارد انتخاب شود.

نکته ای که در توزیع شخصیتها میان دانش آموزان باید رعایت کرد این است که به کودکان کمرو و خجول بیشتر توجه شود و هرگز ایشان را مخصوصاً از شرکت در نمایش محروم نکنند ولی برای اینکه به شرکت در نمایش علاقه مند شوند باید نقشهای آسانی را که کمتر به حرکات و سخن گفتن نیازمندند به ایشان سپرد.

الف - مد و سبک «Fashion». پس از آنکه شخصیتهای داستان به طریق بالا میان دانش آموزان توزیع شدند معلم هر یک از برگزیدگان را به طریقه و سبک خاص برای نمایش شخصیتی که به عهده گرفته است آراسته می کند. البته منظور از این آرایش به طرز و سبک مخصوص، آن است که هر شخصیت از سایرین ممتاز و مشخص گردد و ابتکار این عمل به دست خود معلم است.

ب - محل نمایش. گاهی جای خالی کلاس برای نمایش کفایت نمی کند بنابراین، معلم نیازمند خواهد بود که محل خالی لازم برای این امر را آماده سازد مانند عوض کردن جای صندلیها. گاهی نیز می تواند نمایش را در خارج از کلاس ترتیب دهد. در هر حال باید محل نمایش برای مجسم کردن و نمایاندن حوادث گوناگون داستان، کافی و مناسب باشد و تمام دانش آموزان بتوانند به آسانی و راحتی آن را تماشا کنند.

ج - اجرای نمایش. بعد از اینکه مقدمات نامبرده برای نمایش فراهم شد معلم از دانش آموزان می خواهد که نمایش را آغاز کنند و خودش می تواند اشتباههای بازیگران را هنگام ضرورت اصلاح کند. گاهی ممکن است خود معلم، نمایش شخصیتی از شخصیتهای داستان را به عهده بگیرد و این از سه لحاظ مفید است: یکی اینکه دانش آموزان را به نمایش برمی انگیزد، دیگر اینکه به معلم امکان می دهد که نقش دشوار داستان را بازی کند، و نیز می تواند بدین وسیله دانش آموزان ضعیف را بطور غیر مستقیم کمک و تربیت کند. البته لازم نیست که داستان همیشه به صورت نمایش عرضه شود و ماهی یک بار نمایش، بطور متوسط، کافی است.

ارزشیابی داستانگویی معلم

برای تشخیص اینکه معلم در گفتن داستان موفق است یا نه؟ می توان با توجه به پرسشهای زیر ارزشیابی کرد:

آیا معلم:

- ۱- جای مناسبی برای داستانگویی انتخاب کرده است؟
- ۲- برای دانش آموزان جای راحت انتخاب شده است بطوری که همه آنان به دیدن معلم و شنیدن صدای او هنگام گفتن داستان قادر شوند؟

- ۳- داستان را پیش از گفتن، تهیه و آماده کرده است؟
- ۴- حوادث را مسلسل وار می گوید و تمام آنها را به یاد دارد یا علامت تردید در او مشاهده می شود؟
- ۵- داستان را مؤثر و مهیج می گوید و شخصیتهای آن را مشخص و ممتاز می نماید؟
 ۶- چه وسایلی را برای توضیح حوادث و نمایش شخصیتهای آن انتخاب و آماده کرده است، و آیا این وسایل مناسب هستند؟
- ۷- صدای معلم بر حسب مناسبت و اوضاع تغییر می یابد و این تغییر با فکر و عاطفه ای که می خواهد تعبیرش کند سازگار است؟
- ۸- معلم تا چه اندازه، حوادث داستان را جاندار می نمایاند و به عرضه کردن آن می کوشد؟
- ۹- صداهای گوناگون حیوانی و جمادی موجود در داستان را بهتر تقلید می کند؟
- ۱۰- هنگام گفتن داستان، چه روحیه ای میان معلم و دانش آموزان حکمفرماست، آیا روحیه رسمی است یا روحیه دوستی و محبت؟
- ۱۱- داستان را با روش مناسب سطح فهم کودکان می گوید یا بالاتر از آن؟
- ۱۲- آیا دانش آموزان با میل و سرور به داستان گوش می دهند و ساکت و آرام می نشینند؟ آیا داستان، سرور انگیز و مؤثر است، یا روش گفتن جاذب و جالب است، و یا برای اینکه معلم به تهدید متوسل می شود؟
- ۱۳- اگر دانش آموزان نسبت به داستان، علاقه نشان نمی دهند علتش چیست؟
- ۱۴- آیا معلم برای حفظ نظم، داستان را قطع می کند، و چگونه به حفظ آن بدون قطع حوادث داستان قادر می شود؟
- ۱۵- دانش آموزان تا چه اندازه هنگام گفتن داستان، در آن شرکت می کنند؟
- ۱۶- آیا هنگام گفتن داستان، علامتهای سرور و خوشحالی در دانش آموزان ظاهر می شود؟
- ۱۷- گفتن داستان چقدر طول می کشد؟
- ۱۸- معلم داستان گفته شده را چگونه پس می گیرد؟
- ۱۹- آیا با رعایت عدالت، از همه دانش آموزان سؤال می کند؟
- ۲۰- نوع پرسشها چیست، آیا ایجابی بوده مستلزم تفکرند؟
- ۲۱- آیا معلم هنگام توزیع پرسشها خوشحال است؟
- ۲۲- وقتی دانش آموزان، همه یا قسمتی از داستان شنیده را نمایش می دهند چه اندازه کامیاب می شوند؟ و اگر موفق نمی شوند علتش چیست؟
- ۲۳- آیا معلم، دانش آموزان کمرو را به شرکت در نمایش تشویق می کند، و به چه طریق؟
- ۲۴- آیا خود معلم می خواهد که در نمایش شرکت کند، و کدام نقش را بر می گزیند و چرا؟
- ۲۵- از اول سال تحصیلی، چند داستان به دانش آموزان گفته است؟ و آیا کافی بوده است؟

۲۶- چند داستان، به وسیله خود دانش آموزان نمایش داده شده است و آیا این تعداد کافی بوده است؟

معلم خود نیز می تواند با جواب دادن به پرسشهای نامبرده، داستانگویی خود را ارزشیابی کند.



برای راهنمایی بیشتر معلمان در مورد انتخاب داستان و چگونگی گفتن و ارزشیابی آن چند داستان نمونه در آخر کتاب آورده شده است.

فصل ششم

«کتابخانهٔ مدرسه، دستگاه
حرارت مرکزی و روح مدرسه است.»

کتاب و کتابخانهٔ کودکان

از آنچه گفته شد می‌توان به ارزش و اهمیت کتاب و کتابخانه برای رشد و تربیت کودکان پی برد. برنامه‌دستانی که ادبیاتی برای لذت بردن و کاوش کودکان تهیه و تنظیم نمی‌کند یک محیط تربیتی فقیر خواهد بود. محیطی که کودکان، فرصت و امکان گسترش افقهای ذهنی را ضمن داستانها و اشعار در مدرسه ندارند هیچ چیز را نمی‌توان جانشین این نقص تربیتی کرد. کتاب و کتابخانه مدرسه پایه اساسی و واقعی اصلاح مدرسه است.

برنامهٔ ادبیات (۱)

برنامهٔ آموزشی مدارس پیشرفته، حاوی یک جدول ساعات درسی منظم ادبیات است که مهارتهای خواندن کودکان را با در نظر گرفتن رشد و تکامل آنان به قدرکافی رشد و توسعه می‌دهد. زیرا ادبیات کودکان در تمام قسمتهای برنامهٔ تحصیلی (Curriculum) مورد استفاده قرار می‌گیرد. هرگاه در تنظیم و تهیهٔ برنامه و جدول ساعات درس، ادبیات حذف شود یا قسمت فرعی برنامه را تشکیل دهد دیگر نمی‌توان به پیشرفت کودکان در سایر قسمتهای برنامه امیدوار شد زیرا، چنانکه گفتیم، کودک وقتی از کتابهای علمی و اجتماعی و کتابهای راهنما در سایر قسمتهای برنامه درسی می‌تواند خوب استفاده کند که در ادبیات، به قدرکافی پیشرفت کرده باشد. هدف عمدهٔ برنامهٔ ادبیات باید رشد و توسعه دادن عاداتی خواندن در دوران زندگی در تمام کودکان باشد. رسیدن به این هدف نیز وقتی ممکن و آسان

خواهد بود که برای ادبیات، یک طرح عمودی از دورهٔ کودگستان تا کلاس دوازدهم تهیه شود و همچنانکه معلمان در سایر قسمتهای برنامه راهنمایی می شوند باید بیشتر از آنها در قسمت ادبیات کودکان رهبری و راهنمایی شوند.

معلم، مسئول است که دانش آموزان را به مطالعهٔ کتابهای مفید و روش مطالعه مؤثر رهبری کند و در کاربرد ادبیات کودکان، نکات زیر را مورد توجه قرار دهد:

- * احتیاجات و امیال کودکان را بشناسد.
- * کتابهای دوست داشتنی برای کودکان و کتابهای تازه را بشناسد.
- * کتابهای گوناگون مطابق امیال و تواناییهای کودکان را فراهم کند.
- * کودکان را در انتخاب کتابها راهنمایی کند.
- * کتابهای مناسب و شایسته برای کودکان را در موقع مناسب گردآورد.
- * کودکان را به تعبیر و تفسیر کتابها راهنمایی کند.
- * رغبت کودکان را به انواع بیشتر کتابها توسعه دهد.
- * ادبیات را در تمام قسمتهای برنامه بکار برد و به آنها مربوط کند.
- * فعالیتهای را در برنامه بگنجانند که علاقه کودکان را به مطالعه کتابهای گوناگون تحریک و راهنمایی کنند.
- * علاقه به خواندن را نگهدارد و ادامه دهد.
- * برای پیش برد و پیشرفت در ادبیات کودکان با والدین و جامعه همکاری کند.

کتابخانهٔ مدرسه (۱)

مدرسه جدید در واقع آزمایشگاه یادگیری است. کتابخانه قسمت اساسی و اصلی آموزش و پرورش درست بشمار می رود. مدرسه ای که کتابخانه برای دانش آموزان خود ندارد همچون مکانیکی است که هیچگونه وسیله کار و فعالیت ندارد.

کتابخانه مدرسه، مرکزی است که تمام مواد درسی را به هم مربوط می کند و دانش آموز - همیشه معلم - برای تحقیق در هر موضوعی بدانجا پناه می برد و کتابها و نشریه های مورد نیازش را در آنجا پیدا می کند. اوقات فراغت خود را آنجا می گذراند، و کمبودهای درسی خود را جبران می کند. کتابخانه مدرسه جایی است که کتابها، نشریه ها، و مرجعهای را که تهیه آنها از عهده یک نفر خارج است در خود جمع می کند؛ مکانی است که کتابهای مناسب برای خواندن را بهتر می شناسد؛ و برای

۱- برای راهنمایی عملی بیشتر دربارهٔ چگونگی تشکیل کتابخانه مدرسه به قسمت ضمیمه (ص - ۱۴۲) کتاب «ادبیات کودکان» از انتشارات شورای کتاب کودک مراجعه فرمائید.

گردآوری آنها می‌کوشد و دسترسی به آنها و استفاده از آنها را برای همگان ممکن می‌سازد. کتابخانه مدرسه جایی است که پرسشهای علمی دانش آموزان و معلمان را پاسخ می‌گوید و آنها را در مطالعه صحیح و قابل استفاده راهنمایی می‌کند. کسی که به کتابخانه مدرسه مراجعه می‌کند هدفی جز مطالعه ندارد از این رو، رغبت مطالعه را در مراجعه کنندگان بر می‌انگیزد.

در کتابخانه است که شخص یاد می‌گیرد چگونه کتاب و موضوع‌های مورد نیازش را پیدا کند و با مؤلفان و ناشران آشنا شود. وقتی یک دانش آموز برای نخستین بار به کتابخانه مدرسه وارد می‌شود و مثلا می‌خواهد درباره انواع پرندگان ایران اطلاعاتی بدست آورد باید گامهای زیر را طی کند:

۱- به فهرست کتابها یا فیشها نگاه کند تا ببیند چه کتابهایی درباره پرندگان در کتابخانه دارد.

۲- شماره کتاب انتخابی خود را یادداشت کند.

۳- در قفسه‌های کتاب، کتاب مورد نظرش را جستجو و پیدا کند.

۴- وقتی کتاب را پیدا کرد مؤلف، ناشر، و تاریخ انتشار آن را بشناسد.

۵- فهرست مطالب و مندرجات کتاب را مطالعه کند.

۶- تمام کتاب را صفحه بزنند تا شکلها و نقشه‌های آن را ببیند.

۷- سرانجام، موضوع مورد علاقه‌اش (پرندگان ایران) را که در آن پیدا کرده است در کتابخانه مطالعه کند یا کتاب را به امانت بگیرد.

در محیط کتابخانه است که دانش آموز یاد می‌گیرد چگونه اطلاعات لازم را درباره یک موضوع گردآوری کند و چگونه به کتابها و نشریه‌های مورد نیازش دست یابد و نباید این امر را ساده تلقی کرد بلکه استفاده از کتاب و کتابخانه فنی است که باید آموخت یعنی دانش آموز باید یاد بگیرد که مراجع را چگونه بدست آورد، کدام یک از کتابها موضوعهای مورد نیاز او را دربردارد، از روی مطالعه فهرست محتویات کتاب چگونه می‌توان موضوع یا مطلب مورد نظر را پیدا کرد، و... به همین سبب، به معلم توصیه می‌شود که دانش آموزان خود را به تحقیق درباره موضوعی برانگیزد. آنگاه خودش با ایشان به کتابخانه مدرسه یا کتابخانه عمومی برود و آنها را در پیدا کردن منابع لازم برای تحقیق خود راهنمایی کند و بدین ترتیب، روش استفاده از کتابخانه را به دانش آموزان یاد بدهد.

بعضی از مربیان کتابخانه را به قلمبه مدرسه تشبیه کرده‌اند یعنی مدرسه بدون کتابخانه در حکم بدنی است که قلب ندارد. البته کتابخانه‌ای که کتابهایش با نیازها و رغبتهای دانش آموزان و معلمان منطبق باشند و گرنه انبار کتاب خواهد بود که فقط جنبه آرایشی خواهد داشت. کتابخانه مدرسه باید آخرین آثار علمی و هنری را در خود گردآورد و به انواع فیلمها و اسلایدها و حتی نوارهای علمی مجهز باشد. خوشبختانه در کشور ما نیز در چند سال اخیر به تشکیل و تجهیز کتابخانه‌های مدارس توجه می‌شود ولی باز هم تقابسی چند در آنها به چشم می‌خورند از آن جمله‌اند:

۱- کتابخانه‌های مدارس غالباً به وسیله افرادی اداره می‌شوند که کابدار تربیت شده نیستند در

نتیجه نمی‌توانند مراجعان را درست راهنمایی کنند.

۲- کتابخانه مدرسه فقط هنگام دایر بودن مدرسه دایر است در صورتی که باید تمام سال و تمام روز دایر باشد.

۳- مسئول کتابخانه سال به سال عوض می شود و این نیز فرصت و امکان استفاده از کتابخانه را کاهش می دهد و شناخت رغبت های دانش آموزان را نسبت به انواع کتابها و موضوعها دشوار می نماید و تجهیز کتابخانه نیز بموقع انجام نمی گیرد.

۴- تجهیز و تغذیه کتابخانه با کتابهای لازم و مناسب از روی برنامه انجام نمی گیرد مثلا گاهی وزارت آموزش و پرورش کتاب می خرد و بین کتابخانه های مدارس توزیع می کند، گاهی خود مدرسه به خرید کتاب اقدام می کند، گاهی مدرسه مقید می شود که کتابهای مخصوص و مورد نظر وزارت آموزش و پرورش را تهیه کند، و گاهی نیز مدرسه پول اضافی بدست می آورد و با آن کتاب می خرد در صورتی که تجهیز کتابخانه باید مداوم و از روی برنامه منظم انجام گیرد.

۵- انتخاب کتابهای لازم برای کتابخانه های مدارس براساس اصول علمی و فنی انجام نمی گیرد چنانکه چندین کتاب در هر کتابخانه پیدا می شوند که یک بار هم خواسته نشده اند در صورتی که کتابهای مورد نیاز وجود ندارند و یا یکی دو نسخه بیشتر نیست.

۶- طبقه بندی کتابها به صورت غیر علمی است در نتیجه، کتابهای مختلف با هم آمیخته اند مثلا کتابهای علوم اجتماعی با کتابهای علوم تجربی قاطی شده اند.

۷- ساعات استفاده از کتابخانه - چنانکه قبلا گفتیم - کم و محدودند. کتابخانه ساعتی دایر است که کلاسهای درس دایرند و با تعطیل آنها کتابخانه نیز تعطیل می شود در نتیجه، دانش آموزان امکان مراجعه به کتابخانه پیدا نمی کنند. کتابخانه مدرسه باید تمام روز مخصوصاً روزها و ساعات فراغت دانش آموزان و معلمان دایر باشد.

۸- کتابها جلد نمی شوند در نتیجه زودتر از بین می روند.

۹- کتابخانه در جای مناسبی که مجهز به میز و صندلی مطالعه و نور کافی باشد دایر نمی شود.

۱۰- غالباً دانش آموزان برای تماشا به کتابخانه مراجعه می کنند زیرا از طرف معلم و کتابدار راهنمایی نشده اند.

۱۱- بعضی از مدارس یک ساعت مطالعه در کتابخانه مدرسه را در جدول ساعات هفتگی دروس منظور می کنند ولی یک ساعت برای تحقیق و پیدا کردن منابع لازم کافی نیست زیرا تا دانش آموزان کتاب مورد نیاز خود را پیدا کنند یک ساعت تمام می شود.

۱۲- از معلمان و دانش آموزان خواسته نمی شود که کتابهای جدید و سودمند برای کتابخانه مدرسه را پیشنهاد کنند و حتی در تهیه آنها همکاری کنند.

در مدارس جدید، کتابدار عضو مهم و مؤثر سازمان مدرسه است زیرا او در رشد و توسعه امیال خواندن کودکان و استفاده مؤثر و نتیجه بخش از ادبیات نقش عمده ای را به عهده دارد.

کتابدار مدرسه می‌تواند شش یا هفت سال با یک کودک کار بکند در صورتی که معلم ایشان هر سال عوض می‌شود. از این رو، کتابدار بهتر از معلمان می‌تواند با گذشت زمان رشد و تکامل امیال، تواناییها و نیازهای کودکان را مشاهده کند و مناسب با نیازهای ایشان برای کتابخانه کتاب فراهم سازد. همچنین، کتابدار به علت اطلاعات بیشتری که دربارهٔ فرد فرد کودکان دارد بهتر می‌تواند معلم تازه را در امر تدریس و تربیت راهنمایی کند و او را با امیال و استعدادها و احتیاجات دانش آموزان آشنا سازد. وظیفهٔ دیگر کتابدار مدرسه همکاری با معلم است. او از معلمان می‌خواهد که کتابهای مورد نیاز برای کتابخانه مدرسه را پیشنهاد کنند. همچنین، معلمان را به کتابهای تازه ای که خریداری شده اند راهنمایی می‌کند و آنان را از موضوعهایی که برای انتخاب واحدکار در مطالعات اجتماعی و علمی موجود در دسترس هستند آگاه می‌سازد. کتابدار می‌تواند معلم را در تشویق کودکان به مطالعه و استفاده از کتاب کمک کند و چون دانش آموزان به علت نزدیکی زیاد با کتابدار بیشتر مشکلات عاطفی خود را با او در میان می‌گذارند بنابراین او می‌تواند در کشف و تشخیص احتیاجات و امیال کودکان با معلم کلاس همکاری کند.

از طرف دیگر، کتابدار در انجمن اولیا و مربیان شرکت می‌کند و والدین را به اهمیت مطالعه و خواندن و تهیهٔ کتابهای مفید کودکان متوجه می‌کند. و تأثیر کتابخانه را در تربیت، برای آنان روشن می‌نماید. همچنین والدین را به اینکه فرزندان خود را چگونه در تعطیلات تابستانی به خواندن برانگیزند آشنا می‌کند.

کتابخانه کلاس

منظور از اینکه هر کلاسی دارای یک کتابخانه کوچک متناسب با سطح ذهنی و اجتماعی و رغبتهای دانش آموزان باشد این است که یک عده کتابهای آزاد یا غیر درسی را در دسترس دانش آموزان قرار دهیم که هر وقت نیاز پیدا کردند آنها را بخوانند و ناچار نشوند که به کتابخانه مدرسه مراجعه کنند.

کتابخانه کلاس به دانش آموزان تعلق دارد و هر کتابی در آن براساس نیاز و رغبت ایشان تهیه شده است و آنها را به مطالعه بر می‌انگیزد. دانش آموز هر وقت بخواهد می‌تواند از آن استفاده کند. کتابخانه کلاس به وسیله گروهی از خود دانش آموزان کلاس زیر نظر معلم یا ارشد کلاس اداره می‌شود و برای استفاده از آن، آیین نامه یا مقررات خاصی وضع می‌کنند. وجود کتابخانه در کلاس به معلم امکان می‌دهد که دانش آموز را هنگام نیاز مستقیماً به روش صحیح استفاده از کتابخانه و مطالعه راهنمایی کند. در انتخاب کتاب برای کتابخانه کلاس بیشتر باید دقت کرد و معلم باید هر کتاب را قبل از توجه به نیازها و رغبتهای دانش آموزان خود دقیقاً مطالعه کند و همینکه آن را مناسب یافت در کتابخانه کلاس قرار بدهند. دانشمندان برای انتخاب کتاب برای کتابخانه کلاس قواعدی وضع کرده اند که

خلاصه آنها از این قرار است.

کتابها معمولا به دو نوع تقسیم می شوند: نوعی که بیشتر جنبه خیالی دارند و «کتابهای افسانه» (Books of fiction) نامیده می شوند مانند قصه ها یا داستانهای غیر واقعی و نمایشنامه ها، و نوعی که حقایق و حوادث واقعی را متضمن هستند و «کتابهای اطلاعات» (Books of information) خوانده می شوند مانند کتابهای تاریخی، جغرافیایی، سفرنامه ها، کتابهای علمی و....

برای مطالعه و بررسی کتابهای نوع اول باید به پرسشهای زیر پاسخ دهیم:

الف - از لحاظ درستی و نادرستی خیال:

۱- تا چه اندازه می توان رفتار شخصیتهای داستان و حوادث آن را با زندگی واقعی انطباق داد؟ آیا اتفاق افتادن این خیال امکان دارد یا اینکه کاملا جنبه وهمی دارد و زیاده از حد در آن مبالغه شده است؟

۲- وقتی داستان محتوی حوادث خارق العاده و نامأنوس باشد نسبت و ارتباط این حوادث چیست؟

۳- این داستان چه اندازه پاسخگوی رغبتهای کودکان، که کتاب برای ایشان نوشته شده است، می باشد؟ و از لحاظ موضوع خیالی با چه مرحله ای از مراحل رشد و نمو تناسب دارد؟

ب - از لحاظ زبان (ترکیب کلمات و سبک نگارش):

۱- آیا کتاب به زبان درست و رسا نوشته شده است؟

۲- آیا کودکانی که این کتاب برای آنها نوشته شده است می توانند آن را بفهمند یا بالاتر و پایین تر از سطح فهم آنهاست؟ و اگر برای این کودکان مناسب نباشد برای کودکان چند ساله مناسب است؟

۳- آیا دشواری کتاب به کلمات یا ترکیب کلمات و یا سبک نگارش مربوط است؟

ج - از لحاظ فکر:

۱- آیا در داستان یا نمایشنامه چیز وحشت انگیزی وجود دارد که نباید دانش آموزان آن را بخوانند؟ و آن چیست؟

۲- موضوع و حوادث داستان با کدام یک از مراحل رشد کودک متناسب هستند؟

۳- ارزش تربیتی - اجتماعی یا اخلاقی یا علمی این کتاب چقدر است؟

کتابهای نوع دوم را با پرسشهای زیر ارزشیابی می کنند:

الف - از لحاظ معلومات:

۱- آیا معلومات گرد آمده در کتاب درست و دقیق هستند؟

۲- آیا معلومات موجود در کتاب با محیط زندگی دانش آموزان انطباق دارند یعنی در محیط

زندگی ایشان درست هستند؟

۳- دانش آموزان چند ساله و در چه سطح هوشی می توانند مطالب کتاب را بفهمند؟ مطالب این

کتاب تا چه اندازه با قدرت فهم کودکان سازگارند؟ و آیا بین مطالب آن و برنامه درسی مدرسه ایشان ارتباطی وجود دارد؟

ب - از لحاظ زبان:

۱- آیا کتاب به زبان درست و رسا نوشته شده است؟

۲- آیا دانش آموزانی که این کتاب برای آنها نوشته شده است می توانند آن را خوب بفهمند؟ و در غیر این صورت، برای چه سنی مناسب است؟

۳- آیا دشواری کتاب در کلمات یا ترکیب یا سبک نگارش است؟

ج - از لحاظ روش عرضه:

ایا روش عرضه مطالب علمی آن چنان جالب و جذاب است که دانش آموزان به مطالعه آن راغب باشند؟

کتابهای گوناگون را می توان با ملاکهای مذکور ارزشیابی و بین کلاسهای مدرسه توزیع کرد. بدین ترتیب که مدیر مدرسه کتاب های تازه را بین معلمان توزیع می کند و برای هر کتابی پرسشنامه ای حاوی پرسشهای مذکور در اختیار ایشان قرار می دهد و در بالای پرسشنامه نام کتاب، نام مؤلف، نام مترجم (در آثار ترجمه شده)، نام ناشر، و تاریخ انتشار نوشته می شوند و هر معلم پاسخ هر پرسش را روزی آن می نویسد. همیشه تمام کتابها به این شکل مطالعه و بررسی شدند کتابها را براساس نتایج بدست آمده توزیع می کنند و این روش علمی توزیع کتاب بین کلاسها می باشد. این نتایج را باید محفوظ نگاه داشت تا میزان صلاحیت کتابها برای هر کلاس در تجربه واقعی یعنی مطالعه دانش آموزان معلوم شود و اگر این مطالعه دقیق در یک مدرسه و در مورد کتابهای معین انجام گیرد نتایج بدست آمده را می توان به سایر مدارس شهر که با آن مدرسه مشابهند تعمیم داد و کتابهای آنها را براساس همان نتایج توزیع کرد.

انتخاب کتابهای آزاد کودکان (منابع برای مطالعه کودکان)

در باره ارزش کتاب و کتابخانه برای کودکان، به ویژه در عصر حاضر، سخن گفتیم اکنون باید دید کودکان چه نوع کتابهایی را می توانند برای افزایش اطلاعات خود مورد مطالعه قرار دهند، زیرا تنها خواندن چند صفحه کتاب درسی درباره علوم، فهم کودکان را محدود نگاه می دارد و امیال متنوع و نیروی کجکاوی آنان به قدر کافی ارضا نمی شوند. از این رو، معلم باید کتابهای علمی گوناگونی را که میل حقیقت جویی کودکان را ارضا می کند فراهم آورد. معلم در انتخاب کتابهای اطلاعاتی برای کودکان علاوه بر معیارهای مذکور باید به معیارهای کلی زیر توجه نماید:

۱- درستی و قابل اعتماد بودن. معلم باید کتابهایی را برای دانش آموزان برگزیند که از لحاظ علمی درست و قابل اعتمادند و برای تشخیص آنها بهتر است به شهرت علمی نویسنده توجه کند و یا چند کتاب را درباره موضوع معینی با یکدیگر مورد مقایسه قرار دهد و اختلاف آنها را یادداشت کند.

همچنین، معلم باید دانش آموزان را به این اختلافها متوجه سازد و آنان را برای روشن شدن، به مراجعه به سایر منابع و فرهنگنامه‌ها وادارد.

معلم هنگام ملاحظه‌ی درستی یک کتاب اطلاعاتی باید منظور خواننده را همواره به یاد داشته باشد زیرا مسلماً کودکان به علت تفاوت احتیاج به حقایق خاصی متمایل خواهند شد.

۲- **محتویات و سبک.** آن نوع کتاب اطلاعاتی برای کودکان مناسب خواهد بود که ایشان را با دنیای طبیعی و اجتماعی، که در آن زندگی می‌کنند، آشنا سازد. مطالب این نوع کتابها باید برای کودکان جالب و انگیزنده باشند اگر لغت تازه‌ای در آنها بکار رود باید توضیح داده شود و مورد بحث قرار گیرد.

کتابهای اطلاعاتی خوب، خشک و سنگین نیستند و با این فرض تهیه و تنظیم می‌شوند که کودک می‌تواند اطلاعات و بعضی از قانونها و روابط مهم و قابل توجه را در زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، فیزیک، هیت، جغرافیا، تاریخ، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و هنرها بفهمد. کتاب اطلاعاتی خوب، دید کودک را گسترش می‌دهد و دورنمای تازه‌ای از زیبایی را پیش چشم او باز می‌کند.

۴- **اشکال و تصاویر.** شکلهای کتاب باید با متن آن آمیخته شوند، درست و به قدر کافی بزرگ باشند تا جزئیات را نشان دهند و درجایی گذاشته شوند که خواننده گیج نشود و با متن هماهنگ باشند. نمودارها به طور روشن، توضیح داده شوند و عکسها به جای اینکه تصویرهای عادی و عمومی باشند باید یک یا دو نقطه را توضیح دهند و روشن نمایند.

۵- **تنظیم.** کودکی که خواستار اطلاعات خاصی است احتیاج دارد که بتواند به خوبی از منابع و فهرستها استفاده کند. متأسفانه بعضی از کتابهای اطلاعاتی این نوع کمکها را ندارد، در بعضی دیگر نیز تعیین شماره‌های صفحه دشوار است. عنوانهای فصل و پاراگراف، دانش آموزان را کمک می‌کند که اطلاعات مورد نیازشان را بسیار آسان پیدا کنند. بطور کلی کتاب باید طوری تنظیم شود که خواننده بتواند اطلاعاتی را که احتیاج دارد تشخیص دهد و انتخاب کند.

خلاصه، معلم و کتابدار در انتخاب کتابهای اطلاعاتی برای کودکان باید به پرسشهای زیر توجه نمایند:

درستی و قابل اعتماد بودن

- * آیا مولف در این قسمت، صلاحیت لازم را دارد؟
- * درچه تاریخی چاپ شده است؟
- * آیا حقایق و نظریات به طور روشن، مورد بحث قرار گرفته‌اند؟
- * آیا در متن و تصویر از یک نواختی خودداری شده است؟
- * آیا شکلهای از مفهومیهای معناداری حکایت می‌کند؟
- * آیا بر واقع بینی مبتنی است؟

محتویات و سبک

- * حقایق خاصی آورده شده اند؟
- * آیا نویسنده از سبک و قانع ساختن، خودداری کرده است؟
- * آیا کلمات تازه در متن و شکل توضیح داده شده اند؟
- * آیا سبک و روش مؤلف جالب است؟
- * آیا خواننده را به کنجکاوی تشویق می کند؟

شکله‌ها

- * آیا شکله‌ها متن را توضیح و روشن می نمایند؟
- * آیا شکله‌ها به طرز خوشایندی آورده شده اند؟
- * آیا نمودارها به طور روشن توضیح داده شده اند؟

تنظیم

- * آیا کتاب منابع و فهرست دارد؟
- * آیا دارای راهنمای تلفظ کلمات دشوار است؟
- * آیا می توان به آسانی جای اطلاعات مورد نیاز را در آنها پیدا کرد؟

کتابهای علمی

کودکان امروز در دنیایی پر از اکتشافات و فعالیتهای علمی بزرگ و بسیار مهم زندگی می کنند بنابراین، باید از همان ابتدا به علم و فعالیتهای علمی راغب شوند. مدارس جدید اهمیت خاصی برای آموزش علوم قایلند. کودک باید دنیایی را که در آن زندگی می کند بشناسد و خود را برای خواسته ها و مقتضیات محیط آماده سازد. باید کودک را در تعبیر و تفسیر علمی محیط زندگی کمک کرد. برای کمک به کودکان در فهم مفاهیم علمی مهم در زندگی روزانه، وجود کتابهای علمی کودکان ضروری است. باید دانست که کودک پیش از ورود به مدرسه، اطلاعات گوناگونی درباره اشیا و محیط خود دارد که در مدرسه باید آنها را تصحیح و تکمیل کند. این نیز در صورتی ممکن خواهد بود که کودک با مطالعه کتابهای علمی مناسب با زبان علم آشنا شود تا بتواند پاسخ پرسشهای خود را از کتابها پیدا کند. عامل دیگری که کودکان را به مطالعه علمی بر می انگیزد نیروی کنجکاوی است. به سبب وجود همین نیرو است که ایشان همواره می خواهند اطلاعاتی درباره دنیای محسوس خود به دست آورند و

علاقه‌مندند اصول و قانونهای حاکم بر آن را کشف کنند. از طرف دیگر، کتابهای علمی می‌توانند میل دانش‌جویی کودکان را برانگیزند و ایشان را در مهارت به کار بردن روش علمی کمک و رهبری نمایند. از این رو، کتابهای علمی از جمله وسایل ضروری مدرسه بشمار می‌روند و مطالعه آنها مستلزم توانایی خاصی است.

دانش‌آموزان باید از طریق مطالعه کتابهای علمی با تغییرات محیط طبیعی، محیط اجتماعی و زندگی عقلی انسان آشنا شوند. زیرا هدف دیگر آموزش علوم در دبستان این است که به هر کودک کمک کند تا معرفت علمی ضروری برای زندگی آزاد و سالم اجتماعی و سازگاری نتیجه بخش و مفید با محیط طبیعی را بدست آورد و فردی خلاق بار آید و نه تنها از مواهب طبیعت بهره‌مند شود بلکه خود نیز متقابلاً به آن ببخشد و دیگران را در استفاده مطلوب از آن کمک کند.

یکی دیگر از هدفهای آموزش علوم رشد و گسترش شایستگی و قابلیت و رغبت مطالعه مسائل علمی است. کودک باید روش مطالعات علمی و خواندن کتابهای علمی را از همان آغاز خواندن بیاموزد. یکی از مهارتهای مهم و اساسی ضروری در علم توانایی تفسیر علائم اختصاری است مثلاً کودک یاد بگیرد که H علامت هیدروژن و O علامت اکسیژن است. مهارت اصلی دیگر در علم توانایی خواندن فرمول است. همچنین کودک باید به تدریج با نمودارها آشنا شود و این نیز از راه مطالعه کتابهای علمی امکان پذیر خواهد بود.

کتاب علمی کودکان باید خصایص زیر را دارا باشد:

- ✱ موضوعهای آن به محیط زندگی کودک مربوط باشند.
 - ✱ دارای تازه‌ترین مطالب و یافته‌های درست و معتبر و مستند علمی باشد.
 - ✱ کودک را به ادامه مطالعه و تفکر علمی تشویق کند.
 - ✱ به قدر کافی اشکال و نمودارهای لازم را داشته باشد.
 - ✱ ظاهر کتاب برای کودکان جالب باشد.
 - ✱ خوب و محکم صحافی شود.
 - ✱ قیمت آن مناسب باشد تا همه کودکان بتوانند استفاده کنند.
 - ✱ به جوانب انسانی و اجتماعی موضوع مورد بحث خود توجه داشته باشد.
- کتاب علمی کودکان علاوه بر صفات نامبرده، باید سایر شرایط و خصایص کتابهای کودکان را نیز دارا باشد.

کتابهای ریاضی

کودک به تدریج باید بتواند میان مسائل و حقایق روایتی برقرار کند. همچنین، باید بتواند درباره اطلاعات مربوط به مسأله‌ای که باید حل شود داورى کند، و نیز توانایی تنظیم و سازمان دادن

حقایق مربوط به یک مسأله و مرتبط ساختن آنها را به هم دیگر داشته باشد. بنابراین، باید کتابهای آزاد ریاضی نیز در اختیار کودکان قرار داده شوند به شرط اینکه به پیدایش تواناییهای مذکور در ایشان کمک کنند. اینگونه کتابها نیز باید شرایط و ویژگیهای خاص کتاب کودکان را دارا باشند.

کتابهای علوم اجتماعی

در این گونه کتابها مسائل و مطالعات اجتماعی از قبیل آداب و رسوم ملل مختلف را مورد بحث قرار می دهند و معمولاً موضوعها و مسائلی را انتخاب می کنند که با زندگی کودکان ارتباط دارند و مورد علاقه شان هستند. موفقیت در مطالعات اجتماعی با مهارت خواندن ارتباط دارد و اگر موضوع آنها جالب و جذاب باشد به تقویت مهارت خواندن کمک خواهد کرد.

کتابهای علوم اجتماعی در صورتی که درست و برطبق ضوابط (در زیر به بعضی از این ضوابط اشاره شده) تهیه و تألیف شوند می توانند:

- به تربیت اجتماعی کودکان و نوجوانان کمک مؤثری بکنند.
- تجربه های اجتماعی ایشان را افزایش و گسترش دهند.
- رغبت مطالعه مداوم را در کودکان برانگیزند.
- دید یا گرایش اجتماعی ایشان را وسعت بخشند.
- ضوابط نسبتاً خاص کتابها یا نوشته های اجتماعی را می توان چنین خلاصه کرد:
- ۱- صحت و دقت مطالب و مستند بودن آنها.
- ۲- انطباق موضوع یا احتیاجات و تواناییهای سنی خوانندگان.
- ۳- بیان روشن و مشخص یک مطلب.
- ۴- خالی بودن از تعصبات (شخصی یا قومی).
- ۵- جنبه تلقینی نداشتن.
- ۶- توجه بیشتر به جنبه های کلی بشری.
- ۷- جنبه تزینی یا آرایشی نداشتن تصاویر و جداول (۱).

یک کتاب علوم اجتماعی کودکان و نوجوانان باید مسائل اجتماعی را بدون هرگونه غرض و تعصب یا دور از حب و بغض شخصی به صورت تحلیلی مورد بحث قرار دهد و در بحث از اشخاص و مشاهیر، هر چند مطلوب نبوده یا نباشند، باید از بکار بردن الفاظ و عبارات خلاف ادب انسانی خودداری کرد بلکه بهتر و حتی ضروری است تمام کارهای خوب و بدایشان را به زبان روشن و با ارائه اسناد معتبر

یادآوری کرد. و این روش، کودکان را با شیوه مطالعه علمی پدیدارهای اجتماعی و آموختن داوری معقول و منطقی آشنا می‌کند.

شعر

از جمله موضوعهای مهم در ادبیات کودکان، شعر است که بیشتر دوست دارند و یادگیری و حفظ کردن آن برای ایشان آسان و مطلوب است به شرط اینکه:

- ✱ موضوع آن مانند سایر موضوعهای مربوط به کودکان قابل درک و مورد علاقه کودکان باشد تا بتواند به گسترش افق ذهنی و احساساتی ایشان کمک کند.
- ✱ عباراتش روان و عاری از استعاره‌ها و کنایه‌ها باشد.
- ✱ دارای وزن و قافیه و آهنگ باشد.
- ✱ به آموزش مستقیم نپردازد که معمولاً مورد علاقه کودکان نیست.
- ✱ کنجکاوی و تفکر کودکان را برانگیزد و به گسترش و تکامل فکری ایشان کمک کند.

کودکان دوست دارند و می‌توانند علاوه بر اشعار خاص دوران کودکی، شعرهای بزرگسالان را نیز بخوانند و لذت ببرند به شرط اینکه ویژگیهای مذکور را در آنها رعایت کنند.

مجلات کودکان

کودکان همان طوری که به کتابهای خواندنی نیازمندند به مجله‌ها و روزنامه‌های خاص خودشان نیز احتیاج دارند. از این رو، نشریات و مجله‌هایی که تجارب تازه‌ای برای کودکان دارند جزیی از ادبیات کودکان بشمار می‌روند. روزنامه یا مجله خوب می‌تواند (باید) یافته‌های تازه علمی، ادبی و هنری را قبل از کتابها در اختیار خوانندگانش بگذارد و از این رو، گاهی مقدم بر کتاب است. گاهی کودکان، مجله را به علت نوبتی یا دوره‌ای بودنش بیش از کتاب دوست می‌دارند. مجله‌ای برای کودکان جالب خواهد بود که:

- ✱ مقالات آن با سن و استعداد کودکان متناسب باشند.
- ✱ موضوعهای آن با مقتضیات زمان و محیط زندگی متناسب باشند.
- ✱ به طرز زیبا مصور شود.
- ✱ در کاغذ خوب چاپ شود.
- ✱ فهم کلمات و عبارات آن برای کودکان ممکن و آسان باشد.
- ✱ دارای داستان، شعر، فکاهیه‌ها، سرگرمیهای مفید و اطلاعات جالب باشد.
- ✱ داستانهای آن کوتاه باشند زیرا کودک از خواندن داستانهای کوتاه لذت می‌برد.

نویسندگان مجله یا روزنامه کودکان علاوه بر اینکه باید در نویسندگی برای کودکان هنرمند باشند باید به قدر کافی نیز دربارهٔ چگونگی رشد و تکامل کودک، نیازها و رغبت‌های کودکان و دیگرگونی آنها بر حسب اختلاف دوره‌های رشد و فلسفه و هدف آموزش و پرورش در محیط خود مطالعه کنند. به سخن دیگر، نویسندگان مجله کودکان باید مانند معلمان بدانند:

- ✱ برای که می‌نویسند؟
- ✱ چرا می‌نویسند؟
- ✱ چه چیز باید بنویسند؟
- ✱ چقدر و چگونه باید بنویسند؟

گزارش کودکان

وقتی کتابهایی در اختیار کودکان گذاشته شدند باید ساعتی را برای شنیدن گزارش ایشان دربارهٔ کتابهایی که خوانده‌اند اختصاص داد. البته انتخاب ساعت به نظر معلم و دانش‌آموزان بستگی دارد و در هر جلسه دو یا سه نفر از دانش‌آموزان دربارهٔ کتابهایی که خوانده‌اند گزارش می‌دهند و دربارهٔ آنها بحث می‌کنند. این امر سبب می‌شود که:

- ✱ کودکان کتاب را بدقت مطالعه کنند.
 - ✱ نکات عمده را یادداشت کنند و روش یادداشت برداشتن را بیاموزند.
 - ✱ حوادث را درست و دقیق بفهمند.
 - ✱ تفکر و تحلیل انتقادی ایشان تربیت شود.
 - ✱ روش انتقاد سازنده را یاد بگیرند.
 - ✱ همه دانش‌آموزان به خواندن برانگیخته شوند.
 - ✱ راه و روش صحیح بحث را یاد بگیرند.
 - ✱ و سرانجام به میزان تجارب کودکان افزوده شود.
- در این جلسه معلم و دانش‌آموزان پرسشهایی دربارهٔ کتاب مورد نظر مطرح می‌کنند که مجموعه آنها و پاسخهایی که داده می‌شوند بهترین معرف آن کتاب خواهند بود. معلم با طرح پرسشهایی مانند سؤالات زیر می‌تواند بحث را راهنمایی کند:

- ✱ تصویرهای مطلوب خود را در این کتاب نشان دهید.
- ✱ قسمت هیجان‌انگیز آن را به ما بگویید.
- ✱ منظور این کتاب چیست؟
- ✱ شخصیت مطلوب شما در این کتاب کیست؟
- ✱ دربارهٔ قسمتی که به نظر قشنگ‌تر است به ما توضیح دهید.

✱ نویسنده این کتاب چه کتابهای دیگری نوشته است؟

✱ آیا به نظر شما چنین حادثه‌ای در شهر یا کشوری، امروزه اتفاق می‌افتد؟

✱ آیا شما چنین تجربه‌ای را در زندگی خود داشته‌اید؟

معلم می‌تواند دانش آموزان را به طرح چنین پرسشهایی از کسی که درباره کتاب خوانده‌ی خویش گزارش می‌دهد تشویق نماید. برای اینکه جلسات بحث مرتب و منظم باشند بهتر است دانش-آموزان قبلاً اسم نویسی کنند و نام کتابهایی که مورد بحث قرار خواهند گرفت به همه دانش آموزان اعلام شود.

برای هر کتاب می‌توان گزارشنامه‌ای به شکل زیر تنظیم کرد:

.....عنوان کتاب

.....مؤلف یا نویسنده

.....مترجم

.....ناشر

.....درباره چه چیز نوشته شده است؟

.....شخصیتهای مهم آن کدامند؟

.....یکی از شخصیتهای آن را توصیف نمایید

.....عقیده شما درباره کتاب چیست؟

.....نام و نام خانوادگی

.....تاریخ گزارش

فصل هفتم

وسایل ارتباط جمعی

رادیو و تلویزیون

قبلاً گفتیم که کودک از دوره مستقیم و غیر مستقیم تربیت می‌شود. به بیان دیگر، محیط تربیتی کودک را می‌توان به مستقیم و غیر مستقیم تقسیم کرد که محیط غیر مستقیم در تربیت عمومی کودک بیش از محیط مستقیم تأثیر دارد زیرا اولی را خود کودک بامیل و رغبت بر می‌گزیند و بی‌اراده، از چگونگی آن متأثر می‌شود در صورتی که محیط مستقیم را بزرگسالان برایش انتخاب می‌کنند.

هر یک از این دو نوع محیط از عوامل متعدد و متنوعی تشکیل می‌شود و این عوامل بر حسب زمان و مکان فرق می‌کنند. چنانکه روزی کودکان را در مسجد و مکتب خانه تربیت می‌کردند در صورتی که امروز مدرسه جانشین آنها شده است (محیط مستقیم)، همچنین روزی کودکان در خانه خود جز قرآن و چند کتاب دعا پیدا نمی‌کردند در حالی که اکنون کتابها و مجلات متنوع و رنگارنگ می‌بینند و ورق می‌زنند (محیط غیر مستقیم).

از جمله عوامل محیط غیر مستقیم، کتاب، داستانگویی، رادیو و تلویزیون را می‌توان نام برد. درباره چگونگی تأثیر و شرایط داستان‌گویی و کتاب در فصلهای پیش سخن گفتیم و اینک دو عامل رادیو و تلویزیون یا دو کمک مکانیکی آموزش و پرورش را مورد بحث قرار می‌دهیم.

یادگیری از راه چشم و گوش

اگر میزان اطلاعات و تجارب هر فرد را نسبت به حواس او مقایسه کنیم می‌بینیم دوسوم بلکه بیشتر آنها را از راه چشم و گوش یا به وسیله دو حس بینایی و شنوایی کسب کرده است. به همین سبب، این دو حس در آموزش جدید اهمیت و ارزش خاصی دارد و توجه به تربیت آنها از مهمترین وظایف

معلمان است. علت عمده لزوم استفاده از وسایل سمعی و بصری در آموزش، همین است که کودک بتواند از گوش و چشم خود به قدر کافی و لازم استفاده بکند و دقیق شنیدن و نگاه کردن را یاد بگیرد. اگر چنانچه داوریه‌های نادرست مردم درباره بعضی از افراد یا اشیا را مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید علت اساسی آنها نداشتن دقت در شنیدن و نگاه کردن است. بنابراین، گوش دادن و نگاه کردن را باید مانند سایر امور و مسائل به دانش آموزان یاد بدهیم.

آموزش نگاه کردن

- پیشنندهای زیر در آموزش نگاه کردن، مفید و مؤثر به نظر می‌رسند:

 - ۱- ارائه متنهایی به کودکان برای پیدا کردن و مشخص نمودن بعضی از حروف یا کلمات معین مانند حرف «ب» یا کلمه «در» و...
 - ۲- تشویق به یادداشت برداشتن از نمایشهایی که در مدرسه مشاهده می‌کنند.
 - ۳- یادداشت کردن نکات مهم و مؤثر فیلمهایی که می‌بینند.
 - ۴- امر نگاه کردن را یکی از مسائل مورد توجه دانش آموزان قرار دادن، تا اهمیت آن برای ایشان روشن شود.
 - ۵- استفاده از انشاهای توصیفی مربوط به امور دیدنی.
 - ۶- استفاده از دروس نقاشی و کاردستی و ترغیب دانش آموزان به دقت در انواع رنگها و وسایل.
 - ۷- تشویق دانش آموزان به مشاهده دقیق اشخاص و حیوانات و اشیای گوناگون و گزارش درباره آنها.
 - ۸- استفاده از وسایل بصری در آموزش.

آموزش گوش دادن

گوش دادن در واقع عمل متقابل سخن گفتن است و میزان و چگونگی سخن گفتن به میزان و چگونگی شنیدن و گوش دادن بستگی دارد و معلم می‌تواند با توجه به نکات زیر، گوش دادن صحیح را به کودکان یاد بدهد:

- ۱- دانش آموزان را همواره در فهم و توجه به روابط متقابل میان افراد کمک کند زیرا کلاس درس، بهترین محل برای پختن افکار گوناگون شخصی و غیر شخصی، تازه و کهنه، جدی و شوخی است.
- ۲- در یک بحث گروهی هر عضو باید به این حقیقت متوجه باشد که کسی که صحبت می‌کند

مجبور است گوش هم فرادهد. یکی از مشکلات اجتماعی ما این است که وقتی دور هم جمع می‌شویم و به بحث و مذاکره درباره موضوعی می‌پردازیم همگی می‌خواهیم صحبت کنیم نه اینکه گوش بدیم در نتیجه، کمتر به حقیقت مطلوب می‌رسیم و از این اصل، غافل هستیم که: راه درست سخن گفتن را غالباً به وسیله گوش دادن می‌توان بدست آورد.

۳- حال و حوصله و میل گوش دادن را در کودکان ایجاد کند. هنگامی که یک دانش آموز احساس کند که معلم او را دوست می‌دارد او نیز علاقه‌مند خواهد شد که به او گوش فرادهد.

۴- کلاس را جایی نماید که گوش دادن یا گوش ندادن خود موضوع و مسأله‌ای برای دانش-آموزان باشد. آزمونهای زیر در ترغیب کودکان به گوش دادن مؤثر است:

الف - آیا فکر و نظر تازه‌ای دانش‌آموزان را به خود مشغول کرده است؟

ب - آیا هر دانش‌آموز، همانطوری که حق دارد سخن بگوید، خود را به گوش دادن ملزم

می‌بیند؟

ج - آیا دانش‌آموزان به افکار و عقاید مهم گوش می‌کنند و آنها را در مباحث خود بکار

می‌برند؟

د- هر دانش‌آموز توجه نماید که رقیقتش واقعاً چه می‌گوید ما غالباً در کلمات و عبارات مردم داوری می‌کنیم بدون اینکه به مفهوم و معنای واقعی آنها متوجه شویم.

۶- دانش‌آموزان را به رشد و تکامل مهارت‌های گویایی ترغیب و تحریک نماید زیرا گوش دادن به هر نحو و نوع کاملاً به رشد و تکامل سخن‌گویی شخص بستگی دارد.

۷- گوش دادن نیز مانند خواندن از سطح ساده آغاز می‌شود و به سوی پیچیدگی می‌رود.

۸- دانش‌آموزان را در منطقی سخن گفتن کمک کند زیرا تجربه ثابت کرده است که منطقی سخن گفتن یک امر آموختنی است.

۹- گوش دادن انتقادی را به کودکان یاد بدهد تا درباره آنچه می‌شنوند دقت کنند و کورکورانه نپذیرند.

ازجمله وسایلی که به آموزش گوش دادن و نگاه کردن کمک می‌کنند و جارب و اطلاعات مفیدی در اختیار دانش‌آموزان می‌گذارد رادیو و تلویزیون هستند که اکنون نقش هر کدام از آنها را در آموزش و پرورش یادآوری می‌کنیم.

رادیو

از جمله مشخصات انسان قرن بیستم علاقه شدید به استفاده از رادیو است بطوری که امروزه کمتر خانه‌ای را، حتی در میان روستاییان می‌توان یافت که در آن رادیو نباشد، زیرا از ضروریات زندگی شده است.

رادیو بیش از سینما و تاتر و حتی در بعضی از اوقات بیش از کتاب در دسترس است و کودک هر وقت خواست می تواند به آن گوش کند به ویژه در ساعتها و روزهای تعطیل و اوقاتی که به علت برف و باران، کوچه رفتن ممکن نیست. رغبت کودک به رادیو از همان دوران بچگی آغاز می شود هنگامی که از صدای موسیقی و صداهای موزون در هوا لذت می برد هر چند این میل او پیش از سه سالگی آشکار نمی شود. با افزایش سن کودک، رغبت او به رادیو افزوده می شود، و دانش آموز دبستانی، در صورتی که برنامه های رادیو جالب باشند، ممکن است روزی از یک تا سه ساعت به آن گوش کند. کودکان با هوش و دانش آموزان زیرک کمتر از کودکان کم هوش و دانش آموزان کم کار به رادیو گوش می دهند. همچنین، کودکان روستایی که کمتر فرصت بازی دارند بیش از کودکان شهری به رادیو علاقه مند می شوند.

تأثیر رادیو

بعضی از روان شناسان معتقدند که رادیو تأثیرهای نامطلوبی در کودکان دارد و گروهی عقیده دارند که کودک به وسیله رادیو می تواند بعضی از میلهای خود را ارضا کند ولی همین قدر می توان گفت که میزان تأثیر رادیو در کودک به میزان وقتی که به آن گوش می دهد و چگونگی برنامه هایی که رادیو پخش می کند بستگی دارد و با توجه به آنها می توان درباره مطلوب بودن تأثیرهای رادیو در کودکان داوری کرد.

تأثیرهای مفید و مطلوب رادیو را می توان چنین خلاصه کرد:

- * کودک را در خانه سرگرم می کند.
- * کودک را به اینکه در خانه بماند بر می انگیزد.
- * معلومات کودک را درباره تاریخ، حوادث جاری، جغرافیا، ادبیات و سایر موضوعها افزایش و گسترش می دهد.
- * معلوماتی را که کودک در مدرسه یاد می گیرد تکمیل می کند.
- * با گسترش دایره لغت، موجب اصلاح سخنگویی کودک می شود و به درست گویی او کمک می کند.

* عقاید و نظریات مطلوب را رشد و گسترش می دهد.

* درک و قدردانی از ارزشهای زیبا دوستی را می افزاید.

* کودکان را به تفکر و تأمل وامی دارد.

* کودک را به خواندن تشویق می کند.

* با پخش داستانهای مفید، عواطف کودک را بر می انگیزد.

تأثر رادیو وقتی زیان آور و نامطلوب خواهد بود که توجه کودک به برنامه های مهیج و حاکی از زور و ستم، جنایت و مراسم ناگوار متمرکز شود برنامه های هولناک موجب پیدایش اضطراب و آشفتگی

عصبی در کودکان می‌شوند خواب و خوراک آنان را آشفته می‌کنند. کابوس، بیهوایی و بدخوابی، بی‌اشتهایی، و کاهش وزن کودک از جمله نتایج نامطلوب برنامه‌های نامناسب رادیو بشمار می‌روند. همچنین، کودکان به علت علاقه‌ای که به برنامه‌های رادیویی دارند شب دیرتر از وقت مناسب می‌خوابند و در نتیجه کمتر از آنچه احتیاج دارند می‌خوابند و اگر برنامه شبانه رادیو موافق میل ایشان نباشد سبب می‌شود که با خشم و هیجان به رختخواب بروند. بنابراین، بهتر است برنامه مخصوص کودکان در موقعی از روز پخش شود که مشکلی برای کودکان ایجاد نکند.

کودکی که بیشتر به رادیو گوش می‌دهد تمرین کمتری برای رشد عادی و وضع سالم خواهد داشت. از طرف دیگر، نخواهد توانست تکلیف‌های درسی خود را به موقع انجام دهد و دقت خود را به موضوع متمرکز سازد. به گفته پودرلسکی «هنگامی که دستگاه عصبی کودک دچار هیجان باشد، ذهن وی در اثر کم‌خوابی خسته شود و گوارش وی بهم خورده آشفته گردد دیگر نمی‌توان از او انتظار داشت که دقت و فعالیت ذهنی خود را روی موضوعهای دشوار مدرسه متمرکز سازد.» بیشتر کودکان ادعا می‌کنند که هنگام گوش دادن به رادیو بهتر از اتاق ساکت می‌توانند به مطالعه بپردازند لکن آزمایشی که در خواندن دانش آموزان کلاس ششم هنگام بازبودن رادیو بعمل آمد نشان داد که تأثیر زیان‌آوری در ایشان داشته است و این تأثیر در کودکان باهوش کمتر از کم‌هوشان است.

از آنچه گفته شد می‌توان به تأثیر رادیو در کودک و ارزش آن نسبت به او پی برد و دریافت که اداره کنندگان فرستنده‌های رادیویی چه مسئولیت تربیتی بزرگی به عهده دارند.

برای اینکه رادیو برای کودکان، ارزش آموزش و پرورشی داشته باشد باید در تنظیم برنامه‌های کودک به نکات زیر توجه شود:

- * متصدیان برنامه کودک فلسفه، هدف، و ارزش اجرای برنامه‌های مخصوص کودکان را درست و دقیق بدانند.
- * به روان‌شناسی کودک آشنا باشند تا مطالب مورد علاقه کودکان را فراهم آورند.
- * موضوعهای برنامه کودکان به محیط زندگی آنان مربوط باشند.
- * برنامه کودک به زبانی اجرا شود که برای همه کودکان قابل فهم باشد.
- * هرگز نباید موضوعهای برنامه کودکان مستقیماً جنبه وعظ و نصیحت‌گویی داشته باشد.
- * در اجرای آن به قدر امکان از وجود کودکان استفاده شود.
- * مطالبی را در آن بگنجانند که به افزایش اطلاعات کودکان در رشته‌های گوناگون کمک کند.

- * کودکان را به خواندن دلگرم و علاقه‌مند سازد.
- * برنامه کودکان وقتی اجرا و پخش شود که کودکان می‌توانند با آسایش خاطر و بدون نگرانی از غفلت در تکلیف‌های مدرسه یا دیرشدن وقت مدرسه بدان گوش کنند.
- * همه گویندگان رادیو به ویژه گویندگان برنامه کودکان باید الفاظ و عبارتها را درست تلفظ

کنند تا کودکان درست گویی را از آنان بیاموزند.

معلم در استفاده از رادیو برای کلاس باید به نکات زیر توجه نماید:

- ۱- وقت پخش برنامه رادیو،
- ۲- ماهیت برنامه،
- ۳- سطح معلومات و فهم دانش آموزان،
- ۴- منظوره‌ای برنامه.

تلویزیون

تلویزیون از تازه‌ترین وسایل سرگرمی و آموزشی برای کودکان است ولی هنوز مانند رادیو همگانی نشده است و استفاده از آن برای همه کودکان ایرانی امکان ندارد. معمولاً کودکان به تلویزیون بیش از رادیو علاقه‌مند می‌شوند بطوری که صدی هفتاد و پنج کودکان، تلویزیون را بر رادیو ترجیح می‌دهند ولی همینکه به مرحله نوجوانی می‌رسند غالباً رادیو را ترجیح می‌دهند. در میل به تلویزیون، تفاوت هوشی میان کودکان چندان مؤثر دیده نشده است لکن دانش آموزان ضعیف بیش از دانش آموزان خوب و قوی به تلویزیون مایل می‌شوند.

کودکانی که هنوز به سن دبستانی نرسیده‌اند مشاهده داستانهای ساده‌ای درباره حیوانات و اشخاص مانوس، موسیقی، تصویرهای خنده‌آور، کمدی ساده رادرتلویزیون دوست می‌دارند. دانش آموزان کلاسهای اول و دوم به برنامه نمایش خیمه شب بازی، نمایش گاوچرانها، فکاهی و شوخی، و زندگی خانواده علاقه‌مند می‌شوند. در کلاسهای سوم و چهارم میل کودک به برنامه‌های تخیلی افزایش می‌یابد و نمایشهای درام و موسیقی را نیز دوست می‌دارد. کودکان کلاسهای پنجم و دوره راهنمایی علاوه بر اینکه به همان نوع برنامه‌ها علاقه‌مندند به شاهکارهای علمی و هنری نیز متمایل می‌شوند داستان، کمدی، تصویرهای خنده‌آور و موسیقی تقریباً در تمام مراحل زندگی مورد علاقه می‌باشند.

تأثیر تلویزیون

از موقعی که تلویزیون به عنوان وسیله سرگرمی به میدان زندگی بشر وارد شده است تا امروز میان والدین و مربیان درباره تأثیرهای آن گفتگو هست. بعضی از ایشان زبان آن را بیش از نفوس می‌دانند و گروهی مخالف این نظر به‌اند لکن آنچه مسلم است تماشای فیلمهای وحشت انگیز، مشاهده یا گوش دادن به داستانهای جنایی در رادیو یا تلویزیون، این ناراحتیها را در کودکان و نوجوانان سبب می‌شود: عصبانیت، ترس از دزدیده شدن، خواب ناراحت، عاداتهای عصبی (tics) مانند ناخن جویدن. این اثرها مخصوصاً وقتی مشاهده می‌شوند که کودک موقع عصر آن فیلمها را تماشا کند. گاهی

والدین به اصرار و دشواری می‌توانند کودکان خود را از تماشای تلویزیون منصرف کنند و به خوابیدن وادارند زیرا کودکان می‌ترسند که بعد از خوابیدن آنها برنامه جالبی اجرا شود و این نیز باعث کم خوابی ایشان می‌شود و همین کم خوابی هم ناراحتی‌های عصبی را نتیجه می‌دهد.

همچنین، تلویزیون کودکان را از بازی و گرد آمدن با همسالان باز می‌دارد، از طرف دیگر فرصت ایشان را برای انجام دادن تکلیفها کم می‌کند. ولی با وجود این تأثیرهای ناگوار، که بر حسب افراد فرق می‌کنند، اثرهای مفیدی نیز دارد از این قبیل:

- ✱ بعضی از کودکان را به فعالیت بیشتر بر می‌انگیزد.
 - ✱ کودک را به مطالعه چیزهایی که قبلاً نخوانده است تشویق می‌کند.
 - ✱ کودک را به سوی زندگی واقعی رهبری می‌کند.
 - ✱ کودک را با انواع مهارتها آشنا می‌سازد.
 - ✱ مجال اندیشه و بینش کودکان را گسترش می‌دهد.
 - ✱ والدین و کودکان را به سوی خانه می‌کشاند.
 - ✱ کودکان را با بعضی از اصول و قوانین اجتماعی آشنا می‌کند.
- تلویزیون نیز مانند رادیو وقتی ارزش تربیتی خواهد داشت که در تنظیم برنامه‌های آن بخصوص برای کودکان بیشتر دقت شود و همان نکاتی که درباره رادیو گفتیم کاملاً مورد توجه اداره کنندگان آن قرار گیرند.
- معلم باید از برنامه‌های تلویزیون و رادیو به آنهایی که می‌توانند کودکان را به خواندن تحریک کنند آشنا باشد. همچنین آنها را از نقطه نظر آموزش و پرورش ارزشیابی کند و میزان سازگاری آنها را با نیازها و امیال دانش آموزان خود دریابد.

ارزشیابی برنامه تربیتی تلویزیون

- ساده ترین روش ارزشیابی برنامه تلویزیون برای مدرسه پاسخ دادن به پرسشهای زیر است:
- ۱- آیا هدفهای درس تلویزیونی برای معلم و دانش آموز روشن بودند؟ (اگر تلویزیون برنامه آموزشی مخصوص کودکان اجرا کند)
 - ۲- آیا صدا و تصویر در تلویزیون روشن و رضایت بخش بودند؟
 - ۳- آیا دانش آموزان از لحاظ اطلاعات لازم برای استفاده از تلویزیون آمادگی داشتند؟
 - ۴- آیا دانش آموزان موضوع را فهمیدند؟
 - ۵- آیا نمایش جالب بود و مورد پسند دانش آموزان واقع شد؟
 - ۶- آیا برنامه مربوط به کودکان خوب تهیه شده بود؟
 - ۷- آیا فرصت تماشا به اندازه کافی بود؟

۸- آیا مدت برنامه کافی بود؟

۹- آیا برنامه به کار روزانه مدرسه مربوط بود و ارزش آموزشی و پرورشی داشت؟

۱۰- آیا معلم برای توضیح مطالب منظور و مطلوب از تلویزیون خوب استفاده کرد؟

فیلم برای کودکان

فیلم، در عصر حاضر، از جمله وسایل برجسته و ممتاز آموزش و پرورش تمام افراد در مدرسه و خارج از آن شده است. فیلم سبب می شود که معلم، تجارب مدرسه را بسیار با ارزش نماید و کودکان را به یادگیری برانگیزد. فیلم می تواند مفهومی تاریخی، علمی و اجتماعی کودکان را افزایش و گسترش دهد. به عقیده بعضی از دانشمندان یک تصویر به اندازه هزار کلمه ارزش دارد.

دیل (Dale) ارزشهای تربیتی فیلم را مورد بحث قرار داده می گوید که فیلم می تواند:

* مفهوما و معناهای معین و خاصی را در ضمن حرکات نشان داده روشن نماید.

* دقت را برانگیزد.

* به روشن شدن عامل زمان در هر کار یا رشته های حوادث کمک کند و آن را سریعتر یا

کندتر کند.

* گذشته و فاصله های دور را به کلاس بیاورد.

* حادثه ای را دوباره به آسانی زنده کند و به مرحله عمل درآورد.

* میزان و اندازه عملی اشیا و موضوعها را بزرگ نماید.

* واقعیتها و حقایق را گسترش و افزایش دهد.

* عملی را روشن کند که انسان توانایی دیدن آن را ندارد.

* درک و روابط انتزاعی را گسترش دهد.

* تجارب گوناگون را در اختیار انسان قرار دهد و در نظرات و گرایشهای شخص تأثیر کند و

آنها را تغییر دهد.

* تجربه زیبایی رضایت بخشی را به انسان بیاموزد.

* روابط اشیا، افکار، و حوادث را برای تماشاگر مفهوم کند.

البته نباید پنداشت که فیلم تمام دردها را درمان می کند و در بکار بردن آن باید کاملاً جانب

احتیاط رعایت شود.

همچنین، فیلم میل خواندن را در کودک برامی انگیزد بدین معنا که او را علاقه مند می کند

کتابهایی درباره آنچه در فیلم دیده است بخواند و نیز می تواند کودکان را در فعالیتهای آموزشی راهنمایی

کند به ویژه اگر این فعالیتها به یادگیری مسائل و امور مکانیکی و صنعتی مربوط باشند.

ارزشهای آموزشی فیلم

- علاوه بر آنچه گفته شد ارزشهای آموزشی فیلم را، بطور کلی، می توان چنین خلاصه کرد:

 - ۱- مردم از فیلم بیشتر یاد می گیرند.
 - ۲- در مدت کم مطالب بیشتری به تماشاگر می آموزد.
 - ۳- فیلم در ترکیب و توأم بودن با سایر وسایل آموزشی بهتر از یک وسیله است.
 - ۴- فیلمهای آموزشی سایر فعالیتهای یادگیری را بر می انگیزند.
 - ۵- در نشان دادن روابط موجود میان حقایق و روشهای کار با بهترین معلمان معادل است.
 - ۶- شخص را به دقت وادار می کند.
 - ۷- واقعیت را عینی تر و بزرگتر می نماید.
 - ۸- زمان گذشته و حال را به کلاس می آورد.
 - ۹- مدارک و شواهد مربوط به یک حادثه را به آسانی در اختیار می گذارد.

چند پیشنهاد برای استفاده از فیلم

- چنانکه بالا گفتیم در استفاده از فیلم باید احتیاط کرد زیرا گاهی ممکن است بدبکار برده شود. معلم وقتی باید فیلم را مورد استفاده قرار دهد که به موضوع درس و کار وی مربوط باشد.
- در استفاده از فیلم به چند پیشنهاد زیر باید توجه شود:
- ✱ معلم باید قبلاً فیلم را دیده باشد.
 - ✱ فیلم ممکن است همه یا قسمتی از یک چیز را نمایش دهد و معمولاً آنچه بیش از یک تصویر داشته باشد بیشتر ارزش خواهد داشت.
 - ✱ مدت فیلم به هدف و منظور از آن بستگی دارد. از این رو، بعضی از فیلمها مفصل و بعضی دیگر مختصر خواهد بود.

✱ فیلمها معمولاً چنین طبقه بندی می شوند.

- ۱- آنهایی که یک عمل را نمایش می دهند.
- ۲- آنهایی که یک مهارت را نمایش می دهند.
- ۳- فیلمهایی که شبیه بعضی از حوادث را نشان می دهند.
- ۴- فیلمهایی که بعضی از محصولات صنعتی را تشریح و توضیح می نمایند.
- ۵- فیلمهایی که اثرهای هیجانی و عاطفی دارند.

- ۶- فیلمهای مستند از بعضی از اوضاع اجتماعی و طبیعی.
از این انواع فیلم، معلم آنچه را که به درس و هدفش مربوط است انتخاب می‌کند.
- ✱ فیلم را در صورتی که برای کسب و افزایش اطلاعات دانش‌آموزان باشد باید در کلاس نشان داد و دانش‌آموزان باید آن را جزو فعالیتهای درسی کلاسی بپذیرند.
- ✱ معلم باید قبلاً پرسشهایی را که فیلم بدانها پاسخ خواهد گفت روشن نماید.
- ✱ در یک وقت باید یک فیلم نشان داده شود زیرا دو ساعت فیلم موجب سبب و سستی دانش‌آموزان می‌شوند.
- ✱ مشاهدات دانش‌آموزان را باید ضمن بحث، پرسش یا آزمایشهای کتبی بررسی کرد تا موضوعها و مسائلی که بد فهمیده شده‌اند معلوم و تصحیح شوند.
- نکته‌ای که در استفاده از فیلم باید بیشتر مورد توجه معلمان قرار گیرد این است که همواره اثرهای آموزشی و پرورشی آن را ارزشیابی کنند چون ارزش هر وسیله آموزشی به میزان اثرهای مفید آن در زندگی افراد بستگی دارد.
- همچنین، معلم باید در استفاده از فیلم در آموزش به نکات زیر توجه نماید:
- ۱- موضوع یادگیری را معین و مشخص کند.
 - ۲- نقشه و طرح درس را تهیه کند.
 - ۳- قبل از نمایش فیلم درباره آن بحث شود.
 - ۴- بعد از تمام شدن فیلم درباره آن گفتگو و اظهار نظر شود.
 - ۵- فعالیتهای موجود در فیلم دنبال شوند.
 - ۶- فیلم برای استفاده بعدی مورد ارزشیابی قرار گیرد.

بازیهای دراماتیک یا داستانهای نمایشی برای کودکان

بازی دراماتیک امروزه در جامعه‌های پیشرفته، جزو برنامه‌مدرسه شده است زیرا به این اصل روان‌شناسی متوجه شده‌اند که کودک وقتی داستانی را می‌خواند علاقه‌مند است خود را با خصایص قهرمانهای آن داستان دراماتیک خلاق همانند و یکی نماید.

بازی دراماتیک^۱ فعالیتی است که به وسیله کودک یا گروهی از کودکان انجام و اجرا می‌شود برای اینکه تجربه مستقیم یا غیر مستقیمی را دوباره زنده کند و به صورت نمایش در آورند و در اجرای آن خود را با نقش یا نقش‌های اشخاص داستان یا تجربه یکی می‌سازند^۲.

در بازی دراماتیک، کودک تجربه شخص دیگری را به صورت زنده تفسیر می‌کند. وقتی کودکان خردسال نمایش می‌دهند واقعاً خود را همان شخص یا حیوان احساس می‌کنند و در عالم خیال، خود به همان تجربه می‌پردازند. مثلاً کودک پنج ساله‌ای در بازی خیالی، خود را هواپیمایی می‌نماید که به سوی فرودگاهی که از سنگها ساخته است در حرکت و فرود آمدن است، دیگری نقش مادری را در خانه بازی می‌کند، سایر کودکان، نقش شیرفروش یا مأمور پست را به عهده می‌گیرند. گاهی کودکان در همین سن، یک داستان خانوادگی را بدون راهنمایی بزرگسالان بازی می‌کنند.

بازی دراماتیک برای هر کودک ممکن است لکن بعضی از کودکان طبعاً بیش از دیگران در بازی‌های خیالی و تصویری مهارت دارند. مسئولیت بزرگی که مدرسه به عهده دارد این است که کودکان کمرو، ضعیف عاطفه و عاجز از تخیل خلاق را در این نوع بازیها شرکت دهد. به کودک کناره گیر باید

1- Dramtic play

2- Carter V.Good, «Dictionary of education». Mc Graw-hill book company.
1945. P. 300.

اعتماد به نفس و اطمینان خاطر داد که او می‌تواند آزادانه فکر و احساسات خود را تعبیر نماید. بازی، چنانکه می‌دانیم از جمله واکنشهای فطری انسان است و به یادگیری احتیاج ندارد، مخصوصاً در دوران کودکی که کیفیت بازی کودک از جمله علایم وضع بهداشتی و بدنی اوست، چنانکه می‌گویند: کودک سالم، خوب می‌خورد، خوب بازی می‌کند، و خوب می‌خواهد. بازیهای دراماتیک، برخلاف عقیده رایج میان بیشتر معلمان، نه تنها موجب اتلاف وقت کودکان نمی‌شوند بلکه بیش از ساعتهای درس برای آنان مفید خواهند بود. آنچه را که کودک ضمن بازی و فعالیتهای آزاد یاد می‌گیرد در هیچ کتابی و کلاسی برایش آموخته نمی‌شود.

بازی دراماتیک از روی نقشه و به همکاری یک عده انجام می‌گیرد و معمولاً بر ادبیات یا یک حادثه عملی مبتنی است.

ارزشهای بازی دراماتیک. ارزشهای مثبت بازی دراماتیک خلاق شاید بیش از هر فعالیت خلاق دیگر است زیرا کودکان فرصتهای زیادی دارند که احساسات خود را ضمن نقشهایی که بازی می‌کنند مستقیماً تعبیر نمایند.

ارزش مهم بازی دراماتیک این است که فرصت خوبی برای رشد و تکامل و تعبیر عواطف بشمار می‌رود. زیرا در این وضع طبیعی است که کودک می‌تواند بطور مطلوب و درست احساس کند و هر هیجان عاطفه‌ای را بیان نماید. همچنین، کودک می‌تواند با همانند سازی با اشخاص گذشته، درجای دیگر، و در اوضاع و شرایط گوناگون، تجارب زنده خود را گسترش دهد. در بازیهای دراماتیک، کودکان اطلاعاتی از مطالعات اجتماعی و طبقات علوم بدست می‌آورند و مورد استفاده قرار می‌دهند و مهارت سخنگویی ایشان رشد و تکامل می‌یابد.

بازی دراماتیک می‌تواند تجارب کودک را منظم و مرتب کند. چنانکه او وقتی شخصی را در یک وضع معین تعبیر می‌نماید و نشان می‌دهد تمام آنچه را که درباره آن وضع می‌داند و راهی که شخص بدان واکنش نشان می‌دهد یکی می‌سازد بطوری که می‌تواند کاملاً آن را تعبیر کند. همین نظم و تعبیر درک و فهم کودک، زیربنای تصحیح افکار او را تشکیل می‌دهد و او را به یادگیری بر می‌انگیزد.

بازی دراماتیک، وضع عالی یادگیری را فراهم می‌آورد، زیرا اطلاعات را در وضع بسیار معناداری در اختیار کودک قرار می‌دهد و آن را با تجارب کلی وی مربوط می‌سازد. همچنین، کودک گرایشها و نظرهای (attitude) خود را به طور غیرمستقیم و ضمن اوضاع و احوال مناسب و مقتضی، رشد و توسعه می‌دهد. تجارب عملی گاهی برای کودک، غیر ممکن یا غیر عملی است در صورتی که تجارب بازی دراماتیک بهترین جانشین آنهاست. از طرف دیگر، بازی دراماتیک بهترین روش و وسیله مدرسه برای آموزش تندرستی، نظرهای سالم، عادات مفید، نظرات اجتماعی و اخلاقی به کودکان است. در بازیهای دراماتیک است که کودکان زندگی دموکراتیک (زندگی بر اساس رعایت حقوق همگان) و همکاری و همراهی بادیگران را یاد می‌گیرند و رشد می‌دهند و روش انتقاد علمی از خود و دیگران را می‌آموزند و توانایی پذیرش انتقاد پیدا می‌کنند. خلاصه، تعبیر و تفسیر ادبیات به واسطه

دراماتیکیهای خلاق یادگیری را برای کودکان لذت بخش می نماید.

پیداست که این ارزشها و فواید بازیهای دراماتیک، وقتی بدست خواهند آمد که کودکان شخصاً در آنها شرکت کنند.

اجرای بازیهای دراماتیک، با توجه به فواید پر ارزش بازیهای دراماتیک، اهمیت و لزوم اجرای آنها به وسیله خود کودکان، روشن و مسلم می شود و هیچ معلمی نمی تواند خود را از این وسیله تربیتی بی نیاز پندارد و باید در مواقع مناسب و مقتضی از آنها استفاده کند. کودکان خردسال طبعاً علاقه مندند که تسلیم بازی تخیلی شوند به شرط اینکه آنان را مجبور یا مسخره نکنند. عامل اصلی در تمام آنها این است که کودکان مطمئن باشند آنچه را که می کنند و می گویند روی گرفته مورد پذیرش صادقانه معلم و همکلاسان قرار خواهد گرفت.

معلم باید کاملاً به ارزش بازی آگاه و مؤمن باشد و بیش از اینکه به رهبری و حکمفرمایی به کودکان بپردازد باید به ایشان کمک کند. کسی را که باید گوش دهد تا یاد بگیرد، هرگز نباید سرزنش و محکوم کند. هرگاه کسی بخواهد مردم را بشناسد و بفهمد باید دارای بردباری و همدردی زیادی باشد. بازی دراماتیک اگر به پیشنهاد کودکان هم نباشد باید حتماً به میل و رغبت ایشان انجام گیرد و اشتیاق واقعی برای اظهار و تعبیر داشته باشند زیرا کای است که آنان باید انجام دهند و اجرا کنند. بعد از اینکه بازی را آغاز کردند به راهنمایی معلم نیازمند خواهند بود و این راهنمایی باید به صورت پیشنهاد یا به وسیله پرسشهایی از کودکان انجام گیرد. همچنین، انتقاد معلم از بازی کودکان باید ضمنی و به صورت غیر شخصی باشد.

اجرای بازی دراماتیک بدین ترتیب آغاز می شود که نخست کودکان داستانهای را که خوانده اند و می توانند آنها را خوب نمایش دهند پیشنهاد می کنند. سپس از میان آنها یکی را برگزیده تجدید نظر می کنند و می خوانند، پس از آن تصمیم می گیرند که کدام قسمت های داستان را می خواهند نمایش دهند و این قسمتها چه نوع حوادثی را شاملند و هر یک از این حوادث، یک «پرده نمایش» (Scenario) را تشکیل می دهد. اکنون کودکان آماده هستند که نمایش را آغاز کنند و مدیر صحنه باید به وسیله گروه انتخاب شود. این کودک، داوطلبانی را که برای نمایش پرده اول مورد نیازند انتخاب می کند. البته نباید تصور کرد که نقش هر کودک را مدیر تعیین می کند زیرا خود کودکان قبلاً نقش خود را برگزیده اند بلکه مدیر فقط کودکی را که در پرده اول نقشی بعهده دارد انتخاب می کند. همینکه تمام نقشها و کاراکترها نامگذاری شدند یک یا دوبار در آنها تجدید نظر می شود و در این موقع نمایش را آغاز می کنند هرگاه یکی از داوطلبان نمایش، غایب شد، گروه، کودک دیگری را به جای او بر می گیرند. بعد از اینکه نمایش تمام شد خود دانش آموزان به همکاری معلم به ارزشیابی آن می پردازند.

ارزشهای بازی دراماتیک را می توان چنین خلاصه کرد:

۱- حقایق و اطلاعات را نقل می کند.

۲- مهارتهای خاصی را رشد و گسترش می دهد.

۳- عمل تجزیه و تحلیل را توسعه می‌دهد.

۴- منابع عمل را نشان می‌دهد.

۵- کودکان را برای مواجهه با اوضاع آینده آماده می‌کند.

۶- درک و فهم نظرات دیگران را آسانتر می‌نماید.

فردای کتاب‌های کودکان

ادبیات کودکان تغییر الگوهای فرهنگی را در قرن‌ها منعکس می‌کند بنا براین، با توجه به تحولات سریع اجتماعی می‌توان پیش بینی کرد که کتابهای کودکان در آینده به مسائل و نکات زیر خواهند پرداخت:

✱ همنوایی میان مردم،

✱ بهداشت روانی (انفرادی و همگانی)

✱ ارزشهای دموکراتیک،

✱ شناخت علمی جهان و طبیعت،

✱ علم و تکنولوژی، و چگونگی استفاده بهتر از آنها،

✱ تأکید روی پرورش خودشناسی و خودپذیری،

✱ پرورش دیگرشناسی و دیگر پذیری،

✱ انفرادی ساختن آموزش،

✱ افزایش ساعات فراغت و بیکاری و بهره‌مندی مطلوب از آنها،

✱ توجه به وحدت هدف در ادبیات کودکان (کتابها، مجلات، وسایل ارتباط جمعی).

خلاصه، ادبیات کودکان می‌تواند، در صورت داشتن شرایط و ویژگیهای لازم، نقش بسیار مهم و مؤثری در تأمین بهداشت عمومی (بدنی و روانی)، برقراری روابط انسانی سالم و رضایت بخش بین همه مردم جهان، برقراری صلح اطمینان بخش جهانی - حداقل - برای نسلهای آینده، و سرانجام هدفدار و لذت بخش ساختن زندگی برای همه مردم ایفا کند.

فصل نهم

چند داستان (قصه) مفید

در فصلهای پیش درباره اهمیت و لزوم توجه به ادبیات کودکان، شرح نوع و کیفیت کتابهایی که باید برای کودکان انتخاب کرد یا نوشت، اهمیت تربیتی داستان، شرایط داستانهایی که برای گفتن به کودکان انتخاب می‌شوند و روش گفتن آنها سخن گفتیم و این حقیقت، واضح شد که تربیت صحیح و مؤثر هرگز از داستان بی‌نیاز نیست. اکنون برای اینکه انتخاب نوع داستانها برای معلمان آسان شود به ذکر چند داستان توأم با راهنمایی‌های لازم می‌پردازیم.

مربیان محترم - به احتمال زیاد - با قصه‌ها و داستان‌های بهتر و مؤثرتر از قصه‌های مذکور در این کتاب، آشنا هستند و منظور از آوردن این چند نمونه، جلب توجه به کیفیت عرضه آنهاست که می‌تواند اثرهای مطلوب را در کودکان بوجود آورد.

داستان اول

سکینه و بچه‌اش

یکی بود یکی نبود زنی بود سکینه نام، و فرزند کوچکی داشت که یک سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشت. شبی از شبها که هوا زیاد گرم بود سکینه پنجره‌های اتاق را باز گذاشت و روی تختخواب خوابید و پسرش را نیز نزد خودش خوابانید. پسر گریه می‌کرد و سکینه که نزد او خوابیده بود برای او آواز می‌خواند تا او بخوابد و می‌گفت:

لای لای عزیزم لای لای

لای لای پسرم لای لای

پسر جان آرام و گوارا بخواب
لای لای پسر م لای لای

که بیش از یک سال عمر نداری

.....

.....

در این هنگام که سکینه مشغول آواز خواندن بود صدایی شنید که می گفت: باع باع... نگاه کرد و گاوی را با گوساله اش دید. گاو به سکینه گفت: تو آواز می خوانی و به پسر می گویی: تو یک سال داری. سکینه جواب داد: آری پسر من یک ساله است. گاو گفت: آیا پسر تو می تواند راه برود؟ سکینه جواب داد: نه، هنوز بچه من کوچک است، و نمی تواند راه برود. گاو خندید و رفت در حالی که می گفت: بچه من راه می رود در صورتی که بیش از یک روز از عمر او نمی گذرد، بچه من از پسر تو زرنگ تر و بهتر است.

سپس سکینه صدای دیگری شنید که می گفت: ماء، ماء. نگاه کرد و میشی را با بچه اش دید. میش به سکینه گفت: تو آواز می خوانی و می گویی که پسر یک سال دارد. سکینه جواب داد: آری، بچه من یک ساله است. میش پرسید، او چند پا دارد؟ سکینه جواب داد: دو پا. میش خندید و گفت: بچه من هنوز یک هفته از عمرش نمی گذرد دارای چهار پا است. بعد به راه افتاد در حالی که می گفت: بچه من زرنگ تر و بهتر از بچه تو است.

بعد سکینه صدای زیبا و خوشایندی را شنید که می گفت: چهچه چهچه... نگاه کرد و گنجشگی را با بچه های کوچکنش بالای درختی دید. گنجشگ به سکینه گفت: تو آواز می خوانی و می گویی که بچه تو فقط یک سال دارد. سکینه جواب داد: آری بچه من یک ساله است. گنجشگ پرسید: آیا او می تواند مانند بچه های من بپرد. سکینه جواب داد نه. گنجشک گفت: بچه های من می پرند در حالی که بیش از یک ماه عمر ندارند. بعد خندید و پرید و گفت: بچه های من از پسر تو بهتر و زرنگ ترند.

پس از آن سکینه صدای دیگری شنید که می گفت: مو، مو... نگاه کرد و دید که گربه ای است و سه بچه خود را نزد تخت خواب پسر سکینه حاضر کرده است. گربه به سکینه گفت: تو آواز می خوانی و می گویی که بچه تو یک ساله است. سکینه جواب داد: آری. گربه گفت: آیا بچه تو می تواند مانند بچه های من موشها را شکار کند؟ سکینه جواب داد و گفت: نه، بچه من کوچک است. گربه خندید و گفت: بچه های من که بیش از دو ماه از عمرشان نمی گذرد موش شکار می کنند، و اگر بخواهی به پسر تو نیز شکار کردن موشها را یاد می دهم. سکینه گفت: نه خواهش می کنم از بچه من صرف نظر کن. گربه گفت غیر ممکن است من به هر نحو که باشد باید شکار کردن موش را به بچه تو یاد بدهم. سپس دهان خود را به سوی پسر سکینه دراز کرد و خواست او را بردارد.

سکینه گربه را از فرزندش دور کرد، و بچه اش را کنار کشید و فریاد زد. در این هنگام سکینه از خواب بیدار شد و دانست که تمام آنچه اتفاق افتاده است خواب و رؤیایی بیش نبوده است.

راهنمایهای مخصوص این داستان

۱- آوازی که در این داستان برای کودک خوانده می شود همان است که میان عامه مردم شایع و معمول می باشد و بیت دوم آن افزوده شده است. البته چنین فرض می کنیم که معلم این آوازا را به طریق طبیعی همانطوری که یک مادر برای بچه اش می خواند، خواهد خواند زیرا کودکان آن را دوست می دارند و خوشحال می شوند.

۲- چنانکه ملاحظه می کنیم شخصیتهای این داستان همگی متحرکند، و صداهای گوناگون مانند صدای گاو، میش، گنجشگ و گربه در می آورند. معلم برای اینکه به این داستان صورت حقیقی بدهد و آن را زنده نماید بهتر است همان صداها را تقلید کند.

۳- همچنین، بهتر خواهد بود که دانش آموزان نیز در تقلید آن صداها در اتنای داستان، شرکت کنند به این شرط که مدت آن کوتاه باشد تا موجب قطع سلسله حوادث داستان نشود.

۴- معلم نباید تنها به تقلید صداهای حیوانات اکتفا کند بلکه باید حرکاتی شبیه حرکات آنها را نیز از خود نشان دهد.

۵- معلم باید پایان داستان را با آواز یا صدای خاصی که آن را معلوم کند اعلام دارد.

۶- معلم می تواند دانش آموزان را به نمایش قسمتی یا تمام این داستان تشویق کند.

۷- چنانکه در پیش نیز اشاره کردیم شرکت معلم در نمایش داستان و به عهده گرفتن نقشی در آن، روح زنده ای به نمایش می بخشد و دانش آموزان را به نمایش تشجیع می کند. در این داستان بهتر است معلم نقش مادر را به عهده بگیرد.

۸- گاهی میان دانش آموزان، افرادی پیدا می شوند که آوازهای کودکانه دیگری می دانند، معلم باید چنین دانش آموزانی را تشویق کند.

داستان دوم

انگشت شاه

یکی بود یکی نبود در زمان قدیم پادشاه و ملکه ای بودند و بچه نداشتند. ملکه از خدا خواست که دختر یا پسری به ایشان عطا کند. بعد از مدتی ملکه آبستن شد و دختر بسیار کوچکی زایید که قدش از «انگشت شاه» تجاوز نمی کرد. به این سبب نام او را «انگشت شاه» گذاشتند. پادشاه برای دخترک خود، تختخواب خیلی کوچکی به اندازه قوطی کبریت خرید تا در آن بخوابد.

روزی از روزها «انگشت شاه» در تختخواب کوچکش خوابیده بود. همینکه از خواب بیدار شد صدای قورباغه بزرگی را شنید که می گفت: ای «انگشت شاه» بیا و با من درخانه من زندگی کن بیا. بعد قورباغه به تختخواب جست و «انگشت شاه» را پشت خود گذاشت و از پنجره بیرون جست، رفت تا به

ترعه رسید. در اینجا «انگشت شاه» را روی برگ درختی نزد آب نشانید و گفت: اینجا منتظر باش تا در خانه ام جایی برای تو درست کنم. قورباغه جست و «انگشت شاه» را تنها گذاشت. شاهزاده کوچک فریاد زد و گریست. ماهیهایی که نزدیکی های او در آب شنا می کردند صدای گریه و زاری او را شنیدند. ماهیها از این صدای عجیب، در شگفت شدند! زیرا چنین صدایی را تا این موقع نشینده بودند. وقتی ماهیها به کنار آب نزدیک شدند «انگشت شاه» را دیدند که روی برگ درخت خوابیده است. به او گفتند: ای مخلوق عجیب چرا گریه می کنی؟ انگشت شاه به ماهیها نگاه کرد و شاد شد زیرا شکل آنها را بهتر از شکل قورباغه دید. سپس «انگشت شاه» داستان خود را به ماهیها گفت و ادامه داد: من از قورباغه می ترسم و نمی خواهم با او بنشینم! چون شکل او خیلی زشت است. شاهزاده با صدای بلند به گریه افتاد. ماهیها به او گفتند: ما می توانیم ترا کمک کنیم. در این موقع حرکت کردند و برگ درخت بزرگی آوردند! و به «انگشت شاه» گفتند: به این مرکب سوار شو. «انگشت شاه» روی برگ درخت جست و سوار آن شد. ماهیها برگ را روی آب حرکت در آوردند. «انگشت شاه» خواست از این کار نیک ماهیها سپاسگزاری کند. ولی سخنی نگفت، زیرا ترسید که قورباغه صدای او را بشنود و دنبالش بیاید.

در این هنگام که ماهیها برگ درختی را که «انگشت شاه» بر آن سوار شده بود می کشیدند دخترک پروانه زیبایی را دید که بالای سرش پرواز می کند. دخترک به او گفت: پروانه زیبا بیا و با من سوار این مرکب شو. پروانه فرود آمد و نزد «انگشت شاه» نشست و از داستان او پرسید. دخترک داستان خود را برای پروانه حکایت کرد. پروانه گفت بهتر است بامن بیایی. کمر بند خود را به بال من ببند. «انگشت شاه» کمر بندش را به بال پروانه بست. سپس پروانه پرید و دختر نیز با او پرید و به جنگلی که نزدیک ترعه بود رفتند. در اینجا پروانه دخترک را گذاشت و رفت خوردنی پیدا کند. پروانه از چشم دور شد دخترک خود را تنها یافت و به گریه و فریاد آغاز کرد. در جنگل، پرندگان و حشرات زیادی بودند وقتی صدای این دختر را شنیدند همگی نزد او رفتند و داستان او را پرسیدند. «انگشت شاه» قصه خود را بیان کرد. دل پرندگان به حال او سوخت و رفتند آب و غسل برای او فراهم کردند.

«انگشت شاه» مدتی در جنگل ماند تا فصل باران رسید. تمام پرندگان به دور «انگشت شاه» جمع شدند و به او گفتند ما مجبوریم به شهرهای دور سفر کنیم و شما را به خدا می سپاریم. وقتی پرندگان رفتند «انگشت شاه» تنها ماند، و باران آمد. شاهزاده برای اینکه در امان باشد به جستجوی جایی پرداخت. در این موقع موشی به او رسیده از داستانش پرسید. دخترک جریان خود را برای او حکایت کرد: موش به او گفت: بیا در خانه من که زیر زمین است و پاکیزه و مرتب می باشد با من زندگی کن و من تمام غذای ترا فراهم می کنم.

«انگشت شاه» شاد شد و با موش به خانه اش رفت و در آنجا زندگی کرد هر روز آن خانه را تمیز و مرتب می کرد و خیلی هم شاد و خرم بود زیرا از باران و سرما در امان بود. لکن از این لحاظ که خانه موش بود و روشنی و هوای پاکیزه و نور آفتاب بدان راه نداشت احساس ناراحتی می کرد. روزی از روزها «انگشت شاه» از خانه موش بیرون آمد و مدتی به اطراف خود نگرست ناگهان

چشمش به توده‌ای از برگها افتاد. آنها را برداشت وزیر آنها گنجشگ کوچکی را یافت. گفت: ای گنجشگ بیچاره، مثل اینکه از شدت سرما خیلی ناراحت و خسته شده‌ای واقعاً بیچاره هستی. سپس او را مرتباً این طرف و آن طرف می‌کرد و می‌گفت: پره‌ای توی باست ولی خودت ضعیف و علیل هستی من باید از برگ درختان پوششی برای تو درست کنم. بعد او را با برگهای خشک پوشانید تا اینکه گرم شد و بالهای خود را به حرکت درآورد و یواش یواش به پریدن و آواز خواندن آغاز کرد.

دخترک وقتی آواز گنجشگ را شنید خیلی شاد شد به گنجشگ گفت: چرا تو اینجا تهایی؟ گنجشگ جواب داد: پرندگان دیگر همگی رفتند و مرا تنها گذاشتند، و من اکنون می‌خواهم بپریم و به محلی که آنها مهاجرت کرده‌اند بروم. آیا تو هم مایل هستی با من به شهرهایی که پرندگان رفته‌اند بیایی؟ دخترک گفت: من چگونه می‌توانم با تو بیایم من که مانند تو بال و پر ندارم. گنجشگ جواب داد: بر پشت من سوار شو تا من ترا ببرم. دخترک شاهزاده بر پشت گنجشگ سوار شد و دو نفری پریدند تا اینکه بر درختی نزدیکی خانه‌ها فرود آمدند. گنجشگ به دختر گفت: اینجا منتظر باش تا من بروم و خس و خاشاک جمع کنم تا بالای درخت خانه‌ای برای تو بسازم. او را گذاشت و پرید. دختر شاهزاده در حالی که منتظر برگشتن گنجشگ بود به چپ و راست نگاه می‌کرد در این هنگام چیز عجیبی دید! پنجره‌بازی را دید و از آن پنجره زنی را مشاهده کرد که می‌گریست. قدری درباره این زن تأمل کرد ناگهان متوجه شد که او مادرش ملکه است، که گریه می‌کند و می‌گوید دختر عزیزم کجایی، ای «انگشت شاه» کجایی تو کجایی؟

در این موقع «انگشت شاه» از شدت شادی فریاد کشید و گفت مادر عزیزم من اینجا هستم. همینکه ملکه صدای دخترش را شنید به سوی درخت حرکت کرد و بالا رفت و «انگشت شاه» را برداشت و بوسید و او را در تخت‌خواب کوچکتش قرار داد.

راهنماییهای مخصوص این داستان

۱- چنانکه ملاحظه کردیم شخصیت عجیب این داستان، شخصیت «انگشت شاه» است که اولاً حجم بدنش بسیار کوچک است، ثانیاً با حوادث گوناگونی مواجه می‌شود، شخصیتی که در اول دقت دانش آموزان را جلب می‌کند. بنابراین معلم باید درباره او بقدر کافی توضیح بدهد، مثلاً طول پاهای، ساقها، چگونگی صدا، اندازه لباس و میزان غذایش را توصیف کند.

۲- صحبت درباره شخصیت حیوانات گوناگون و چگونگی زندگی و مهاجرت آنها از نقطه‌ای به نقطه دیگر بر معلومات دانش آموزان می‌افزاید.

۳- گفتیم که «انگشت شاه» خواست از ماهیها به خاطر اینکه او را با خودشان بردند سپاسگزاری کند ولی ترسید که صدایش را قورباغه بشنود، علت یادآوری این نکته، متوجه ساختن دانش آموزان به این است که هرگاه کسی به ایشان نیکی کرد سپاسگزاری کنند.

۴- نمایش این داستان برای کودکان دشوار است بنابراین، معلم باید به یک عده پرسشهایی که تمام حوادث را شامل باشند اکتفا کند. این پرسشها باید با نشاط و سرعت همراه باشند تا دقت دانش آموزان ضعیف نشود و فعالیتشان بعد از شنیدن داستان متوقف نشود.

۵- معلم می تواند هر یک از دانش آموزان را به تعبیر و بازگویی یک قسمت از داستان مأمور کند تا هم دانش آموزان گفتن داستان را تمرین کنند و هم معلم میزان ادراک آنان را نسبت به حوادث آن دریابد.

۶- کودکی که داستان را بازگو می کند باید روبروی دوستانش بایستد تا همگی او را ببینند و به او متوجه باشند.



داستان سوم

سه میش

روزی از روزها سه میش با هم به گردش رفتند. یکی از آنها سفید رنگ، دومی قرمز و سومی سیاه رنگ بود. میش سفید در راه به مردی برخورد که بسته هیزم بردوش داشت. به او گفت: ای مرد پاک قلب، خواهش می کنم این هیزم ها را به من بده تا برای خودخانه ای بسازم مرد بسته هیزم را به میش داد. میش رفت و خانه اش را ساخت، و با سرور و شادی در آن سکونت کرد.

روزی گرگی به خانه میش آمد و در زد و گفت: ای میش عزیز و محبوب! در را باز کن که من دوست پدرت هستم و به دیدار تو آمده ام میش از سوراخ درخانه نگاه کرد و گرگ را شناخت، به او گفت: هرگز من برای تو در را باز نمی کنم تو دشمن من هستی. گرگ گفت: اگر باز نکنی با فوت شدیدی خانه ات را ویران می کنم. میش بیچاره ترسید و در را به روی او باز کرد. گرگ بدسرشت و خبیث وارد خانه شده بر میش حمله کرد و او را خورد.

میش دوم که میش قرمز رنگ بود نیز در بین راه با مردی برخورد کرد که بسته هیزم بردوش داشت، به او گفت: ای مرد پاک طینت، از تو خواهش می کنم این توده هیزم را به من بدهی تا برای خود خانه ای بسازم. مرد خواهش او را پذیرفت و توده هیزم را به او داد میش قرمز رنگ رفت و خانه اش را ساخت و با خوشی و سرور در آن ساکن شد.

در یکی از روزها گرگی آمد و درخانه میش را زد و گفت: ای میش گرامی در را باز کن که من دوست پدر تو هستم و به دیدار تو آمده ام. میش از سوراخ درخانه اش نگاه کرد، همینکه گرگ را شناخت گفت هرگز در را باز نمی کنم تو دشمن من هستی. گرگ به او گفت: اگر در را باز نکنی با یک فوت شدید خانه تو را ویران خواهیم کرد بیچاره میش ترسید و در را باز کرد. گرگ ناپاک وارد شد و بر میش نگون بخت حمله کرد و او را خورد.

و اما میش سیاه رنگ نیز با مردی تصادف کرد که شتری با بار هیزم با خود داشت. به او گفت: ای مرد خوش قلب! ممکن است از تو خواهش کنم که قدری از هیزم‌های خود را به من بدهی تا خانه‌ای برای خود بسازم؟ مرد خواهش او را پذیرفت و مقداری هیزم به او داد میش از آنها خانه‌ای ساخت و با خوشی در آن سکونت کرد.

یک روز گرگ آمد و در زد و گفت: ای میش مهربان و عزیز، در را باز کن که من دوست پدر تو هستم و به دیدارت آمده‌ام. میش از سوراخ در نگاه کرد و او را شناخت و گفت: من هرگز برای تو در را باز نمی‌کنم تو از قدیم دشمن من هستی. گرگ گفت: اگر باز نکنی با یک فوت محکم، خانه‌ات را ویران می‌کنم. میش سیاه رنگ جواب داد: فوت کن. گرگ فوت کرد ولی نتوانست کاری بکند. خشمناک شد. همینکه از باز کردن در با فوت خود نومید گردید به میش گفت: میش عزیزم من چمنزاری را می‌شناسم که شبدر زیاد در آن روئیده است، بیا با هم به آنجا برویم. میش سیاه جواب داد: ای گرگ این چمنزار کجاست؟ گرگ جای آن را برای میش توصیف کرد. میش گفت: فردا صبح بیا و من با تو می‌آیم. گرگ پذیرفت و رفت. روز دیگر میش صبح زود پیش از آمدن گرگ از خواب بیدار شد و به چمنزاری که گرگ گفته بود رفت و به قدر کافی چرید و به خانه‌اش برگشت. همینکه وقت معین رسید گرگ آمد و به میش گفت: دوست عزیزم حاضر هستی به چمنزار برویم؟ میش جواب داد: من پیش از تو رفتم و سهم خود را خوردم و برگشتم. اکنون تو خودت برو و سهم خودت را بخور. گرگ خشمناک شد و به او گفت: من جایی می‌شناسم که درخت پرمیوه‌ای دارد بیا با هم بدانجا برویم که میوه‌هایش شیرین و رسیده‌اند. میش پاسخ داد: این درخت کجاست. گرگ جای آن را به او نشان داد. میش گفت این دفعه اشکالی ندارد و من با تو خواهم آمد. ولی فردا هنگام طلوع آفتاب بیا. گرگ شاد شد و رفت و به میش گفت: دیگر این دفعه خیانت نکنی، و درست موقع در آمدن آفتاب خواهم آمد. این بگفت و رفت.

روز دیگر، میش صبح زود پیش از در آمدن آفتاب از خواب برخاست و به سوی درخت پرمیوه رفت و قصد داشت که پیش از آمدن گرگ به منزلش برگردد. لکن بالا رفتن از درخت بیشتر طول کشید و وقتی از درخت پایین آمد دید که گرگ به سوی او می‌آید. میش فوراً پیش دستی کرده گفت من پیش از تو به اینجا آمدم تا برای تو میوه تهیه کنم، اکنون منتظر باش تا برای تو میوه بچینم و ببندازم میش میوه‌ها را یک بیک چیده برای او می‌انداخت. بعد میوه‌ای را برای او انداخت که به جای دوری از درخت غلتید. گرگ به دنبال آن رفت. همینکه از درخت دور شد میش از درخت پایین آمد و به سوی خانه‌اش گریخت. ولی این میش سیاه رنگ می‌دانست که سرانجام گرگ از او دست برنخواهد داشت و به سراغش خواهد آمد. بدین جهت به چاره اندیشی پرداخت.

بدین ترتیب که در سقف خانه سوراخی باز کرد که فقط خودش می‌توانست از آن بگذرد، و دیگر بزرگی را از آب پر کرد و زیرش آتش روشن کرد تا آب به جوش آمد.

در این هنگام که آب می‌جوشید گرگ آمد و به میش گفت: برادر چرا رفتی؟ میش جواب داد: چون سردرد شدیدی احساس کردم به خانه آمدم تا استراحت کنم، و اکنون نیز مریض هستم. آیا مایل

هستی به خانه من آمده قدری با من بنشینی؟ گرگ از این پیشنهاد خیلی شاد شد و گفت: ولی در را باز کن. میش گفت: چون من خیلی سخت مریضم بنابراین از سوراخی که بالای سقف هست بیا. گرگ پشت بام رفت، همین که سوراخ را یافت، از آنجا به درون خانه میش جهید و توی آب جوشیده افتاد و سوخت و مرد.

پس از این جریان میش سیاه، سوخته گرگ ستمکار را از خانه اش بیرون انداخت و در اختیار سگها گذاشت.

راهنماییهای مخصوص این داستان

۱- معلم می تواند بعد از گفتن داستان، پرسشهایی از این قبیل از دانش آموزان بکند:

الف - در این داستان چند شخصیت وجود دارد؟

ب - کدام یک از شخصیتها با هوش تر است و چرا؟

ج - شما کدام شخصیت را دوست نمی دارید و چرا؟

۲- نمایش این داستان آسان است و دانش آموزان می توانند بدون شرکت معلم آن را نمایش دهند. بنابراین، معلم باید آنان را برای نمایش این داستان آماده کرده به حال خودشان بگذارد.

۳- این داستان، مثالهای خوبی دربارهٔ اهمال و بی احتیاطی دارد چنانکه در مورد میش سفید و میش قرمز رنگ مشاهده می کنیم. همچنین، نشان می دهد که چگونه احتیاط و دقت در کار، شخص را خلاص می کند چنانکه در میش سیاه دیدیم.

۴- معلم می تواند دانش آموزان را به گفتن داستانهای نظیر این داستان تشویق کند.



داستان چهارم

شیر و روباه

یکی بود یکی نبود شیری در جنگلی مسکن داشت. در این جنگل غیر از روباهی پیر، کسی با شیر نبود. این شیر خود را سلطان (شاه) جنگل می خواند. در نزدیکی این بیشه، ده کوچکی بود که هر وقت شیر گرسنه می شد از بیشه بیرون آمده نزدیکیهای ده به انتظار می ایستاد. همینکه گاو یا گوسفندی را می دید حمله می کرد و می گرفت و به جنگل می برد.

شیر این کار خود را هر روز ادامه می داد و مرتباً گاو و گوسفند یا اسب و الاغ روستاییان را می خورد. روستاییان برای اینکه از شر این حیوان خلاص شوند تفنگی آماده می کردند تا او را شکار کنند ولی موفق نمی شدند. سرانجام تنها فکری که به ذهنشان رسید این بود که ده را ترک گویند و به جای دیگر

کوچ کنند. به این تصمیم عمل کردند و ده خود را خالی گذاشته رفتند.

شیر باز هم بنا به عادتش هر روز از بیشه بیرون آمده نمره می کشید و به اطرافش نگاه می کرد ولی شکاری به گیرش نمی افتاد. زیرا ده خالی شده بود، حیوانی نیز برای شکار او وجود نداشت. شیر خود در جنگل تنها بود و تنها کسی که از شنیدن نمره و غرش او می ترسید همان روباه بود لکن شیر با او کاری نداشت زیرا گوشت روباه پیر را دوست نمی داشت.

روزی از روزها گرسنگی شیر شدت یافت و هر چه پی شکار گشت چیزی نیافت. بنابراین، به فکر افتاد که روباه پیر را بخورد. نزد خانه روباه رفت و غرش کرد. روباه خارج از خانه بود. وقتی غرش شیر را شنید به عجله به خانه اش برگشت. ولی شیر او را دید و امر کرد که بایستد، و به او گفت: بیا اینجا. آیا تو نمی دانی که من سلطان این جنگل هستم؟ روباه جواب داد: آری آقای من، می دانم که تو پادشاه این بیشه هستی. شیر گفت: چرا وقتی صدای مرا می شنوی به راه خود ادامه می دهی و برای سلام کردن پیش نمی آیی؟ روباه منظور شیر را فهمید که می خواهد او را بخورد. به شیر گفت: تصمیم داشتیم که به خدمت شما برسیم ولی هر دفعه شیر بزرگ دیگری که در بیشه ساکن است مانع می شود و همواره به من می گوید: مرو که سلطان بزرگ جنگل من هستم. شیر گفت آیا در این جنگل، شاهی بزرگتر از من وجود دارد؟ روباه پاسخ داد: آری، آنجا شیر بزرگتر زندگی می کند. شیر پرسید: او کجاست؟ او را به من نشان بده. روباه در جلو و شیر در عقب او به راه افتادند تا به چاه بزرگی در نزدیکی ده رسیدند همان چاهی که اهل ده از آنجا آب می بردند. روباه به شیر اشاره کرد و گفت: آن شیر بزرگ در این چاه سکونت دارد. شیر به سوی چاه آمده در آن نگرست. در این هنگام صورت شیری را در آن دید و تصور کرد که همان شیر بزرگ است. خشمناک شد و غرید دید همان شیر نیز می غرد، دهانش را باز کرد او نیز همانطور کرد. شیر خشمگین تر شد و دندانهایش را تیز کرد و سرش را تکان داد و به شدت به چاه مسکن داشت حمله کرد. حمله کردن همان بود و افتادن در چاه همان. شیر وقتی در چاه افتاد هر چه تلاش کرد نتوانست بیرون بیاید چون چاه خیلی عمیق بود.

در این هنگام سرش را به سوی روباه که کنار چاه ایستاده بود بلند کرد و گفت: عمو زاده عزیز خواهش می کنم مرا نجات ده، مرا خلاص کن. ولی روباه حيله گر خندیده و گفت: خودم و مردم را از سر وجود تو خلاص کردم.

حقیقت این است که شیر بزرگ دیگری در چاه نبود، آنطوری که روباه می گفت، بلکه عکس همان شیر بود و صدایی که می شنید صدای خود شیر بود که منعکس می شد.

شیر دست و پا زد و کوشید تا خارج شود ولی نتوانست. وقتی خسته شد به آب افتاد و غرق گردید. ولی روباه کنار چاه می رقصید و آواز می خواند و می گفت: من اکنون سلطان جنگل هستم. وقتی اهل ده دانستند که شیر مرده است، به ده خود برگشتند و با شادی و سرور و در امن و سلامت زندگی خود را از سر گرفتند.

راهنماییهای مخصوص این داستان

- ۱- نتیجه این داستان، حیلۀ خوبی است که روباه و دیگران را نجات داد. در این نوع داستانها، به دانش آموزان فرصت داده می شود که تفکر ابتکاری خود را بکار اندازند و همین تفکر، ایشان را در برخورد با مشکلات زندگی آینده کمک می کند.
- ۲- هرگاه در نزدیکی مدرسه، چاهی باشد و معلم این داستان را کنار آن بگوید داستان را ارزنده و جاندار می نماید ولی باید مواظب باشد که کودکان به چاه نزدیک نشوند.
- ۳- بهتر است معلم صدای شیر را در اثنای گفتن داستان، تقلید کند.
- ۴- نمایش حال شیر باید طوری باشد که هنگام گرسنگی و سیری او را بهتر مجسم و مشخص نماید.
- ۵- شخصیتهای مهم این داستان، شیر و روباه هستند و دانش آموزان به آسانی می توانند آنها را نمایش دهند.



داستان پنجم

روباه و خرگوش لجوج

در روزگاران بسیار قدیم روباهی بود که مزرعۀ شبدر داشت و کناره های آن را با خار دیوار کشیده بود تا مردم و حیوانات دیگر نتوانند به آنجا داخل شوند. خرگوش کوچکی نیز با مادرش درخانۀ نزدیک مزرعۀ زندگی می کرد. خرگوش از خانۀ بیرون می آمد و منتظر می شد تا روباه از مزرعۀ بیرون رود و به شکار مرغ خانگی یا چیز دیگر بپردازد.

خرگوش از خانۀ خارج شده از زیر خارها به مزرعۀ داخل می شد و شبدرها را می خورد و به خانۀ اش برمی گشت. مادرش نیز همواره او را سرزنش می کرد و از روباه می ترسانید و به او می گفت: ای فرزند عزیز من به مزرعۀ شبدر مرو، نصیحت مرا بشنو و به مزرعۀ مرو، چون اگر روباه ترا بگیرد خواهد خورد. روباه نیز هر وقت به مزرعۀ بر می گشت می دید که شبدر را خورده اند. تعجب می کرد و می گفت: که از دیوار داخل مزرعۀ می شود و شبدر را می خورد!

روزی از روزها، روباه پشت درختی پنهان شد و به انتظار نشست تا حیوانی را که دایماً به مزرعۀ وارد شده شبدرها را می خورد بشناسد. خرگوش از خانۀ اش بیرون آمد و صداکنان از زیر خارها به مزرعۀ داخل شد و به خوردن آغاز کرد. وقتی روباه به او حمله کرد با عجله به خانۀ اش برگشت، روباه نتوانست او را بگیرد. با دلهره واضطراب نزد مادرش رفت. مادرش از او پرسید: چه اتفاقی افتاده است؟ خرگوش تصادف خود را با روباه برای او حکایت کرد. مادرش گفت: آیا ترا نصیحت نکردم و نگفتم که به مزرعۀ روباه مرو؟!

خرگوش لجوج بود و حرف مادرش را نشنید. بازهم هر روز همینکه روباه از مزرعه خارج می شد به آنجا می رفت. تا سرانجام روباه چاره ای اندیشید که خود را از شر این خرگوش سرسخت و لجوج خلاص کند. رفت قدری صمغ درخت اقاکیا جمع آوری کرد و از آنها مجسمه این خرگوش را ساخت و آن را وسط مزرعه گذاشت.

هنگامی که خرگوش از خانه خارج شد و به مزرعه رفت و مانند معمول از زیر خارها به مزرعه داخل گردید، در این موقع آن مجسمه را دید و گمان کرد که خرگوش دیگری است. خرگوش حرف نشنو به سوی مجسمه رفته جلوش ایستاد و پرسید: در این مزرعه چکار می کنی؟ تو از من قوی تر هستی؟ با دست راستش بر آن کوبید. صمغ به دست راست او چسبید و خرگوش هر قدر کوشید نتوانست دستش را خلاص کند. گفت: خدایا! تو دست مرا می گیری؟ با دست چپش بر آن کوفت صمغ به دست چپ او نیز چسبید. خرگوش به چپ و راست غلتید و جنیید، ولی نتوانست خود را نجات دهد. در این هنگام روباه از پشت درخت بیرون آمد و به خرگوش گفت: اکنون تو فریب خوردی، من نیز ناچار ترا به حال خودت می گذارم تاریخ ببینی. خرگوش جواب داد؟ نه، من شادوسرور هستم و صمغ مرا ناراحت نمی کند، بلکه وقتی من معذب و ناراحت می شدم که تو مرا روی این خارهای دیوار می انداختی. روباه گفت: خیلی خوب، وقتی خار ترا رنج می دهد من ترا روی آن می اندازم. سپس روباه خرگوش را گرفته به روی خارها پرتاب کرد.

حقیقت این است که آنچه خرگوش گفت حيله ای بیش نبود و فقط می خواست خود را نجات دهد. بنابراین همینکه روباه او را روی خارها انداخت، خرگوش صداکنان فرار کرد و به خانه داخل شد و نزد مادرش رفت.

همینکه مادرش او را مو بریده و دم بریده و با پوست صمغ شده دید پرسید: چه اتفاقی برای افتاده است؟! خرگوش حکایت روباه را به مادرش نقل کرد. مادرش گفت: تو سزاوار این عذابها هستی و سزای بچه لجوج که از مادرش اطاعت نکند چنین است. از آن به بعد دیگر خرگوش لجوج و سرسخت به مزرعه روباه نرفت.

راهنماییهای مخصوص این داستان

- ۱- در این داستان الفاظی وجود دارند که دانش آموزان می توانند از سیاق عبارت، آنها را یاد بگیرند مانند: لجوج، مجسمه. معلم می تواند معنای کلمه لجوج را با کلمات دیگر از قبیل «سرسخت» و «حرف نشنو» که برای کودکان معلومند به ایشان بفهماند. همچنین معنای کلمه «مجسمه» را با اشاره به مجسمه هایی که خود دانش آموزان در ساعتهای کاردستی می سازند برای ایشان روشن می نمایند.
- ۲- نتیجه اخلاقی این داستان چنین است: این است سزای کسی که نصیحت مادرش را گوش نکند. معلم برای اینکه دانش آموزان را به این نتیجه اخلاقی متوجه گرداند می تواند از ایشان پرسد

چراموهای خرگوش بریده شده بودند؟ چرا دمش بریده شده بود؟ و چرا پوست بدن او صمغی شده بود؟ آیا اگر او حرف مادرش را گوش می کرد باز هم گرفتار این ناراحتی می شد؟

۳- در این داستان چند شخصیت وجود دارد؟



داستان ششم

روباه و شتر

یکی بود یکی نبود در کنار یکی از رودخانه ها دهی بود و در این ده مرغهای خانگی زیادی زندگی می کردند. در جنگل مجاور ده، روباهی سکونت داشت. این روباه هر شب به ده می رفت و مرغهای خانگی را می دزدید و می خورد. مدت درازی این عمل خود را ادامه داد تا اینکه در ده یک مرغ خانگی هم نماند. هر چه اهل ده کوشیدند که این روباه را بکشند ممکن نشد. از کشتن روباه نومید شدند چاره را در این دیدند که از آن ده کوچ کنند و سرانجام ده خود را ترک گفته رفتند.

بعد از اینکه روستاییان از آنجا کوچیدند روباه مدتی بدون این که غذایی بدست آورد سرگردان آنجا ماند. در این اثنا که پی خوراکی می گشت ناگهان دید که آن طرف رودخانه ده دیگری هست. به این فکر افتاد که خود را به هر ترتیب که ممکن باشد بدانجا برساند و هر روز در این خصوص فکر می کرد ناگهان تدبیری اندیشید.

در مزرعه نزدیک جنگل، شتری بود. روباه پیش او رفت و گفت: ای دوست عزیز و مهربان! من می دانم که تو در اینجا گرسنه مانده ای و آن طرف رودخانه مزرعه ای است که چمنزارهای سبز و خرمی دارد. بهتر است از رودخانه گذشته خود را به آنجا برسانی و به عیش و زندگی خود به خوشی ادامه دهی و من نیز همراه تو خواهم آمد.

شتر از این فکر خیلی شاد شد و موافقت کرد که به همراهی روباه به طرف دیگر رودخانه برود. روباه بر پشت شتر سوار شد و شتر شنا کرد تا اینکه هر دو به آن طرف رودخانه رسیدند. همینکه رسیدند روباه از پشت شتر پایین آمد و به او گفت: دوست عزیز! آنجا مزرعه است تو برو من بعد می آیم. در این هنگام که شب بود روباه به ده کنار رودخانه رفته به لانه مرغهای خانگی داخل شد و یکی را گرفته به مزرعه برد و خورد وقتی سیر شد نزد شتر رفت و فریاد زد وا، وا، واوا...

اهل ده صدای روباه را شنیدند و هر یک چوب دستی خود را برداشته به جستجوی روباه پرداختند. ولی روباه حيله گر همینکه خبردار شد دوید و پنهان شد. وقتی مردم به مزرعه رسیدند روباه را نیافتند، چشمشان به شتری افتاد که به چریدن مشغول است، اهل ده حیوان بیچاره را به شدت کتک زدند تا اینکه نزدیک بود بمیرد.

در این موقع روباه بیرون آمد و نزد شتر رفت و گفت: حالت چطور است دوست گرامی؟! شتر

جواب داد: تو فرار کردی، و اهل ده مرا کک زدند. روباه گفت: دوست عزیزم این عادت من است وقتی سیر شدم بی نیاز می شوم!

سپس روباه ترسید که دهاتیان دوباره بیرون آیند و او را پیدا کنند، بنابراین به شتر گفت: برادر بهتر است به جای خود در آن طرف رودخانه برگردیم. شتر به رودخانه افتاد و شنا کرد تا اینکه به وسط رودخانه رسید. در اینجا شتر به چپ و راست میل کرد. روباه پرسید: برادر چرا این طور می کنی مگر نمی بینی که وسط آب هستیم؟!

شتر جواب داد: می خواهم بفلمت؟ روباه گفت: خدایا! مگر وسط آب جای غلتیدن است؟ روباه به داد و بیداد شروع کرد، هرگز، هرگز اینجا نباید غلتید. شتر گفت: ناچار باید بفلمت سپس به چپ و راست میل کرد و پاهایش را به هوا بلند کرد. روباه، را از پشت خود به آب انداخت و روباه در حالی که ناله و زاری می کرد و در آب غرق می شد به شتر گفت: برادر نجاتم بده برای تو خیلی بد است که بخواهی مرا غرق کنی. شتر پاسخ داد: نه خواهر عزیزم، عادت من است که همیشه بعد از غذا خوردن می غلتم. بعد روباه در آب فرو رفت و غرق شد و شتر نجات یافت.

راهنماییهای مخصوص این داستان

- ۱- در این داستان، نتیجه اخلاقی، سزای حیله گر است. حیله گر کیست، و سزای او چیست؟ چگونه معلم می تواند بدون تصریح، به این نتیجه اخلاقی اشاره کند؟
- ۲- شخصیتهای مهم و مؤثر این داستان عبارتند از: شتر و روباه. حالات وجدانی و هیجانی هر یک از آنها چیست؟
- ۳- در این داستان چه حادثه ای وجود دارد که دانش آموزان را می خنداند، و معلم چگونه می تواند آن را بیان و مجسم کند که مؤثر باشد؟
- ۴- بعضی از جاها ممکن است رودخانه ای نباشد در این صورت معلم می تواند به جای رودخانه، چشمه، دریاچه، دریا و استخر بکار برد.
- ۵- دانش آموزان می توانند این داستان را نمایش دهند.

داستان هفتم

منیژه تنبل

دختری بود منیژه نام که به مدرسه می رفت و دختر تنبلی بود و مادر و برادران و خواهرانش از او ناراضی بودند برای اینکه او از کار کردن خوشش نمی آمد و مادرش را در کارهای خانه کمک نمی کرد.

همیشه در رختخواب خود می خوابید و هر وقت مادرش به او می گفت: چنین بکن می گفت: من نمی توانم، من بلد نیستم، دشوار است.... مادرش او را می زد ولی منیژه همانطور تنبلی خود را ادامه می داد.

منیژه همینکه آفتاب غروب می کرد می خوابید و صبح نیز خیلی دیر بیدار می شد بدین جهت هر روز به مدرسه دیر می رسید و ناظم مدرسه نیز او را پیش دختران سرزتش و تنبیه می کرد، گاهی او را از مدرسه اخراج می کردند، ولی کوچکترین اثری در منیژه نداشت و او باز هم از تنبلی دست بر نمی داشت. روزی از روزها که منیژه موقع برآمدن آفتاب خوابیده بود و وقت مدرسه رفتن گذشت، مادرش خواست او را بیدار کند ولی نتوانست و منیژه به خوابش ادامه داد.

در این هنگام که منیژه خوابیده بود تختخواب یکی از پاهایش را بلند کرد، سپس پای دوم را حرکت داده به سوی در خانه به راه افتاد و از خانه خارج شد و در خیابان به طرف مدرسه رفت! و منیژه نیز در تمام این وقت خوابیده بود.

تختخواب همینطور از خیابان گذشت و هنوز منیژه در خواب بود. مردم از همه جا متوجه تختخواب شده اطراف آن گرد آمدند و از اینکه تختخواب راه می رفت تعجب کردند و دیدند که منیژه در آن خوابیده است. مردم می خندیدند و با دست به تختخواب اشاره می کردند و می گفتند که منیژه تبیل در آن خوابیده است! سپس تختخواب به راست و چپ رفت تا به مدرسه رسید.

تختخواب همینکه وارد مدرسه شد در کلاس منیژه را باز کرد و داخل شد. وقتی دانش آموزان منیژه را در تختخواب دیدند خندیدند و کف زدند. بعد تختخواب به دختران گفت: صبح همه شما بخیر، منیژه تبیل را نزد شما آورده ام! جای او کجاست؟ منیژه را بر زمین انداخت و خارج شد و به سوی خانه رفت.

وقتی منیژه از خواب بیدار شد خود را در کلاس دید، که دانش آموزان به او می خندیدند، خجالت کشید و پشیمان شد. از این روز به بعد دیگر دیر به مدرسه نرفت و صبح زود از خواب بیدار می شد و در موقع معین به مدرسه می رفت و خانواده اش را در کارهای خانه کمک می کرد.

راهنماییهای مخصوص این داستان

- ۱- این داستان بسیار کوتاه است ولی معلم می تواند به میل خود آن را طولانی کند.
- ۲- چند شخصیت در این داستان وجود دارد و کدام یک مهم است؟
- ۳- موارد و اوضاع هیجانی آن کدامند؟ معلم نباید آماده کردن آن را پیش از ورود به کلاس فراموش کند.
- ۴- در این داستان یک حادثه خنده آوری است و آن حرکت و راه رفتن تختخواب و بردن منیژه به مدرسه است باید به دانش آموزان امکان داد که به قدر کافی بخندند.
- ۵- هرگاه این داستان در مدرسه پسرانه گفته شود معلم می تواند به جای «منیژه» نام پسر انتخاب

کند. اگر در مدرسه دخترانه گفته شود و یکی از دانش آموزان «منیزه» نام داشته باشد معلم بهتر است نام دیگری برای داستان برگزیند.

ع در این داستان چه نتیجه اخلاقی وجود دارد؟



داستان هشتم

سعید و مریم

یکی بود یکی نبود یک مرد شکارچی بود و یک دختر به نام مریم و یک پسر به نام سعید داشت. سعید خواهرش را دوست می داشت و مریم نیز او را دوست می داشت. با هم بازی می کردند و با هم می خوردند و در یک تختخواب می خوابیدند. یک روز سعید و مریم در جنگلی نزدخانه شان بازی می کردند. در این جنگل غاری بود که آن را «غار جادویی» می نامیدند. پدرشان آن غار را به ایشان نشان داد و گفت به آن داخل نشوید زیرا آنجا یک جن پیر زندگی می کند. مریم در عمرش جن ندیده بود و دوست می داشت این جن پیر را ببیند ولی از غار جادویی می ترسید.

روزی از روزها هنگام غروب، مریم با برادرش در نزدیکی غار بازی می کرد. اثنای بازی یک دفعه به غار داخل شد. برادرش سعید به دنبال او رفت ولی از غار ترسید و داخل نشد. سعید کنار در غار ایستاد و صدا زد: مریم، مریم، ولی کسی جواب نداد.

سعید به منزل برگشت و جریان را به پدر و مادرش خبر داد. همگی به جنگل رفتند و به جستجوی مریم پرداختند ولی اثری از او نیافتند و از ترس جن پیر نتوانستند به غار داخل شوند. سرانجام نومید و غمگین به خانه خود برگشتند. ولی سعید از این پیشامد زیاد ناراحت و اندوهناک بود و تنها بازی می کرد و تنها می خورد و تنها می خوابید همواره مریم را در خواب می دید و به او می گفت: خواهر عزیزم کجایی. بیا بازی کنیم. بیا بخوابیم.

یک روز سعید فکر کرد که راهی برای رسیدن به خواهرش پیدا کند. بدین جهت یک رسمان بسیار دراز و یک چراغ برداشته به سوی غار روانه شد. در اینجا یک سر رسمان را به شاخه درختی در بیرون غار محکم بست و یک سر آن را در یک دست و چراغ را در دست دیگرش گرفته داخل غار شد مرتباً غار را طی می کرد و صدا می زد: مریم، مریم، ولی جوابی از کسی نمی شنید. هر وقت رسمان تمام می شد رسمان دیگری بدان می بست. رفت و رفت تا به جایی رسید پر از طلا، خانه های نقره ای، باغها، درختان میوه و مرغهای خوش آواز. ولی سعید به هیچ یک از آنها فکر نمی کرد بلکه تمام کوشش او این بود که خواهرش مریم را پیدا کند. سرانجام، به کنار حوض آب بزرگی رسید و دید که یک مرد پیر با موهای سفید و ریش دراز کنار حوض نشسته است و مریم موهای او را شانه می زند و آن پیر مرد مانند رعد آواز می خواند و به شدت می خندد.

سعید به حوض نزدیک شد خواهرش او را دید ولی نتوانست با او حرف بزند چون می‌ترسید که جن پیر، سعید را ببیند و بگیرد. بدین سبب با دستش به او اشاره کرد که از غار خارج شود. سعید برگشت و در تمام این مدت چراغ در یک دست و سر رسمان در دست دیگرش بود. سعید همینکه از غار بیرون آمد یک راست به منزل رفت و تصمیم گرفت که به هر وسیله ممکن باشد خواهرش مریم را از دست این جن پیر نجات دهد، بدون اینکه کسی از تصمیم او آگاه باشد. سعید از مادر بزرگش شنیده بود که عطاران یک نوع «بلغور خواب آور» می‌فروشنند که اگر آن را به خوراک کسی بزنند هفت روز به خواب می‌رود.

سعید تصمیم گرفت از این بلغور بخورد بدون اینکه پدر و مادرش بدانند. در این موقع پنج ریال پس انداز داشت. آن را برداشت و به بازار رفت. به این عطار و آن عطار سر زد ولی بلغور خواب آور پیدا نکرد. تا اینکه یکی از عطاران او را به عطار فروشنده بلغور راهنمایی کرد. سعید پیش این عطار آمد و از او بلغور خواب آور خواست. عطار از او پرسید: تو بلغور خواب آور را چه می‌کنی؟ سعید حکایت خواهرش را برای او نقل کرد، عطار به او گفت: فردا صبح بیا.

روز دیگر صبح زود سعید به مغازه عطار رفت و دید که او حلیمی مخلوط با بلغور خواب آور برای سعید تهیه کرده است. عطار آن را در یک کاسه گذاشت و به سعید داد و پنج ریال را از او گرفت. سعید کاسه را برداشت و به جنگل رفت. همینکه به غار رسید مانند دفعه قبل، رسمانی را در خارج غار به یک درخت بست و چراغ و کاسه را با یک دست برداشت و رسمان به دست دیگر داخل غار شد. آمد، آمد تا به همان حوضی که جن پیر و خواهرش مریم کنار آن بودند، رسید. وقتی جن پیر او را دید با عجله به سوی او شتافت تا او را بگیرد. ولی سعید کاسه حلیم را آنجا گذاشت و فرار کرد. وقتی جن پیر و مریم به کنار حوض آمده کاسه حلیم را دیدند جن پیر با حرص آن را خورد و کمی نیز مریم خورد و فوراً هر دو به خواب رفتند.

سعید دوباره به داخل غار برگشت و دید که جن پیر خوابیده و خواهرش مریم نیز نزد او خوابیده است فوراً خواهرش را بردوش خود گذاشت و به عجله از غار خارج شد و او را به منزل برد. وقتی به خانه رسید و مادرش در را باز کرد، مریم را بردوش سعید دید و او را شناخت و از شادی فریاد کشید ولی همینکه او را خوابیده دید تصور کرد که مرده است و به گریه و زاری آغاز کرد. در این موقع سعید جریان کارش را و اینکه چگونه توانسته خواهرش را از دست جن پیر نجات دهد برای مادرش نقل کرد.

خانواده مریم مدت شش روز منتظر شدند و روز هفتم بود که او از خواب بیدار شد و خود را در خانه نزد پدر و مادر و برادرش یافت خیلی شاد شد. بعد مانند گذشته با برادرش سعید به بازی شروع کرد.

راهنماییهای مخصوص این داستان

- ۱- در این داستان یک مقدار حيله‌ها از قبيل داخل شدن سعيد به غار، بستن يك سررسمان به درخت، بردن چراغ، خريدن «بلفور خواب آور»، تهيه حليم و گذاشتن آن كنار حوض برای خوردن جن پير وجود دارند كه دانش آموزان را به تفكر ابتكاري راهنمايي مي‌كنند.
- ۲- معلم بايد موارد هيچاني آن را بهتر مجسم نمايد.
- ۳- معلم بهتر است در عده شخصيتهاي اين داستان، و اينكه کدام يك مهمتر و کدام بي اهميت است، همچنين کدام يك را دانش آموزان دوست مي‌دارند و از کدامش متفرند با ايشان بحث كند.
- ۴- نمايش اين داستان نيز در صورتي كه دانش آموزان ماييل باشند ممكن و آسان است.
- ۵- اگر اين داستان به صورت نمايش نشان داده شود معلم نيز بايد نقشي را در آن بعهده بگيرد.

فهرست منابع

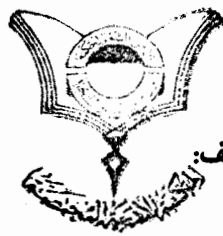
فارسی:

- * دانشسرای عالی (سابق) تهران، مجله سپیده فردا، شماره های ۴ و ۵ و ۹ و ۱۰.
- * صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران. جلد اول. چاپ دوم، تهران ۱۳۳۵.
- * شعاری نژاد، علی اکبر. روان شناسی رشد و تکامل. مؤسسه اطلاعات، چاپ تهران. ۱۳۶۳
- * شعاری نژاد، علی اکبر. روان شناسی یادگیری. انتشارات توس، تهران ۱۳۶۳
- * شورای کتاب کودک. ۳۹ مقاله درباره ادبیات کودکان. تهران، ۱۳۶۳
- * لیلی ایمن (آهی) و همکاران. گنری در ادبیات کودک، شورای کتاب کودک، تهران، ۱۳۵۵
- * وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش). راهنمای معلم جلد اول.
- * وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش). راهنمای مربی کودک. تهران، ۱۳۳۸.

انگلیسی:

- * Bond, Guy L, and Bond Wagner. *Teaching the Child to read*. New York, 1966.
- * Dale, Edgar. *Audio - Visual Methods in Teaching*. New York, 1951.
- * Geldard, Frank A. *Fundamentaps of psychology*. New York, 1962.
- * Haas, Kenneth B and athers. *Preparation and use to Audio - Visual Aids*. U.S.A. 1950.
- * Hill, Ariutnot. *Children and books*. U.S.A. 1947.
- * Huck, Charlotte S and young Doris A. *Children's Literature in the Elementary school*. New York, 1961.

-
- * Hurlock, Elizaeth. **Child Development**. 3th, New York, 1956.
 - * Kyte, George C. **The Elementary school Teacher At Work**. U.S.A. 1957.
 - * Lee, J, Murray. **The child and his curriculum**. 2th, New York, 1950.
 - * McKinney, Fred. **Psychology of personal adjustment**. 3th, U.S.A. 1960
 - * Meigs, Cornelia and others. **A critical history of children Literature**.
 - * Young, Kimball. **Handbook of social psycholgy**. London, 1963.



آثار دیگر مؤلف:

- ۱- روان‌شناسی رشد. انتشارات مؤسسه اطلاعات. تهران، ۱۳۶۳
- ۲- روان‌شناسی یادگیری. انتشارات توس. تهران، ۱۳۶۳
- ۳- روان‌شناسی عمومی. انتشارات توس. تهران، ۱۳۶۳
- ۴- فرهنگ اصطلاحات علوم رفتاری. انتشارات امیر کبیر.
- ۵- فلسفه آموزش و پرورش. انتشارات امیر کبیر.
- ۶- روان‌شناسی عمومی (مخصوص دانشسراهای مقدماتی) وزارت آموزش و پرورش. (شرکت سهامی کتابهای جیبی).
- ۷- روان‌شناسی تربیتی و یادگیری (مخصوص دانشسراهای مقدماتی) وزارت آموزش و پرورش. (شرکت سهامی کتابهای جیبی).
- ۸- روان‌شناسی عمومی (مخصوص دانشسراهای راهنمایی) وزارت آموزش و پرورش. (شرکت سهامی کتابهای جیبی).
- ۹- روان‌شناسی تربیتی و یادگیری. (مخصوص دانشسراهای راهنمایی) وزارت آموزش و پرورش. (شرکت سهامی کتابهای جیبی).
- ۱۰- فلسفه آموزش و پرورش. (مخصوص دانشسراهای راهنمایی) وزارت آموزش و پرورش. (شرکت سهامی کتابهای جیبی).
- ۱۱- روان‌شناسی نوجوانی (مخصوص دانشسراهای راهنمایی) وزارت آموزش و پرورش. (شرکت سهامی کتابهای جیبی).
- ۱۲- نقش فعالیتهای فوق برنامه در تربیت نوجوانان. کتابفروشی ابن سینا، تبریز.
- ۱۳- مباحثی از روان‌شناسی و آموزش و پرورش. وزارت آموزش و پرورش.
- ۱۴- بهداشت روانی خانواده (ترجمه)، (با همکاری دانشدوست). مؤسسه فرانکلین (سابق).
- ۱۵- روان‌شناسی پرورشی کودک. (ضمیمه مجله معلم امروز).
- ۱۶- بزهکاری نوجوانان (ترجمه). چاپ نشده.
- ۱۷- گزارش ارزشیابی پیشرفت دانش‌آموزان (ترجمه). مؤسسه تحقیقات تربیتی دانشگاه تربیت معلم.
- ۱۸- گفتگوی با معلم و شاگرد. از ویلیام جیمز. (ترجمه)، (با همکاری شهبازی). مؤسسه تحقیقات تربیتی دانشگاه تربیت معلم.
- ۱۹- پراگماتیسم (ترجمه). (ضمیمه مجله معلم امروز)
- ۲۰- مقالاتی در روان‌شناسی و آموزش و پرورش. در مجلات: معلم امروز، ماهنامه آموزش و پرورش، دفتر روستا.